



سلسله نشست های تخصصی

نشست چهل و نهم ■ گرایش های شهرسازی در قرن بیست و یکم:
تجربه فرانسه - پاریس ۲۰۵۰، ده طرح، ده معمار
سخنران: دکتر نسرين فقيه

نشست پنجاهم ■ مهندسی ایرانی
سخنران: مهندس سيد محمد بهشتی شیرازی

نشست پنجاه و یکم ■ فیلم مستند " اینجازور آباد است "
کارگردان: منصور قاسمی، تهیه کننده: پروین قاسمی
اعضای پنل: دکتر پروین قاسمی و دکتر محمد سعید ایزدی

۲۰۲۱

نشست های ۴۹-۵۰-۵۱

شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران

سلسله نشست های تخصصی ■ نشست های ۴۹-۵۰-۵۱ شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران



وزارت راه و شهرسازی
شرکت عمران و بهسازی شهری ایران
(تخصصی)

زیر نظر دفتر مطالعات کاربردی و امورتروییجی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه تهران
انجمن مهندسان مشاور عمران
تهران

سلسله نشست های تخصصی (نشست های ۴۹ - ۵۰ - ۵۱)	
اسناد نشست های تخصصی شرکت عمران و بهسازی شهری	
به اهتمام: محسن توسلی، خدیجه رضازاده و مهندسان مشاور باوند	
زیر نظر دفتر مطالعات کاربردی و امور ترویجی	
طراح گرافیک: سپیده ابراهیمی رحمتی	
ناظر چاپ: مهید توانائیان	
چاپ نخست: ۱۳۹۳	شمارگان: ۱۰۰۰
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه عصر انتظار	
دفتر مرکزی: تهران - میدان ونک - خ شهید خدای - پ ۵۱ تلفن: ۱ - ۸۸۷۸۸۸۶۰ شماره: ۸۸۷۷۹۸۹۲ آدرس پست الکترونیکی: Motalcat@udro.ir وب سایت: www.udro.org.ir	



سلسله نشست های تخصصی

نشست چهل و نهم ■ گرایش های شهرسازی در قرن بیست و یکم: تجربه فرانسه پاریس ۲۰۵۰، ده طرح، ده معمار

نشست پنجاهم ■ مهندسی ایرانی

نشست پنجاه و یکم ■ فیلم مستند «اینجا زور آباد است»
کارگردان: منصور قاسمی، تهیه کننده: پروین قاسمی

سخنی در آغاز

علی رغم زحمات بسیار صاحب نظران، مدیران و متخصصان در حوزه‌های مرتبط به بازآفرینی شهری در کشور که به صورت مطالعه و پژوهش، طرح و یا تجارب عملی رخ داده‌اند، کم توجهی به مستندسازی و درج مکتوب این تجربیات امکان بهره‌برداری و درس‌آموزی جامعه تخصصی را محدود و گاهی غیرممکن ساخته است. تورق و تجسس در بسیاری از اسناد و آراء به جا مانده از تجربیات متعدد، نشان می‌دهند مستندسازی تجربیات مرتبط در حوزه عمران و بهسازی شهری ایران غالباً یا به کلیات پرداخته‌اند و یا به صورت رسمی نقشه‌ها و گزارش‌هایی را که دلالت بر شرح خدمات و یا سایر اسناد دستوری دارند در خود محفوظ داشته‌اند. لذا ادبیات شفاهی در ذهن اندیشمندان، طراحان، مجریان و مدیران پروژه‌های بهسازی و نوسازی شهری و نیز تجربیات توانمندسازی، همواره به عنوان گنجینه‌ای از آموختنی‌ها مورد غفلت واقع گردیده‌اند.

شرکت عمران و بهسازی شهری ایران به عنوان متولی امر بازآفرینی بافت‌های شهری کشور، در چارچوب یکی از مأموریت‌های خود برای بسترسازی و نشر اقدامات در حوزه مرتبط در صدد برآمده است ضمن برگزاری نشست‌هایی که امکان مطرح شدن آراء و اندیشه‌های ذهنی افراد مذکور را فراهم می‌سازند، به جمع‌آوری و ثبت این ادبیات شفاهی مبادرت ورزد. این امر با هدف ایجاد امکانی برای بهره‌مندی حرفه‌مندان، دانشگاهیان و متولیان شهری و ... صورت می‌گیرد. بدیهی است این مستندسازی علاوه بر کمک به ثبت آراء، اندیشه‌ها و تجربیات مختلف در هر مقطع زمانی، فرصتی را برای به بحث گذاشته شدن بیشتر و نقد آثار و تجربیات فراهم می‌سازد.

در مجموعه پیش‌رو، مطالب نشست‌های تخصصی شماره ۵۱، ۵۰، ۴۹ که توسط شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران برگزار شده‌اند، پیاده‌سازی و ثبت گردیده‌اند. لازم به ذکر است متن ارائه شده قبل از چاپ به تأیید سخنرانان محترم رسیده و سعی بر آن بوده تصاویر درج شده غالباً از مدارک ارائه شده در نشست‌ها باشند. شایان ذکر است که کیفیت نامناسب برخی از تصاویر تنها به دلیل اهمیت اطلاع‌رسانی و مستندسازی مباحث، درج گردیده‌اند. بدیهی است که این مطالب آراء و نظرات صاحبان سخن می‌باشد و لزوماً به منزله سیاست‌ها و رویکردهای این شرکت به حساب نمی‌آید. امید است ضمن بهره‌مندی از نظرات و پیشنهادات خوانندگان محترم گامی اندک در راستای اشاعه افکار و اندیشه‌ها برداشته باشیم.

دفتر مطالعات کاربردی و امور ترویجی

شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران

نشست چهل و نهم ۴۹

گرایش های شهرسازی در قرن بیست و یکم:

تجربه فرانسه پاریس ۲۰۵۰، ده طرح، ده معمار

چهل و نهمین چهل و نهمین

جلسه از مجموعه نشست های شرکت
مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران

عنوان نشست:
پاریس ۲۰۵۰:
ده طرح، ده معمار

سخنران:
سرکار خانم دکتر نسرين فقيه

تاریخ برگزاری نشست:
۱۳۰۱/۱۱/۲۲ ، ساعت: ۱۵/۰۰

محل برگزاری نشست:
خیابان ولیعصر، خیابان شهید خدایی، شماره ۵۱
شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران، سالن اجتماعات، طبقه چهارم

معاونت برنامه ریزی و توسعه
دفتر مطالعات کاربردی و امور ترویجی



وزارت راه و شهرسازی
شرکت عمران و بهسازی شهری ایران
ده نهمین

پاریس ۲۰۵۰: ده طرح، ده معمار

پوستر نشست چهل و نهم

نشست چهل و نهم: گرایش‌های شهرسازی در قرن بیست و یکم: تجربه فرانسه پاریس ۲۰۵۰، ده طرح، ده معمار

۳۰ بهمن ماه ۱۳۹۲

سخنران: دکتر نسرین فقیه

چکیده سخنرانی:

راهبرد های توسعه شهر مانند تابلو های مسیریابی رشد شهر، در طول مسیر و زمان، هادی توسعه هستند. هر اندازه درک و شناخت طراحان و برنامه ریزان شهری در مورد این راهبرد ها بیشتر باشد، امید بیشتری به رشد و توسعه صحیح شهر می رود. سخنران چند طرح پیشنهاد شده برای آینده سال ۲۰۵۰ شهر پاریس را چنان تشریح می نماید که اولاً نحوه برخورد با این موضوع به لحاظ مقیاس و چارچوب کار مشخص شود و ثانیاً جنبه های مهم مطرح شده در این پیشنهادها پررنگ شده تا در نمونه های مشابه مد نظر قرار گیرد. مسائلی از قبیل انرژی، حمل و نقل، انواع کاربری ها و تراکم ها، اقتصاد شهر بزرگ در این نشست مطرح شده است و سخنران به سادگی و ظرافت طرح ها و نظریه های معماران و شهرسازان مهم را توضیح داده و تحلیل می کند.



رزومه سخنران:

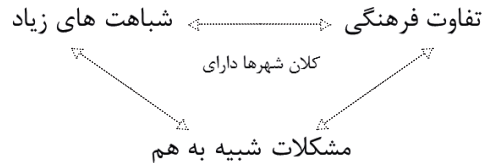
نسرین فقیه دکترای معماری را از دانشکده معماری "ونیز" در ایتالیا و فوق لیسانس معماری را از دانشگاه "ییل" در آمریکا دریافت کرد.

او در سالهای ۱۳۵۰ در ایران موزه داری معماری را در موزه هنرهای ایران بنیان گذاشت، شهر تهران، باغ ایرانی و معماری صنعتی ایران از جمله کارهای پژوهشی او در موزه بود که به نمایش و کتاب منجر شد. ایشان همچنین مسئول طرح تفصیلی اصفهان بود و از پیشکسوتان امر حفاظت بافت‌های تاریخی در ایران بشمار می رود. سپس در فرانسه دفتر معماری خود را تاسیس کرد. آثار برجسته او مرمت و نوسازی چندین موزه، ساختمان سفارتخانه های فرانسه در باکو و کینشازا و خانه های شخصی است که بیشتر اینها در مجلات معماری اروپا منتشر شده اند. او در سالهای اخیر چند پروژه در ایران طراحی و اجرا کرده که در مجله AD شماره ۰۳.۲۰۱۲ برخی از آنها را می توان دید. نسرین فقیه معتقد است که اولین تعهد معمار می بایست به شهر و مدنیت باشد بخصوص هنگامیکه معمار در مملکت خودش فعالیت می کند.



دکتر فقیه:

باسلام، خوشحالم که این فرصت پیش آمد تا جدیدترین جریان های فکری را در ارتباط با طراحی در شهر های بزرگ مطرح کنم. کلان شهر های امروز پدیده های غول پیکری هستند. رشد آنها افسار گسیخته بی حد و مرز است. از مرزهای بین شهر و غیر شهر تجاوز کرده اند. طبیعت جدید دو گانه ای را بوجود آورده اند. کلان شهر ها دارای تفاوت های فرهنگی، شباهت های زیاد و مشکلات شبیه به هم هستند: شهر های بزرگ قلب اقتصاد مملکتند. رشد بی پایان جمعیت، افزایش تصاعدی آلودگی هوا و انتشار گاز های سمی، مسئله جابجایی و حمل و نقل در همه آنها مشترک است. نکته دیگر این است که کلان شهرها ناگزیر به رقابت جهانی با یکدیگرند: برای جلب سرمایه گذاریها، برگزاری نمایشگاه ها و مجامع بین المللی، جاذبه جهانگردی، محیط زیست مطبوع، می بایست کیفیت پارکهای طبیعی و تفریحی، جاذبه هنر و فرهنگ بالا و کارآئی تکنولوژی بالا داشته باشند.



پاریسی که ما می شناسیم دارای ۲۰ منطقه و ۲ میلیون جمعیت، مساحت آن ۱۰۵ کیلومتر مربع می باشد اما واقعیت پاریس بزرگ در حال حاضر مجموعه ایست که ۲۵۰۰ کیلومتر را می پوشاند و حدود ۱۰ میلیون نفر جمعیت دارد، این آبادی ها که حومه نام دارند، می بایستی ناگزیر در تعریف جدیدی به سرنوشت شهر پاریس بییوندند و تعادل جدیدی بوجود بیاورند. به دعوت وزارت فرهنگ و دفتر ریاست جمهوری فرانسه، از ۱۰ معمار بین المللی خواسته شد در دعوتی که یک سال معماران وقت داشتند تعریفی برای این سرزمین شهری جدید، فکر کنند و پیشنهاد بدهند. معماران برای این طرح آزادی کامل داشتند تنها توصیه، انرژیهای

جایگزینی و کاهش انتشار گاز کربنیک بود.

■ دید هوایی پاریس و اطراف



ریچارد راجرز، انگلیسی

اولین معماری که من انتخاب کردم برای معرفی به شما، ریچارد راجرز انگلیسی (Richard Rogers) است. این آرشیترکت سالهاست مسئول طرح جامع شهر لندن است. لندن امروز شباهتی به ۱۵ سال پیش از خود ندارد، از یک شهر صنعتی خشن و بی مقیاس، لندن امروز با پیروی آرام و تدریجی از رهنمودهای راجرز، تبدیل شده است به مجموعه ای از محله های فعال، زیبا و آرام، پرجاذبه در رقابت اقتصادی جهانی و حتی موفق به کاهش انتشار گازهای مسموم.

خطوط کلی طرح راجرز برای لندن چه بوده است؟

- ۱- سرمایه گذاری عظیم در ایجاد بناهای عمومی نمادین با کیفیت بالای معماری
- ۲- اختصاص محورهای مهم شهر به خطوط اتوبوس و تاکسی.
- ۳- مالیات سنگین بر ماشینهای شخصی که در روز از معابر استفاده می کنند.

۴- تشویق‌های مالیاتی برای مرمت و بهینه سازی ساختمانها.

۵- پاکسازی کل آبها و خاک‌های آلوده شهر و اطراف آن.

مهمترین تاثیر این اقدامات پاک شدن محسوس هوای لندن، زیبا شدن افق شهر، بالا رفتن کیفیت شهری همه محله‌ها، رونق اقتصاد شهری در همه محله‌ها و نه تنها در چند محله گران قیمت، هم آمیزی گروه‌های مختلف در آمدی و فرهنگی در محله‌های مختلف لندن است. راجرز با چنین تجربه موفقی در لندن، طرح خودش را برای پاریس ارائه داد. در همه پروژه‌هایی که راجع به آنها صحبت می‌کنم، به ترتیب اول نقد معمار از وضعیت موجود پاریس است و بعد تحلیل کوتاهی که خودش از شهر دارد و بعد هم پروژه اش است. ایشان می‌گویند محدوده پاریس ۲۰۰ سال است که تغییر نکرده در ۴۰ سال گذشته، شهرکهای اقماری دور پاریس ساخته شده‌اند. شهرکهای اقماری با مرکز شهر اختلاف طبقاتی فاحش دارند. بین حومه شرقی و حومه غربی اختلاف اجتماعی و اقتصادی زیاد است و شهرداریهای فقیرتر با درآمد کمتر امکانات کمتری برای ساخت و ساز و عمران دارند. راجرز می‌گوید من هیچ شهری را ندیدم که قلب آن تا این حد از بقیه اعضا جدا باشد.

راه حل‌های راجرز:

هدف: فرارفتن از انزوای محدوده شهر، ایجاد ارتباط مستقل و بیشتر با حومه‌ها، ارزش‌گذاری مناطق دارای استعدادهای طبیعی و تسهیل دسترسی به همه. ایشان با مفاهیم حومه یا جدایی شهر و غیر شهر یا محدوده شهر مخالف است و مفهوم پهنه‌های سبز را به عنوان شبکه شهر پیشنهاد می‌کند، پهنه سبز را موازی و هم‌اهمیت با شبکه ارتباطی می‌بیند و راه حل آن را هم می‌دهد. محدوده‌ها کمتر اهمیت داشته باشند و تکیه، به طور کلی شبکه باشد، شبکه با چندین کاربری مختلف بر روی هم. ساماندهی زمین‌های شهری بایر و بالا بردن تراکم در آن‌ها، ایجاد پارکهای خطی در مسیر پیاده و در جوار وسایل حمل و نقل عمومی.

وسایل حمل و نقل عمومی

- فرارفتن از انزوای محدوده شهر.
- ایجاد ارتباط مستقل و بیشتر میان حومه ها.
- ارزش گذاری مناطق دارای استعداد های طبیعی و تسهی دسترسی به آنها از همه جانب.

راه حل ها:

- این مسیرها باید پیوسته باشند.
- شبکه فعلی حمل و نقل عمومی شعاعی است. پیوند آنها به یکدیگر به طریق زیر:

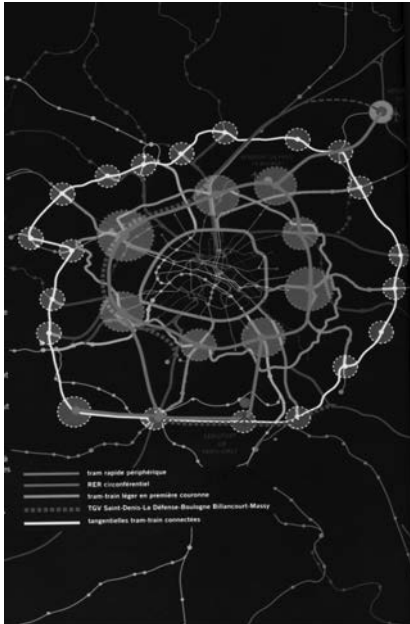
ترن سریع السیر برای اتصال حومه ها به یکدیگر

اتوبوس برقی دور دیوار مجازی شهر

اتوبوس برقی کم سرعت تر برای اتصال نقاط زیبای طبیعی و تفریحگاهها بیکدیگر

اتصال مسیر است TGV بین دو فرودگاه بزرگ پاریس

ترن و اتوبوس پیرامون بیرونی



■ ساماندهی زمین های شهری بایر و بالابردن تراکم در آنها ایجاد پارک های خطی در مسیر پیاده و در جوار وسایل حمل و نقل عمومی تعریف محله های فنی (انرژی، زباله، بازیافت، مخابرات

طرح راجرز هم مانند بیشتر طرح ها مفهوم کمربند و محدوده شهر را متغیر می داند. پهنه های سبز رانیز به صورت شبکه پیشنهاد می کند. اهمیت محدوده ها را کمتر می کند و به کانسب ارتباط شبکه ها بیشتر اهمیت می دهد.

محورهای اصلی استخوان بندی شبکه ای پاریس بزرگ

- گذار از مقیاس کلان، سریع، به مقیاس آرام، کند، محلی، باید به نرمی صورت گیرد.
- کیفیت طراحی معماری در این مفصل ها (نقاط گذار) اهمیت بسیار دارد.
- تقسیمات اداری شبکه ها فرای مرزهای محدوده ای باید عمل کنند.

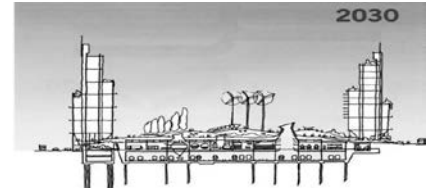
شهر را روی شهر بسازیم

- سرمایه گذاری در معماری با کیفیت در بافت های فرسوده و فقیرتر
- تراکم های مختلف در یک منطقه
- ساخت و ساز روی بولوارها برای بستن بافت شهری و ترمیم گسستگی های بافت و نیز ایجاد تحرک و فعالیت در فضاهای مرده
- سرمایه گذاری در معماری با کیفیت در بافتهای فرسوده و فقیرتر، تراکم های مختلف در یک منطقه، ساخت و ساز روی بولوارها برای بستن بافت از هم پاشیده شهری و ترمیم گسستگی های بافت و نیز ایجاد تحرک و فعالیت در فضاهای مرده.

محیط زیست در شهر:

- همانند شبکه ارتباطی حمل و نقل در شهر پاریس شبکه سبز موجود را پیوند می دهد.
- حفظ جنگل های دورادور شهر پاریس
- تقویت حاشیه سبز بلوارهای موجود با اضافه کردن مسیرهای پیاده، دوچرخه، اتوبوس برقی
- ایجاد اشکال جدید فضای سبز مانند:
- پارک های خطی که بلوارهای موجود را بهم متصل می کنند

■ استخوانبندی شبکه سبز



آنتوان گرامباک، فرانسه

معمار دوم که انتخاب کردم آنتوان گرانباک **Antoine Grumbach** معمار فرانسوی است که سابقه مرمت شهری دارد و در پیوند آثار باستانی با تحرک شهر معاصر تجربه‌های زیادی دارد.

اما این بار به ایشان گفتند که به شهر قرن بیست و یکم فکر کن. او یکبار به پیشنهاد می‌کند که پاریس برای آنکه به جهان شهر تبدیل شود باید به دریا راه پیدا کند و می‌گوید: شهر پاریس می‌باید در راستای رودخانه سن به شهرها و روستاهای دیگر پیوندد و به دریای مانش در بندر هاور که بندری است بین الملی برسد. نکته‌ای که خوب است بدانید این است که پاریس کمی عقده پیدا کرده در رابطه با شهرهای دیگر، لندن در درجه اول، چند شهر در آلمان و همینطور آمستردام، جایگاه اروپایی و منطقه‌ای مهمتری نسبت به پاریس پیدا کرده‌اند. حال بگذریم از شهرهای آسیایی که برخی وجه جهان شهر پیدا کرده‌اند، لافل از نظر اقتصادی. البته پاریس بزرگترین رقم گردشگر را که ۴۹ میلیون نفر در سال است دارد اما نتوانسته یک قلب اقتصادی اروپایی در کنار قلبهای بزرگ مثل فرانکفورت و لندن باشد.

پیشنهاد آنتوان گرامباک، فرانسه

تنها مقیاس بسیار بزرگ است که می‌تواند به آرمانهای کلاتشهر پاک آینده جواب گوید.

■ ادامه شهر پاریس در امتداد رودخانه سن تا بندرلو آور و ادغام شهرهای میان راه در این ساختار ممتد است که او (شهر-جهان) می‌نامد.

■ تقویت شبکه ارتباطی و شبکه کابلی بین شهرهای میان راه تا دریا.

■ جایگذاری فیبر نوری سراسری زیر رودخانه سن.

■ ساماندهی کرانه‌های رودخانه سن در ساختارهای گاه شهری، گاه روستائی، گاه منابع طبیعی.



■ پیشنهاد او گسترش شهر پاریس تا دریاست

گرامباک معماری است که به بازسازی محله های مراکز شهر، بکار اندازی دروازه های تاریخی، استفاده های جدید از ابنیه قدیمی، خدمات بسیار کرده اما در برابر این موضوع تازه ابعاد جدیدی به تفکر خود داده است.

گروه دکارت، فرانسوی

گروه دیگر دکارت **Groupe Descartes** است. این گروه را ازش زود می گذرم. اعتقادشان بیشتر جامعه شناسی است تا معمارانه. اینها برعکس به محدوده می چسبند. می گویند بین شهر و غیر شهر باید تفاوت باشد. تمام آن ۱۲ شهر حومه دور پاریس که برخی هم از شهر پاریس ثروتمند ترند به نظر اینها باید در همین جدایی باقی بمانند. اینها عدالت اجتماعی را شعار اصلی خودشان می کنند و می گویند راه رسیدن به آن این است که اولاً قیمت زمین صفر شود که در بعضی از کشورهای اسکاندیناوی وجود دارد و امر غیر ممکن نیست. سرمایه گذاری ها باید در ساختارهای عظیم باشد و تکیه بر محور ایجاد مسکن که بنظر من یک پایش می لنگد(مسکن تنها شهر را نمی سازد). می گویند در وضعیت موجود فقط از یک پنجم مساحت کل شهر بهره برداری کافی می شود. باید از اراضی داخل شهر استفاده بیشتری بشود نه آنکه برعکس مردم را راهی شهرکهای دور بکنند. روزانه پنج میلیون نفر زمانی بین ۴۵ تا ۹۰ دقیقه بین محل سکونت و کارشان صرف می کنند که باید گفت متأسفانه این رقم در تهران بیشتر است. از اختلافات فاحش فرهنگی و تفریحی بین حومه ها و شهر سخن می گویند و تأکید می کنند که وسیله عمومی جابجایی درست و کافی هم بین شهرکهای اقماری نیست. راه حل شان این است که بجای یک شهر کلان و یک مرکز ما ۲۰ شهر و ۲۰ مرکز داشته باشیم.

پیشنهاد گروه دکارت

- در وضعیت موجود اراضی بایر داخل شهر ۱/۵ مساحت کل شهر اند.
- روزانه ۵ میلیون نفر زمانی بین ۴۵ الی ۹۰ دقیقه بین محل سکونت و کار صرف می کنند.
- اختلاف فاحش امکانات فرهنگی و تفریحی بین مرکز شهر و حومه است.

■ وسیله عمومی برای جابجایی بین شهرک‌های اقماری موجود نیست.

راه حل‌ها

■ ایجاد ۲۰ شهر بجای یک شهر از طریق بالا بردن تراکم در حومه‌ها

■ سامان دهی و باززنده سازی اراضی بایر شهری

■ ساخت و ساز و ایجاد فعالیت در دو بر اتوبان‌ها، بلوارها و نهرها

■ بازنگری مجدد معماری شهرک‌های اقماری

■ تنوع حجم‌ها در منظر شهری

طرح گروه دکارت، فرانسوی:

این گروه به محدود کردن مرزهای شهر معتقد است. آینده شهر را در ایجاد جنگل دورادور شهر و حومه می‌بیند و با ایجاد این طبیعت جدید دو هدف را دنبال می‌کند: نخست آنکه محدوده پاریس بزرگ تثبیت می‌شود و دیگر آن‌که موازنه کربن ایجاد می‌شود.

طبق پیمان کیوتو و اهداف کاهش انتشار دی‌اکسید کربن می‌توان در موارد اجتناب‌ناپذیر، با ایجاد جنگل‌ها و یا سرمایه‌گذاری در بهبود جنگل‌های موجود، سهم انتشار گاز کربنیک خود را کاهش داد.

این طراحان عدالت اجتماعی را در:

■ بهینه‌سازی بناهای موجود و سرمایه‌گذاری در بافت فرسوده،

■ رسیدن به هدف یک میلیون و نیم مسکن جدید تا سال ۲۰۳۰،

■ سرمایه‌گذاری‌های ساختاری عظیم می‌دانند.





La Confluence Seine Marne à Alfortville.

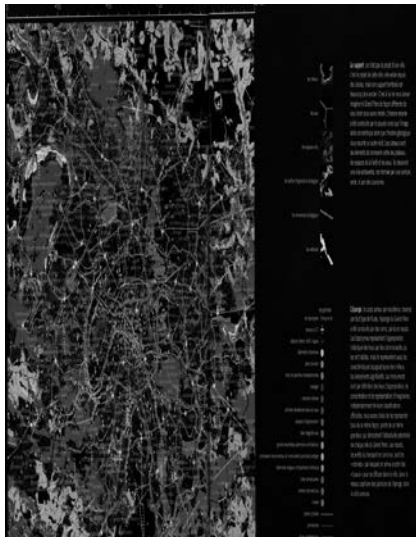
این تز چند مرکزی را که بعنوان مثال لندن را شاهد می آورند نشان داده که خیلی موفق بوده ولی تاریخ لندن از نظر کالبدی با تاریخ پاریس فرق می کند. چون لندن در طول تحولش از جمع شدن دهکده ها بوجود آمده است. راجع به ملال معماری در شهرکهای اقماری هم حرف می زنند که باید تنوع ارتفاع و تراکم در اینها بیاید، و معماری با کیفیت و معماران معروف وارد این فضاها شوند و آنها را نیز به کار در حومه ها دعوت کرد.

گروه ۰۹، ایتالیایی: برناردو سکی-پائولا ویگانو

این گروه ایتالیایی یک مفهوم بسیار قوی توی کارشان مطرح می کنند و می گویند که شهر بخصوص شهر امروز دارای خاصیت اسفنجی است. بدنه ای است دارای منفذها که هر نوع مایع سیال از آن عبور می کند. پاریس بزرگ نیز اسفنجی است که از اسم ها، نقطه ها و گره ها تشکیل شده است. اینها عبارتند از رودخانه سن، کناره رودخانه سن، فضاهای سبز، زمین های کشاورزی، بناهای نمادین، اتصالات زیست محیطی و گره ها. خاصیت اسفنجی که در اصل خاصیت انبساط و انقباض است

برای ما می‌تواند جالب باشد چرا که کلان شهر هم امروز و بیش از پیش در آینده در روز چند بار پروخالی می‌شود از جمعیت، از شبکه‌های توزیع کالاهای حیاتی، سوخت، انرژی‌های دیگر، جمع‌آوری پسماند و فراوری آن و شبکه‌های کابلی و اینترنتی که تقریباً در تمام پروژه‌های مورد بحث مابه‌آن اهمیت داده‌اند و یک مکان به خصوصی در هر منطقه شهر برای ایجاد این شهر فنی پیشنهاد شده است. یعنی می‌بینیم که مساله فضای لازم برای این خدماتی که خدمت‌ها گفتم به قدری زیاد است که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت و اینجا و آنجا به دنبال راه‌حلهای جنبی برای آنها بود. در این پروژه اولویت با بدنه موجود شهر و مرمت و بهبود آن است ولی می‌گویند نباید از تخریب و آوردن تراکم‌های زیاد در جاهایی که فرسوده و بی‌کیفیت و بی‌رمت هستند ترسید. بناهای نمادین را هم مثل خیلی از معماران دیگر پیشنهاد می‌کنند. معمولی‌سازی و تکرار قوطی‌های تکراری را حالا هر چند طبقه که هستند باید متوقف کرد و دنبال کیفیت هم بود. این مشاور موافق ایجاد متروی بیشتر اما در سطح زمین است. پیوستگی بین وسایل سریع حمل و نقل و وسایل آرام‌تر در یک مفصل‌هایی که مردم بتوانند به راحتی از این وسیله به آن وسیله منتقل شوند لازم است. ضرورت این مفصل‌ها و راه‌حل‌های معمارانه و کاربردی برای آنها در بیشتر طرح‌ها آمده است.

بخشی که من از صحبت اینها خوشم آمد، اشاره به خانم جین جی کوبز (Jane Jacobs) است که همه شهرسازها او را می‌شناسند. این خانم در ۵۰ سال پیش کتابی نوشت به اسم "سقوط و بقای شهرهای بزرگ آمریکا" و مفهوم اسفنج را در جامعه‌شناسی شهری به کار برد. که عبارت باشد از پیچیدگی، متغیر بودن، سیال بودن، به هم وابسته بودن. شما می‌دانید که مراکز شهرهای آمریکا، دستکم زمانی که من آنجا دانشجویم در اوایل سالهای ۱۹۷۰ جایی بود فقط برای کار و از غروب به بعد محلی بود ناامن، جایی که سیاه‌ها زندگی می‌کردند و مواد مخدر و جنایت و... اینجا وجود داشت. اما امروز دیگر مثل سابق نیست سرمایه‌گذاری‌ها آمده، طبقه متوسط برگشته به بافت شهر و کیفیت دوباره برگشته به مراکز شهرها. اینها



■ گروه ۰۹، ایتالیایی

برناردو سکی-پائولا ویگانو
ابرنشهر جدید پاریس را باید روی بستر زیست محیطی آن ساخت.
شعار این گروه کالبد شهری اسفنجی است.
اسفنج بدنه است دارای منفذها، که هر نوع مایع سیال از آن می‌تواند عبور کند.
پاریس بزرگ، اسفنجی است که از اسم‌ها، نقطه‌ها و گره‌ها تشکیل شده است:

- رودخانه سن

- کناره‌ها

- فضاهای سبز و فضاهای کشاورزی

- بناهای نمادین

- اتصالات زیست محیطی

- گره‌ها

کلانشهر آینده در روز چند بار پروخالی می‌شود.

جمعیت شبکه‌های توزیع کالاهای حیاتی، سوخت و انرژی‌های دیگر جمع‌آوری پسماند و پروسس کردن، آن شبکه‌های کابلی و اینترنتی.

همه با سیاستها و راه هایی که درست برعکس پیشنهادات معماران ما برای پاریس است. آنچه مادر مورد شهرهای آمریکا می شنویم اینجا پروسه برگشتن به شهر است، در حالیکه در مورد پاریس بردن کیفیت به بیرون دروازه های شهر و تعمیم آن به حومه هاست. بنیان گذار این فکر در آمریکا جین جی کوبز بود.

اولویت در شهر اسفنجی

■ بدنه موجود شهر و مرمت و بهبود آن
■ اما از تخریب و آوردن تراکم های بالا در نقاط بی رونق و کم کیفیت نیز نباید ترسید.

۱. بناهای نمادین: از گذشته و سرمایه گذاری در معماری با کیفیت

۲. گره ها: نقاط دسترسی و رسیدن به شبکه ارتباطی اند.

معماری گره ها خود باید نمادین باشد.

این گروه چند سناریو برای آینده پاریس طرح می کند که اساس همه آن ها:

■ کاهش مصرف انرژی و آب،

■ بهره برداری بهتر از زمین هائی که سطح اشغالشان زیر مصرف معقول است،

■ سازماندهی مجدد و اساسی سیستم حمل و نقل عمومی است.

این مشاور موافق ایجاد متروی بیشتر اما در سطح زمین است. پیوستگی افق بین مترو، اتوبوس و دوچرخه را مهم می داند.

ژان نوول، فرانسوی

اکنون برویم به سراغ هنرمند ترها: ژان نوول **Jean Nouvel** که دل پری دارد از اینکه به او اجازه نمی دهند در شهر تاریخی پاریس برج بسازد. مردم پاریس به این افق آرام ۵ و ۶ طبقه ای که دارند و چند تا گنبد آثار تاریخی قدیم دل بسته اند و نمی گذارند در آنجا برج ساخته شود.

او طرح شبکه عظیم وسایل حمل و نقل عمومی را تجویز می کند و می گوید این وسایل حمل و نقل عمومی باید کلان ساختارهای معمارانه باشند. هدفش هم



■ جین جیکوبز (Jane Jacobs) در ۵۰ سال پیش در کتاب سقوط و بقای شهرهای بزرگ آمریکا، مفهوم اسفنج را در جامعه شناسی شهری بکار برد:

- پیچیدگی

- متغیر بودن سیال بودن

- بهم وابسته بودن

امروز به توان صد باید دستورالعمل مدیریت و طراحی شهری باشد.

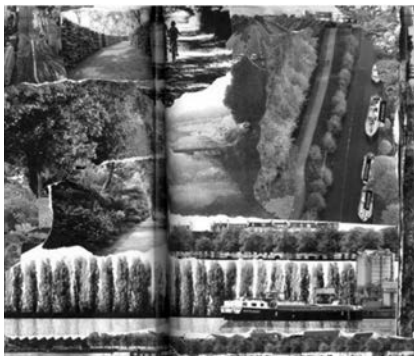
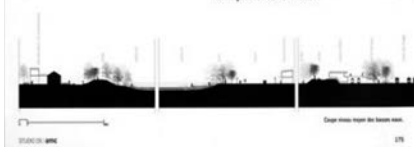
در این است که فقط با این ساختارهای کلان است که ما می توانیم حومه و شهر رایکی بکنیم.

طرح او شبکه عظیم وسائل حمل و نقل عمومی را تجویز می کند که موجب تقویت حومه ها خواهد شد و در نهایت منجر به بر چیدن محدودیت های ارتفاع، در مرکز شهر پاریس می شود.

آینده نگری ژان نوول براساس این محورها است: راه، مسیر، جاده، شبکه های ارتباطی، حمل و نقل، کابلاژ، انرژی، جمع آوری پسماند و دیگر، بازسازی نوسازی، کار مداوم روی شهر موجود. یک تیپولوژی شهری هم ارائه می دهد که نشان می دهد ایشان اهل خراب کردن و زیر و رو کردن نیست. با تکیه به تیپولوژی های موجود شهر که از قرن نوزدهم و قدیم تر، وجود دارند محله ای را پیشنهاد می کند که زمین ورزش، مدارس، پارکینگ و... خود را دارد، یک کمی هم به نوعی فضاهاى خنثی و بی صاحب (به معنی مثبت کلمه) عقیده دارد که برای اتفاقات خاص، باید زمینهای آماده و بدون مصرف مشخص برای ایجاد ساختمانهای موقتی وجود داشته باشد. من شخصاً خیلی با این مفهوم موافقم چون میدان که دیگر مکانی عقب افتاده و بدون دینامیزم شده و با تحرک مدام سیستم شبکه ارتباطی و شبکه سبز در شهر، امروز دیگر جایی برای یک فضای معین و منجمد بنام میدان وجود ندارد. فضاهایی منعطف و نرم پیش بینی کنیم، ساختمانهای سبکی در آنها بمناسبت های مختلف بسازیم و جمع کنیم که تخریبشان خیلی اتلاف وقت نداشته باشد. او سپس مکانهای برجسته ای را پیشنهاد می کند و می گوید در نقاط تلاقی شاهراه ها ساخته می شوند. به نظر من تنها نمونه چنین کلان ساختاری تنها در شهر لیل ساخته شده. یک ساختار عظیمی است که زیرش ایستگاه مفصل ترن های متعدد است. باید گفت لیل تقریباً محل رسیدن همه اروپای شمالی به فرانسه و سپس به اسپانیا است. بعد طبقه **shopping mall** و رستوران و گشت و گذار که طبق معمول جزو نیازهای همه شده است و بلاخره روی آن چند برج اداری و بانک برپا شده. از روی تراسهای طبقه خرید و گشت و گذار شما بام شهر تاریخی و کاتدرال شهر لیل را



une ville poreuse est une ville qui donne de l'espace à l'eau et qui multiplie les échanges biologiques et les écotones





■ محله، مرکز شهری، مجتمع‌ها:

- گرامی داشت بناهای مهم، میدان‌ها، پارک‌ها و خصلت‌های محله.
- ایجاد ساختمان‌های موقتی که سریعاً ساخته و یا جمع شوند
- جدا کردن پارکینگ‌ها از بنا و ایجاد پارکینگ‌های مجزادر ارتفاع.

می‌بینید و روی دیگر آن منظر بیرون شهر و افق بی‌کران طبیعت. منظور ژان نوول اینگونه کلان‌ساختارهای معمارانه است. البته در مورد این نمونه اولی که بد نیست بگوئیم کار بیست و پنج سال پیش رم کولهاس است. مجموعه اصلاً بصورت یک شبکه ارتباط بین شهر و بیرون آن کار نمی‌کند و بیرون و درون شهر را کلاً از هم جدا کرده. اشکالی که این پروژ دارد باید در ساختارهایی بعدی که بصورت مفصل دیده می‌شوند رفع شود. ولی نوول می‌گوید که این کلان‌ابنیه‌ها در آینده نقاط کلیدی شهر قرن بیست و یکم هستند. البته اگر به ایده مفصل نرم و پیوند دادن بین سرعت بالا و سرعت کم و پیاده و دوچرخه که در دیگر پروژه‌ها آمده توجه کنیم می‌بینیم اساس ایده همین است.

بعد هم نوول هنر و ظرافت خودش را روی رودخانه سن می‌آورد و می‌گوید ما باید از ساخت و ساز در کنار رودخانه سن و داخل رودخانه نترسیم، اقداماتی انجام بدهیم و فعالیت‌ها در آن بیاوریم. در رقابت‌های بین‌المللی جرات داشته باشیم، سایت‌های معماری و آثار معماری و طبیعت زیبا و استثنایی، ثروت آینده کلان‌شهر خواهند بود.

آینده‌نگری ژان نوول بر اساس محورهای زیر است:

- ۱- راه-مسیر-جاده،
- ۲- شبکه‌های ارتباطی: حمل و نقل، کابلاژ، انرژی، جمع‌آوری پسماند و دیگر،
- ۳- بازسازی، نوسازی، کار مداوم بر روی شهر موجود،
- ۴- محله، مرکز شهری، مجتمع‌ها،
۵. مکان‌های برجسته،
- ۶- رودخانه سن و قطب‌های توسعه.

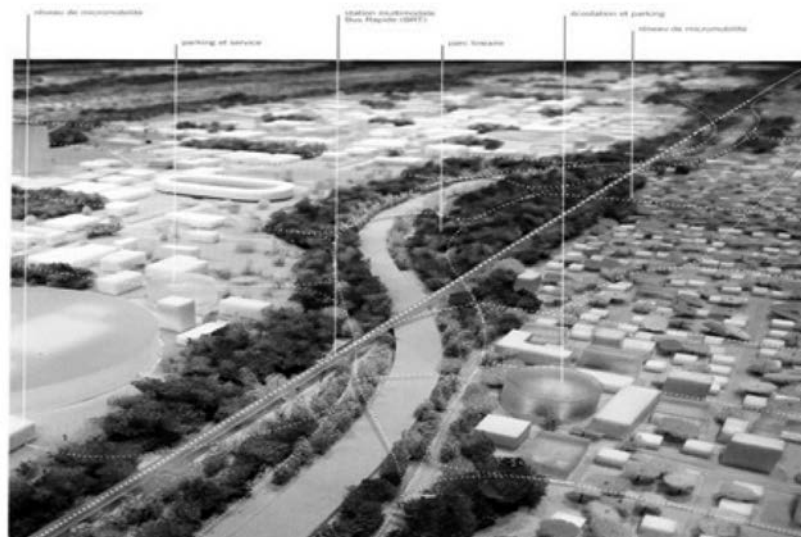
گروه آلمانی فین گپل و همکاران

این گروه آلمانی فین گپل و همکاران از کلان شهر نرم صحبت می کنند می گویند اختلاف بین مرکز و حومه بیشتر خیالی است تا واقعی. کلان شهر نرم این گروه، حومه ها را هم با تراکم بالا و ساختمان های با اهمیت، جذاب می بیند. شهرشان با تراکم های مختلف است و توده سبز در یک معادله مساوی با ساختمان آمده است اما در ساختمانهای جدید تهران این معادله برعکس شده است فضای زیادی برج سازی شده و فضای کمی سبز مانده است. اینجایی که ما زندگی می کنیم اگر یک اقدام وسیع و جدی برای جنگل کاری، یک اقدام وسیع برای حفظ آبهای زیرزمینی و بازگرداندن طبیعت به درون شهر ... صورت بگیرد، کار و ثروت زیادی ایجاد خواهد کرد (رشد اقتصادی پایدار، ایجاد اشتغال و زندگی با کیفیت از راه روی آوردن به این آینده نگریها و استراتژیهای جدید در فعالیت عمرانی خواهد بود). تناسب بین ساختمان ها و فضای سبز هر ساختمان باید وارونه شود و برگردد به نسبت های گذشته.

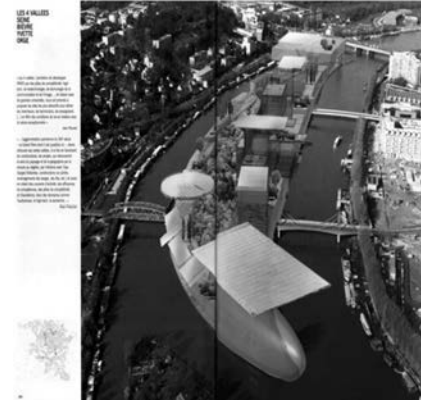
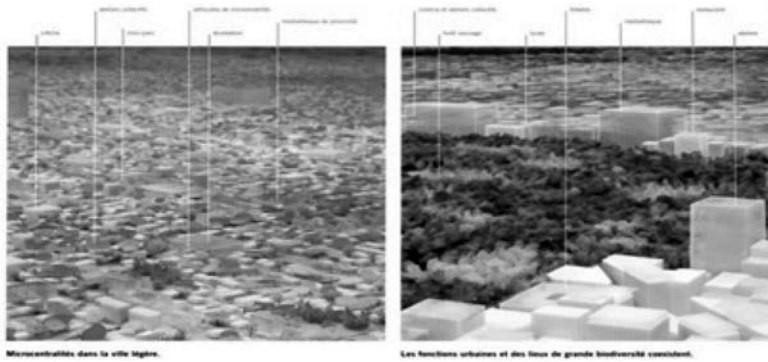


■ مکان های برجسته:

- در تقاطع های مهم شاهراه های ارتباطی مکان های برجسته ساخته می شوند که سازمان شهری آنها در مقیاس پاریس بزرگ است. این مکان های استثنائی نقاط تلاقی شبکه های ارتباطی، پیوند بین شهر و طبیعت، مظهر زیبایی، پیوند قدیم و جدید و در حقیقت کلان ابنیه های شهر جدید هستند.



■ حمل و نقل سریع و حمل و نقل کند با یکدیگر ترکیب می شوند بطوریکه گذر از یکی به دیگری با نرمی و ملایمت صورت گیرد.



کریستیان دو پورزامپارک، فرانسه:

آخرین معماری که پروژه اش را معرفی می کنم کریستیان دو پورزامپارک (de Portzanmpacs (Chirisian است. طرح مترو ایشان از همه واضح تر است. او ایراد تنگناهای موجود در رفت و آمد و ارتباط بین پاریس و حومه را شعاعی بودن توسعه خطوط مترو می داند. که مرکز شهر به حومه ها می روند و حومه ها هم گرچه کنار یکدیگرند اما هیچ ارتباطی ندارند. وضع موجود از ۱۹۷۰ همین بوده که الان هست. تحلیل های ایشان شبیه تحلیل های بقیه است. عقب ماندن پاریس از دیگر کلان شهرهای معتبر جهان را به صراحت می گوید. تجزیه و تحلیلش این است که می گوید خداحافظ لکه گذاری و به جای لکه گذاری، مفهوم ریشه را مطرح می کند. سه مسیر ریشه پیشنهاد می کند: از مرکز پاریس به فرودگاه شار دوگل، از مرکز پاریس به فرودگاه اورلی، از مرکز پاریس به مرکز پژوهشهای علمی که یک مرکز اروپایی است به نام سکل، که می دانید با لوزن در یک رابطه زیرزمینی است برای تجربه های مافوق صوت ذرات ریز و جای مهم و مفصلی است. این را از قول خودم بگویم که یک مشکلی که پاریس دارد این است که برخی از محلاتش درست است تاریخی هستند اما زشت هستند. یعنی هوسمان وقتی آمده به صورت بساز و بفروش در قرن نوزدهم کار کرده یک

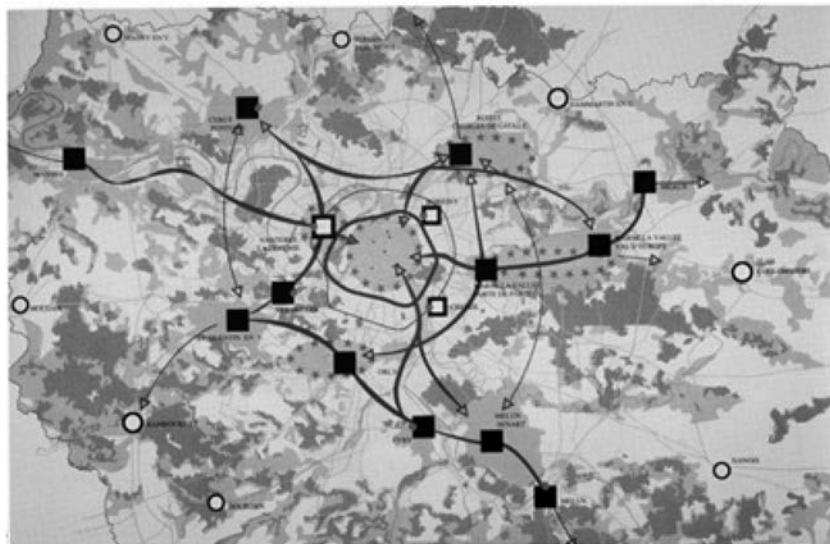
■ رودخانه سن و قطب های توسعه:

- پاریس قرن بیست و یکم باید از منظرهای طبیعی خود حداکثر بهره و لذت ببرد. ساختمان ها، بار اندازها، استفاده از منظر و رودخانه برای حمل و نقل، تحرک و ایجاد کار و فعالیت، تشویق فعالیت های پر منفعت در رقابت بین المللی از راه پیشنهاد سایت ها و معماری های کیفی و زیبا در طبیعت استثنائی.

جاهایی را که محله شانزدهم و هشتم می گویند هوسمن کاتاگوری درجه یک داده است و بعضی جاها هم نه، و شهر مانده که با این بافت نسبتاً جدید که اسکلت فلزی دارد و کیفیت خوبی ندارد چه باید کرد؟ اینها که همان محله هایی هستند که در شمال شهر هستند. نوزدهم، بیستم و مشکلات مهاجرین و مشکلات اجتماعی و نا امنی دارند که متفاوت با مسائل حومه است. حومه چه فرانسوی و چه مهاجر بیشتر طبقات زحمتکش و سالم تردد آن ساکنند. اینجا مشکلات مهاجرت مخفی، تضادهای فرهنگی، قاچاق و خلاصه فساد و نا امنی درون شهری وجود دارد.

طرح شعاعی توسعه خطوط متروی شهری و شبکه ترن حومه ۱۹۷۰

■ تردد مراکز شهری در بستر سبز



محدودیت ها و مشکلات ناشی از این الگو

- انزوای شهر های اقماری،
- اختلاف طبقاتی روز افزون بین مرکز و حومه ها،

■ شکست برنامه ریزی ها برای ایجاد تحرک و کیفیت شهر نشینی در حومه،
 ■ عقب ماندن پاریس از دیگر کلانشهر های معتبر جهان،
 پورزانیپارک می گوید روش لکه گذاری در شهر سازی دیگر با مقیاس های امروز سازگار
 نیست.

با جهانی شدن:

■ ارتباطات،

■ مدیریت،

■ بحرانها،

■ اقتصاد،

رشد:

■ خود به خودی

■ نامحدود،

■ بی نهایت است.

بخشی از بدنه پاریس به ساکله،

بینش فضایی این بدنه با هدف:

ایجاد پویایی و تراکم بالای انواع فعالیت

ادغام محور های اتوبان، ت-ژ-و، پایانه در اجتماعی فکر شده

■ سه بدنه ممتد از مرکز پاریس به سمت

فرودگاه **Roissy** در شمال

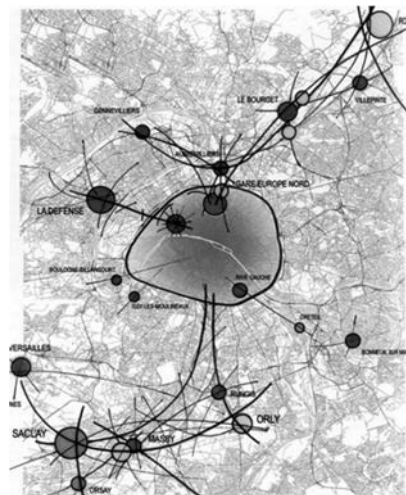
فرودگاه **Orly** در جنوب

مرکز دانشگاهی **Saclay**

پیشنهاد می کند



■ او الگوی **Rhisme** ریشه را پیشنهاد می کند.





بخشی از بدنه شمال پاریس بین دو فرودگاه:

■ تراکم های مختلط،

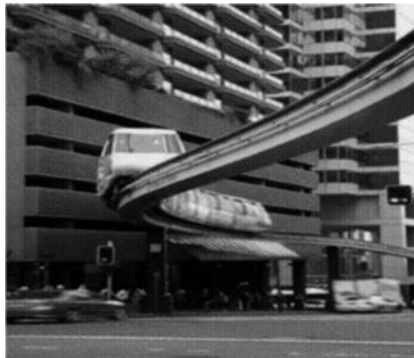
■ دوگره شهری با تراکم بالا،

■ شبکه های ارتباطی در چند سطح.

راه حل این معمار تراکم های مختلط، توسعه ریشه ای یا ممتد، توسعه شبکه ارتباطی با چند خط با سرعت های مختلف می باشد. یکی از طرحهای پورزامپارک یک متروی هوایی است که در حال حاضر طرح ساختن آن مطرح است. البته هم اکنون شبکه تراموای روی زمین دورپاریس در حال گسترش است و بیش از چهل کیلومتر آن ساخته شده ولی از نظر سمبلیک او آمده ترن بسیار زیبایی روی ارتفاع گذاشته و با اینکار دیگر شهر از حومه جدا نیست. او می گوید این ترن باید با ایستگاه های فراوان، در نزدیکی یا متصل به ایستگاه های متروهای موجود شهر باشد و در ضمن گاهی اوقات این ترن می رود به آغوش یک ساختمان مثلاً یک ساختمان نوع تجاری اداری و فرم زیبایی به خود می گیرد. شاید این واضح ترین نمونه از مفصل ارتباطی باشد که در سراسر این پروژه ها مرتب آمده است.



■ بینش فضایی توسعه یک محله جدید



یکی از ارکان اصلی پیشنهاد پورز امپارک

متروی هوایی روی اتوبان کمر بندی
شهر پاریس با ایستگاه های متعدد
در محل تلاقی با ترن های موجود حومه است.
به طرح بسیار زیبای این مترو در افق شهری باید توجه داشت.



■ محور جدید کلان مقیاس بین شاتله و اوپیر و یلیه

نتیجه گیری:

۱- دو نظریه راجع به محدوده شهر وجود دارد. اولی می‌خواهد آنرا تقویت کند و دومی می‌گوید باید با واقعیت جدید شهر تابی نهایت، نه فقط آشتی کرد، بلکه آنرا باید طراحی کرد. پس آوردن حومه و شهرک‌های اقماری و حتی محورهای سرزمینی، مثلاً رساندن پاریس به دریا در این دیدگاه دوم مطرح است.

۲- توجه به واقعیت زیست محیطی شهر و تقویت یک شبکه ممتد عوامل طبیعی، مثل رودخانه و فضاها، سبز، که در مورد پاریس اراضی کشاورزی و جنگل‌های حومه را نیز در بر می‌گیرد. این شبکه سبز به نوعی سوار بر شبکه ارتباطی هم است. یعنی در امتداد خیابانها، بلوارها، پارکها و ساختمان‌های مسکونی شهر است. من امیدوارم توانسته باشم انگیزه‌ها و آرمانهای های خودم را نیز به شما القاء کرده باشم در اینجا طبعاً آدم یاد رودخانه جاجرود و رودخانه ای که به کرج حوالی گچسار می‌رسد می‌افتد و اینهمه نقاط خوش منظر در دل کوههای دور تهران، و به خودش می‌گوید خیالی نیست شدنی است. چطور می‌شد که بچه‌های ما با یک وسیله حمل و نقل نرم و دوستانه به یک پیک نیک بروند و احتیاجی به برداشتن ماشین شخصی نباشد.

۳- شبکه ارتباط و حمل و نقل عمومی که با سرعت‌های متفاوت دائماً باید در مفصل‌هایی به یکدیگر برسند. و این مفصل‌ها باید طراحی شوند.

۴- نظر منفی همه طرح‌ها به تراکم پایین است و معتقدند که برای ایجاد زندگی، فعالیت، جذابیت و کار، باید تراکم‌ها در حومه‌ها، در شهرک‌های اقماری، اراضی بایر و فرسوده شهر، زیاد شود. تراکم مختلط و کاربری مختلط که خیلی صحبتش است، انشالله در ایران شروع شود، که ما دیگر محله‌هایی که ساعت نه شب چراغ‌ها همه خاموش بشود و همه بروند جاهای دیگر زندگی بکنند را دیگر نداشته باشیم اگر در همه ساختمانها و محلات یک دوزی **dose** از مسکن داشته باشیم. سرمایه‌گذاری‌های بزرگ در ساختمانهای با کیفیت معماری بالا و نه فقط در برخی محله‌های منتخب، بلکه در محله‌های فرسوده و فقیرتر هم باشد. من صحبت‌م را به پایان



می رسانم با چند تا شعار:
بینش بزرگ ، انعطاف ، توجه مداوم طرح به مقیاس کلان و مقیاس انسانی.
متشکرم.

مهندس سپهری :

خیلی ممنون و تشکر از خانم دکتر .از دوستان عزیز اگر سئوالی یا بحثی دارند
بفرمایند.

پرسش و پاسخ:

پرسش:

نوع برخوردی که اینها با موضوع شهر داشتند خیلی ساده روان و گویا بود.
خیلی ساده و روشن آدمهای بزرگ آمدند در جایی مثل پاریس نظراتشان را ارائه کردند.
بدون پیچیدگی و آوردن انواع و اقسام پارامترها در کار. ما این ها را خیلی کم در کارهای
خودمان داریم، ما در کارهامان خیلی حرف می زنیم آخرش هم نمی فهمیم
برای شهرمان چه راه حلی می خواهیم پیشنهاد بکنیم. من فکر می کنم اگر شما
این تجربیات را بتوانید به یک طریقی به دوستانی که علاقمند هستند ارائه دهید
تا شاید بتوانند استفاده کنند.اگر امکانش باشد شما این ۱۰ پروژه را به صورت
یک کتابچه یا جزوه در اختیار ما علاقمندان قرار بدهید که ما بتوانیم بیشتر نحوه
رسیدن به راه حل ها پی ببریم و شاید بتوانیم استفاده کنیم .

پرسش:

رشد جمعیت پاریس به چه شکل است؟ باتوجه به تفاوتی که بین پاریس و تهران
می شود دید، ما در تهران دنبال فضای باز هستیم اما در آنجا برعکس است . من
فکر می کنم چون آنجا تراکم کم است آیا اینکه اینها دنبال این هستند که
تراکم را بیشتر بکنند آیا فقط شاخص هاست یا به صورت عمومی می خواهند و
اگر می خواهند تراکم را بیشتر بکنند برای چیست ؟ برای سکونت است یا ایجاد

پروژه‌های نمادین؟

دکتر فقیه:

شهر پاریس خیلی مفتخر است به اینکه در چهار سال گذشته جمعیتش را از دست نداده، ازدست دادن جمعیت خیلی مهم است. برای اینکه یک دختر و پسری که با هم ازدواج می‌کنند و در ۳۰ متر زندگی می‌کنند تا یک فرزند متولد می‌شود، نگاه می‌کنند به امتیازات یک حومه از لحاظ مترآژ، سرویس‌هایی که شهرک می‌دهد، مهد کودک، سلامت، ...، کوچ می‌کنند و شهر پاریس تبدیل می‌شود به اصطلاح **gentrify** می‌شود. یعنی که فقط یک طبقه ممتاز (مرفه و از لحاظ فرهنگی برجسته) در پاریس می‌ماند. مسئله فرهنگ و امکانات مالی با یکدیگر خیلی آغشته هستند. سوال دوم: در بحث تراکم باید بگوییم برای من در تهران هم واضح است، تمام مرکز تهران تراکم بسیار پائین دارد. سرمایه به بافتهای فرسوده کشیده نمی‌شود. شما تا چندی پیش، سرمایه‌گذاری در جنوب شهر نمی‌دیدید. الان به تازگی حرکت‌هایی در مناطق شوش، عودلاجان و دور و بر بازار پیدا شده است. مشکل ترافیک را نباید با تراکم یکی دانست. ما در شهرهایمان فقط به بولوار و اتوبان پرداخته ایم. شبکه مترویمان دنبال کانسپت صد و پنجاه سال پیش اروپا رفته، زیر زمین، سخت دسترس، کم ایستگاه. شما برای مترو گرفتن در تهران غالباً باید ماشین شخصی را بردارید بروید جایی دور و بر یک ایستگاه مترو توقف کنید، سطح خیابانهای یک محله را اشغال کنید تازه برسید به مترو. اینها اقدامات عقب افتاده است. برگردیم به مسئله تراکم. دلیل اینکه چرا تراکم بالا یا تراکم متنوع بهتر است این است که تراکم نه تنها اقتصاد می‌آورد بلکه امنیت هم می‌آورد. شهری که ساعت ۸ چراغ‌هایش خاموش شود و هر کس برود به خانه خودش این شهر امنیت ندارد، اروپایی‌ها این‌گونه شهرها را حومه می‌دانند. زندگی ۲۴ ساعته برای همه کس خیلی مقبول تر است، من فکر می‌کنم که قلب تهران که خیلی زخم خورده و در بافتش گسستگی ایجاد شده، چاره‌ای ندارد جز اینکه یک نوع بازگشت به خود بکند، به شهر جدولی پهلوی اول به دهات قرن نوزدهم



شمیرانات، اینها همه بافت هایی هستند که وجود دارند، قنات ها و رسیدن به مناظر طبیعی و منابع طبیعی مانند رودخانه ها که ما اطراف تهران داریم، توجه هایی است که باید شود. برای اینکه این شهر زیبا شود و تبدیل شود به یک کلان شهر زیبا. ما باید امیدوار باشیم. من کمتر به کلان ساختار شهر اعتقاد دارم می ترسم از کلان ساختار. نه فقط به خاطر تجربه منفی کوی نواب، بلکه شهر لیل هم کلان ساختارش موفق نیست. خیلی باید فکر شود و به بستن روی بلوارها، اتوبانها، پلها به یکدیگر. در تهران می توانیم نو فکر کنیم. خیلی جاها هست که نمی دانم شما به عنوان اهل حرفه چقدر تجربه پیاده روی در آنها را کرده اید. مثلاً شما اگر از زیر پارک وی به سمت شهرک غرب پیاده روی کنید می بینید شهر دیگر شهر نیست، یک جایی عجیب و غریب و بی نام شده است، کیلومترها نه بیابان، نه شهر، بلکه خطرناک. حرکت شهرسازی جدید برای ترمیم این گسستگی ها است که در همه شهرهای بزرگ اتفاق افتاده و طراحان و مسئولان باید خودشان و روش کارشان را برای روبرو شدن با آن آماده کنند.

نقد:

در حال حاضر قلب شهر در تهران خالی شده از سکنه و همه به حومه رفتند یکی از موردهایی که شما اشاره کردید، در طرح گروه دکارت بود که محدود کردن مرزها بود. بعد از انقلاب یک سری زمین هایی در محدوده داده شد و اغلب کسانی که در قلب تهران می نشستند مثل عودلاجان، که همه هم غنی بودند، چون زمین داده شده با قیمت کمتر و خیابانهای عریض تر بود، محل خود را ترک کردند و موجب این شده که ساکنان اصلی از آن محل بروند و افرادی به آن محل بیایند که فرهنگ آن محل را نمی دانند. امیدوارم آن محله هایی که اصیل و سنت نشین بودند، با طرح هایی که شهرسازها معمارها می دهند، برگردند به همان اصالت که نمیرند.

پرسش:

در گروه دکارت فرمودید که اینها عقیده سوسیالیستی دارند و اعتقادشان این است که قیمت زمین صفر بشود، امکان دارد بیشتر توضیح بدهید؟

دکتر فقیه:

سوسیالیسم استنباط شماست، من نگفتم. در معماری ما متأسفانه یک انحراف بزرگی پیش آمد، در حدود ۳۰، ۴۰ سال پیش، در ایران هم بوجود آمد و این است که جامعه شناسی را با معماری اشتباه گرفتیم. این گزارشهای قطوری که کارفرمایان در ایران می خواهند، اینها میراث همان اشتباه است که بعد از جنگ جهانی دوم هم در اروپا شد. قلب این اشتباه که جامعه شناسی را مسلط بر معماری می دانند، این است که هدف اصلی می شود سقف گذاشتن بر سر مردم، ولی مسکن وقتی به تنهایی مطرح می شود. یعنی فقر اجتماعی یعنی همین حومه هایی که هرگز وجوه کامل شهری پیدا نمی کنند، یعنی می شود همین مسکن مهر. می شود همین حومه هایی که جوانان در فرانسه ماشین آتش می زنند، نسل دوم سوم الجزیره ای هستند. چرا؟ برای اینکه ما معماری را بعنوان مسکن مطرح کردیم. اگر هنوز این موضوع در عملکرد کارفرمایان ماست، خودشان را اصلاح کنند. من ۱۰ ساله به ایران می آیم و انگیزه تمام تجربه هایم عشق به ایران است ولی تمام تجربه هایم با کارفرمای دولتی، ناکام بوده، یکی از این تجربه های ناکام را برایتان نمونه می آورم مثلاً موزه کویر در یزد. من طبق عادت اروپا، که ۳۰ ساله در آنجا دفتر معماری داشته و خیلی هم موزه کار کرده ام و چندین موزه را مرمت کردم. یک پیشنهاد شرح خدمات فرم نظام معماری اروپا کلاً سه صفحه است. آنرا برای کارفرمای یزدی فرستادم آنجا جواب دادند که تحقیقات راجع به کویر، تحقیقات راجع به گیاهان کویری کجاست؟ من نوشتم به من ارتباطی ندارد شما این تحقیقات را باید داشته باشید، من آرشیوتکت هستم این باعث می شود که کسی که در ایران دفتر معماری درست می کند و می خواهد کار کند اینجا،



برود همینطور اطلاعات جمع آوری، دانلود کند و بنویسد. این وقت خلایقش را کم می کند، وقتی می رسد به اینکه سه تا خط بکشد دیگر توانایی ندارد. اغلب پروژه ها که همراه با گزارشهای قطور می آیند ضعیف هستند. فکر می کنم این کار غلط است اینها انقلابهای فکری کوچکنده در سطح یک میز، یک کامپیوتر می شود انجام گیرد، احتیاجی به انتخابات و قیام ندارد. هرکسی می تواند در مقام کارفرما سادگی را اجرا بکند و هیچکس هم جلویش را نمی گیرد. از همین قراردادهای سازمان مدیریت هم می شود. استفاده کرد برای اینکه ۳ صفحه قرارداد بست، به جوهر کار و طراحی پرداخت.

پرسش:

در تهران پروژه هایی که ساخته می شوند که عمدتاً تجاری است. این پروژه ها تاثیر بسیار منفی دارد در آن سطح منطقه که ساخته می شود وقتی در یک منطقه ضعیفی یک پروژه بزرگ تجاری ساخته می شود اتفاقی که می افتد این است که کسانی خانه های مردم را می خردند و آنها را تبدیل به انبار می کنند زندگی را از آنجا می گیرند و تبدیل می شود به یک جای خطرناک، یعنی آن بافت اجتماعی را کاملاً از هم می پاشانند. در اطراف بازار این اتفاق افتاده همینطور اطراف شوش هم این اتفاق افتاده به نظر شما برای تهران چه فکری می شود کرد؟

دکتر فقیه:

تحول! هر بار که از کوی نواب رد می شوم فکر می کنم که خیلی راحت، وقتی که شما راه حل ها را می بینید مثل آب خوردن است. الان موقع ترمیم و نوسازی و سرمایه گذاری در کوی نواب است. با همین پلهای شهری چند منظوره دو طرفش را باید به هم برسانند. شهر یک پدیده تحول پذیر است. شهر مثل بچه شماست خودش در حال تحول است اگر به او نرسید خراب می شود. اگر امروز ما یک ایده ای داریم که مثلاً بیاییم تراکم های مختلف بیاوریم با کاربری های مختلف اگر در آن محله ای که انجام می دهیم جواب ندهد باید چند سال دیگر آزمون

دیگری کرد. اینها مفاهیم ابدی نیستند.

نقد:

باتشکر از خانم دکتر. بیشتر صحبت رفت سر شهر تهران چون در دل همه ماست. شهر تهران از چند تا پارامتر منبعث شده است در سالهای اخیر مثل آلودگی هوا، رشد جمعیت، نبودن شهرداری که دلچسب مهندسین مشاور باشد، قطع شدن رابطه ما با طراحان جهان، خودکفایتی در کشور ما یک مقدار بزرگنمایی شده و از این طرف به ما ضربه می زند، می خواهیم همه چیز را خودمان سعی کنیم و این خیلی بد است اما باز هم این خوب است که در چنین نشستهایی که داریم تجربه های دیگران را می بینیم. من فکر می کنم در کنار اتفاقات بدی که برای تهران افتاده پتانسیل ها و ظرفیت های خوبی همچنان باقی مانده، بطور مثال مجلس در حال تصویب جابجایی پایتخت است این کار بسیار سخت و بزرگی است، آیا نمی شود مجلس بیاید و یک آلترناتیو دوم هم بدهد بگوید تمام دسته های کشور بیایند در خدمت پایتخت تا ببینیم آیا این پایتخت می تواند خوب شود یا نه؟ به طور مثال تمام اراضی انتظامی و نظامی در صورتیکه طرح تفصیلی شهر و شهرسازها بگوید که اینها می توانند مسائل شهر را جواب بدهند بیایند در اختیار تهران قرار بگیرند و خیلی راحت و زمین های خیلی ارزان قیمت، زمین هایی در حاشیه شهر به اینها داده شود. یا مترویی که مسائل شهر را می تواند حل کند در عرض دو سال پیش ساخته می شد ولی بیست سال طول کشید و حالا آلودگی داریم، ترافیک داریم، چقدر پول بنزین دادیم که خودمان بسازیم حالا خودمان حتماً باید یاد بگیریم و انجام بدهیم و خودکفا باشیم. ولی آیا حساب منفعت و ضرر آن را کرده ایم که این خودکفایی چه بلایی به جان ما آورده؟ در طرح تفصیلی یک ارتباطی بین تهران و پاریس شکل گرفت. خیلی چیزها ایرانی ها یاد گرفتند. آیا برای طرح تفصیلی تهران لازم نبود که مثلاً طرح های از ۲۰، ۳۰ پایتخت جهان بررسی شود و از هر کدام ممکن بود الگویی برای تهران گرفته شود. من احساس می کنم در واقع موضوع تهران یک عزم ریاست جمهوری و یک عزم ملی می

خواهد و راهکارهایش موجود است از پتانسیل های تهران ، کوه و دشت و تپه های عباس آباد و شهر قدیم تهران است . بخش هایی مثل باغ ملی که درست شده است واقعاً چیزی از پاریس کم ندارد. اینها می تواند در قسمت های دیگر بافت تاریخی تهران توسعه پیدا بکند. من فکر می کنم که شهر هنوز رئیسی که در حد این شهر باشد و به مشکلات شهر توجه بکند، چه در سطح خود شهر چه در سطح کشور، یعنی رئیس جمهوری که به جای مجلس که می گوید پایتخت از تهران برود، بگوید یک آلترناتیو دومی هم وجود دارد، آن بودجه ای که می خواهید برای جابجایی پایتخت بگذارید، برای خود شهر بگذارید و همه هرچه دارند در طبق اخلاص برای شهر تهران بگذارند. من فکر می کنم علی رغم اینکه فرصت های زیادی از دست رفته است فرصت های خیلی خوبی این شهر همچنان دارد. باتشکر.

دکتر فقیه:

انزوای فرهنگی خیلی به ما صدمه زده است. انتخاب اینکه چه کسی و چطور و درچه چارچوبی از کشورهای دیگر دعوت شود، خیلی مهم است من اصرارم این بود که مدیران در این جلسه حضور پیدا کنند. برای اینکه هر وقت که صحبت کردم دیدم که یک دیواری همیشه بین ما که در حال فکر طراحی پروژه ها هستیم و کسانی که نشستند و در حال تصمیم گیری هستند قرار دارد. بین آدم های فنی و خلاق و مدیران در ایران این دیوار بسیار ضخیم است و این خیلی بد است. در پاریس در جلسات محلی خیلی کوچکتی تقریباً تمام شهرداری ناحیه آنجا نشسته اند بر سر هر مسئله ای که صحبت می کنیم این همفکری است. من پیشنهاد می کنم که منطقه عباس آباد دورش یک خط قرمز کشیده شود، ریه شهر تهران را حفظ کنیم.

پرسش:

بحث انتقال پایتخت را به چه شکل می بینید؟ و چه نسخه ای می پیچید؟

دکتر فقیه:

اگر یک چنین مسئولیتی به من داده شود یکسال دیگر جواب می دهم که اصلاً بشود یا نشود چرا که فکر می برد. جابه جا کردن پایتخت فکری است که دیگر قدیمی شده. یک یوتاپیا بوده برای فرار کردن از مسائل پیچیده ای که یک شهر واقعی دارد. ما باید بزرگ فکر کنیم تا کمی به این شهر نازنین که خانه ماست با ملایمت فکر کنیم مثل میدان توپخانه، خاطره دولتخانه ای که در مرکز شهر داریم حیف است. اخیراً ما رفته بودیم کاخ گلستان جلوی دهنه بازار چه جمعیتی آنجا بود، احساس خوبی بود. وقتی وارد مترو شدم و با این جمعیت عظیم از دهنه آنجا آمدیم بیرون، به خودم گفتم خانم تو مجبوری بزرگ فکر کنی. شما کارگزاران باید ایدئولوژی اتوبان را داخل شهر دور بیندازید. راه حل های قرن بیست و یکم اتخاذ کنید.

توصیه می کنم بحث کلان شهر تهران را رها نکنید که سرنوشت ساز است، از پارک عباس آباد شروع کنیم. عباس آباد را به **central park** تبدیل کنیم! مفهوم **resilience**، ترمیم، بازگرداندن طبیعت به شهر را از همین قلب سبز تهران شروع کنیم.

مهندس سپهری:

خانم دکتر خیلی ممنون. از همه شرکت کنندگان هم ممنونیم که حضور به هم رساندند.

نشست پنجاهم
مهندسی ایرانی

پوستر نشست پنجاهم

پنجاهمین پنجاهمین پنجاهمین

جلسه از مجموعه نشست های شرکت
مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران

برنامه نشست:
مهندسی ایرانی

سخنران:
آقای مهندس سید محمد بهشتی

تاریخ برگزاری نشست:
۱۳/۱۲/۹۲ - ساعت ۱۴:۰۰

محل برگزاری نشست:
خیابان ولیعصر، خیابان شهید خدایی، شماره ۵۱
شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران، سالن اجتماعات، طبقه چهارم

معاونت سازماندهی و توسعه توانسازی و ساختار یافت
دفتر مطالعات کاربردی و امور ترویجی

شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران

به مناسبت روز مهندسی شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران برگزار می کند:
مهندسی ایرانی

نشست چهل و هفتم: مهندسی ایرانی

۴ اسفندماه ۱۳۹۲

سخنران: مهندس سید محمد بهشتی

چکیده:

در این نشست سخنران تلاش دارد مفهوم و دلایل فراموش شده مهندسی را در ابعاد مختلف زندگی امروز تشریح کند و تفاوت بین استفاده از فنآوری‌ها و مهندسی را تدقیق نماید. وی علت تشابه غلط شکلی و محتوایی شهرهای مختلف را ناشی از عدم توجه به اندازه و شرایط خاص هر شهر نسبت به شهرهای دیگر می‌داند. سخنران به زیبایی و شیوایی هرچه ممکن به مخاطب نکاتی را گوشزد می‌کند که در پس اهمیت زیاد قائل شدن و اتکاء بیش از حد به فنآوریهای جدید، از آنها غافل شده است.



رزومه سخنران:

سید محمد بهشتی شیرازی (متولد ۱۳۳۰، تهران) رئیس ایکوم ایران است. او پیش از این رییس سازمان میراث فرهنگی، مدیر جشنواره فجر و مدیر عامل بنیاد سینمایی فارابی و مشاور ارشد سازمان میراث فرهنگی بوده است. در کارنامه فعالیت‌های اجرایی او معاونت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز قرار دارد. وی دارای کارشناسی ارشد مهندسی معماری از دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی می‌باشد و عضو پیوسته فرهنگستان هنر است.

تالیفات و ترجمه‌ها:

مسجد ایرانی مکان معراج مؤمنین، کتاب،

تهران: روزنه، ۱۳۸۹

تأویل معماری مساجد با نظری بر مناسک

حج، مقاله

نسبت ظاهر و باطن در معماری، مقاله

غزل باغ ایرانی، مقاله

جهان باغ ایرانی، مقاله

مهندسی ایرانی، مقاله

معماری چیست، جزوه منتشر شده

معنا و ماهیت موزه، مقاله

باید دوباره «اهل» سرزمینمان بشویم، مقاله

دانش و دانایی و نسبت آنها با حفاظت آثار

تاریخی، مقاله

زیبایی و کاربرد در هنر سنتی، مقاله

مجموعه گفتارهایی درباره خانه: سرگذشت

خانه، مقاله

میراث فرهنگی و توسعه، مقاله
نقش آب در حیات ایران زمین، مقاله
نوروز گواه وحدت ملی ایرانیان، مقاله
سوابق:

مسئول پخش شبکه اول سیمای جمهوری
اسلامی ایران (۱۳۵۹-۱۳۵۸)
مدیر تولید سیمای جمهوری اسلامی ایران
(۱۳۶۰-۱۳۵۹)

مدیر گروه فیلم و سریال شبکه اول سیمای
جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۱-۱۳۶۰)
مدیر تشکیلات صدا و سیمای جمهوری
اسلامی ایران (۱۳۶۵-۱۳۶۲)

مدیر عامل بنیاد سینمایی فارابی و
مدیر جشنواره فیلم فجر (۱۳۶۲-۱۳۷۳)
مدیر عامل شرکت توسعه فضاهای فرهنگی
وابسته به شهرداری تهران (۱۳۷۳-۱۳۷۰))

رئیس گروه تخصصی معماری و
شهرسازی فرهنگستان هنر ایران ۱۳۷۸ تا
کنون

معاون وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و
رئیس سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی
و گردشگری (۱۳۸۳-۱۳۷۶)

موسس موزه سینمای ایران

عضو هیئت امنای بنیاد رودکی

عضو هیئت موسس خانه سینما

استاد دانشگاه شهید بهشتی، دانشگاه هنر
تهران، دانشگاه تربیت مدرس و مرکز
آموزش عالی میراث فرهنگی، صنایع دستی
و گردشگری

عضو هیئت مدیره سازمان زیباسازی
شهرداری تهران (۱۳۶۸ تا کنون)

عضو هیئت مدیره سازمان عمران و نوسازی
عباس آباد، (۱۳۸۱)

عضو شورای عالی معماری و شهرسازی
کشور (۱۳۸۲-۱۳۷۳)

سپهری:

به مناسبت «روز مهندس» از آقای مهندس بهشتی خواهش کردیم تشریف بیاورند
و برای ما صحبت کنند موضوع صحبت ایشان «مهندسی ایرانی» است.

بهشتی:

بسم الله الرحمن الرحيم واژه مهندسی از ریشه هندسه است و خود هندسه از ریشه
«اندازه» فارسی است، اندازه فارسی به عربی رفته و تبدیل به هندسه شده است و
امروز با واژه «مهندسی» سروکار داریم. امروز به کسی مهندس میگوییم که قبلاً او
را «مهندس» خطاب نمی کردند، به عبارت دیگر باید بگوییم که ما امروز به بخشی
از موضوع مهندسی توجه داریم که اصل آن نیست. قصد دارم این موضوع را کمی
باز کنم و برای همین باید تفاوت مهندسی را با علم و فناوری تبیین کنم.

علم به صورت های مختلف تحصیل می شود؛ علمی هستند مثل ریاضی و
فیزیک که قواعدشان تا مدت ها ناشناخته است، زمانی به انتظام جدیدی در هستی
پی می بریم و این علوم را توسعه می دهیم و در واقع بر علم موجود می افزاییم.
به این ترتیب علم حبس در زمان و مکان نیست. مثلاً تا مدت ها جاذبه زمین تحت
قانون علمی نیوتن به بیان درنیامده بود و در واقع بخشی از علم نشده بود، زمانی
این قانون و در واقع این نظم کشف شد، در حالیکه این قانون در هستی همیشه
وجود داشته است و خواهد داشت؛ دست کم تا زمانیکه پدیده جاذبه در قالب
قانون دیگری دوباره توضیح داده شود و مثلاً کسی پیدا شود و قانون قبل را نقض
کند. هر چه که هست این قانون زمان را بر نمی تابد و در عین حال قانون جاذبه
فقط در اروپا و در جایی که نیوتن آن را کشف کرد نیست که صادق است،
هر جای جهان قانون جاذبه با همان مشخصات وجود دارد. فارغ از قید زمان و مکان
بودن خصوصیت علم است.

در مرتبه ای دیگر از این علوم بهره می جویم برای اینکه کاربردی شود. مثلاً
خواسته ایم از نقطه به نقطه برویم نتیجتاً با اشراف به قوانین فیزیک و مکانیک



دو چرخه ساخته‌ایم. طبیعتاً اگر علم فیزیک، مکانیک، قانون جاذبه را نمی‌شناختیم و چه بسا نمی‌توانستیم دو چرخه‌ای داشته باشیم. برای نگهداری مایحتاج فاسدشدنی مان یخچال اختراع کرده‌ایم، برای رفت و آمد هواپیما اختراع کرده‌ایم و بسیاری از این قبیل دستاوردهای تکنولوژی و فناوری. ساخت ابزارها امری جدید نیست، در گذشته هم بشر مبتنی بر دانشش چیزهایی ابداع می‌کرده است. همه آنچیزی که بشر ابداع کرده محصول علم روزگارش بوده است. مثلاً تا قبل از پایان دوره اشکانی نمی‌دانستیم که چگونه ملاتی بسازیم که امکان اتصال لاشه‌های سنگ در بناها را بدهد بطوریکه سازه‌ای یکپارچه پدید آید. از همین روست که وقتی بناهای دوره هخامنشی را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم عمدتاً سنگ‌ها خشک‌چین هستند و ملاتی بینشان نیست؛ مثل ستونهای تخت جمشید. حتی بستر و صفت تخت جمشید هم زیرش لاشه سنگهایی است که رویهم گذاشته شده‌اند زیرا که ملاتی در اختیار نداشتند. بالاخره اواخر دوره اشکانی موفق شدند ملاتی ابداع کنند که اجازه دهد لاشه سنگها به هم بچسبند و مثلاً ستون یا طاق ساخته شود. به تبع این امکان بود که مثلاً توانستیم فناوری دیگری مثل گنبد پدید آوریم؛ گنبد سنگی که اولین آن در اواخر دوره اشکانی ایجاد شد و از جمله شواهدش قلعه دختر فیروزآباد است که هنوز برپاست. این فناوری باعث تحول بسیار بزرگی در حوزه معماری ما شد تا قبل از آن اگر قرار بود تالار یا محوطه وسیعی را مسقف کنند، ناگزیر بودند که جنگلی از ستون ایجاد کنند مثل کاخ آپادانا. اگر به تخت جمشید دقت کرده باشید، کاخ صدستون یا کاخ آپادانا اینطورست. ولی وقتی گنبد زده می‌شود، ناگهان گشایشی در عرصه معماری ایجاد می‌شود و دیگر می‌توانیم فضاهای وسیع داشته باشیم بی آنکه ستونی در بین باشد. چنانکه بعدها شاهد نمونه‌هایی مثل طاق کسری‌ایم که طاقی بزرگ بدون ستون است.

فناوری‌ها محدود به حوزه ساختمان نیست؛ قنات هم نوعی فناوری است. تا قبل از اینکه قنات اختراع شود، انسان در سرزمین ایران فقط در جایهایی می‌توانست زندگی کند که آب در سطح زمین وجود داشت مثل چشمه‌ها و نهرها

و رودخانه‌ها و ... ولی وقتی موفق شد به فناوری قنات دست یابد، تعداد زیستگاه‌ها در سرزمین ایران بسیار گسترش پیدا کرد و بخش‌های قابل توجهی از سرزمین ما بعد از اختراع قنات بود که قابل زیست شد. پس خود فناوری هم محصول پاسخ دادن به نیازهای آدمی با استمداد جستن از علوم زمان است. فناوری قنات، حبس در مکان نیست، یعنی فقط در ایران نیست که می‌شود نیاز به آب را با راه‌حل قنات پاسخ داد؛ در هر جای دیگر جهان هم قابل استفاده است. شاهدش این است که مثلاً ایرانی‌ها در اوایل قرون اسلامی به ژاپن رفتند و در ژاپن قنات احداث کردند. اکنون چند نمونه قنات در ژاپن موجود است که رد پای ایرانیان در آنجاست. در آفریقا و آمریکای جنوبی هم قنات وجود دارد؛ در نتیجه فناوری قنات مقید به مکان نیست یعنی هر جایی می‌تواند محقق و بکار برده شود. ولی این فناوری مقید به زمان است، یعنی تا زمانی که فناوری بهتری ایجاد نشود، می‌تواند به حیاتش ادامه دهد ولی به محض اینکه فناوری بهتری جای آن را بگیرد دیگر منسوخ می‌شود.

همه ما در طول عمر نه چندان طولانی مان شاهد بوده‌ایم که چطور فناوری‌ها یک به یک پدید آمدند و جایشان را به فناوری جدیدتری دادند. روزگاری رادیوهای لامپی داشتیم و سپس ترانزیستور اختراع شد و رادیوهای دیگر لامپ لازم نداشتند و در ابعاد کوچکتر شدند. فناوری لامپ تا زمانی کاربرد داشت که ترانزیستور نبود. به همین ترتیب اختراعات نو شدند و هم اکنون دیگر ترانزیستور هم پیدا نمی‌شود. چه بسا خیلی از چیزهایی که امروزه هست، در آینده نه چندان دور فراموش شود و فقط در موزه‌ها بتوان پیدایشان کرد. پس فناوری مقید به مکان نیستند ولی مقید به زمانند. چرا که مسئله فناوری سرعت و سهولت و اقتصادی بودن است و نتیجتاً هر چیزی که این معیارها را بهینه‌تر کند جایگزین چیزهای کهن خواهد شد.

در گذشته به فناوری و به عبارتی به ابداعات فوق مهندسی نمی‌گفتند اما امروزه در دانشگاه‌ها به کسانی که کاربرد این امور را یاد می‌گیرند مهندس می‌گوییم خصوصاً آنهایی که فناوری یاد می‌گیرند، یعنی شما کسی را مهندس ساختمان می‌دانید که در محیط دانشگاه به او فناوریهای ساختمان را آموخته‌اند؛ همانچیزی که مقید در مکان

نیست ولی مقید در زمان است. چه بسا شما مهندسانی دیده باشید که چون دانش‌آموختگان قدیم هستند، چیزهایی را بلد بودند که اکنون دانش‌آموختگان فایده‌ای ندارد و بالعکس آنچه امروز کاربردی است با ایام گذشته تفاوت دارد. مثلاً آنچه در دوره تحصیل ما به ما می‌آموختند چیزهایی بود که سه نسل پیش از ما با آنها آشنایی نداشت، مثل تیرهای پیش‌تینده یا سیستم‌های کابلی و غیره... چه بسا چیزهایی که ما یاد گرفتیم امروزه خیلی کاربرد نداشته باشد و چیزهای دیگری جانشینش شده باشد. همه اینها به ماهیت فناوری برمی‌گردد که امری مقید به زمان است ولی به هر صورت در رشته‌های مهندسی ما عملاً میبینیم که فناوری آموزش داده می‌شود به عبارت دیگر مهندسان فن‌سالاران هستند؛ یعنی فناوری را می‌شناسند. به نظر من بنا به آنچه که ما در زبان و ادبیاتمان داریم به اینها مهندس نمی‌گفتند. خوب است پرسیم آنان به چه کسی مهندس می‌گفتند؟

واژه مهندسی از ریشه هندسه است و هندسه هم از ریشه اندازه است اما اندازه چه چیز؟ البته در فناوری هم اندازه‌هایی مطرح است؛ چنانچه وقتی مقاومت یک ساختمانی را محاسبه می‌کنید، اندازه‌هایی را با هم ضرب و تقسیم می‌کنید و با اعدادی کلنجار می‌روید. اما آیا مقصود از مهندسی علم به این اندازه‌هاست؟ زمان رضاشاه تصمیم گرفتند که یک قصبه کوچکی به اسم زاهدان را تبدیل کنند به شهر زاهدان. آن موقع هنوز مهندسی در معنی جدید (یعنی تحصیل کرده در دانشگاه) فعال نشده بودند. نتیجتاً به همان روش سابق معماران یا استاد بناهایی را دعوت کردند که به شهر زاهدان بروند و راه کارهایی عرضه کنند. این گروه مطالعاتی را انجام دادند و بنابر آن به این نتیجه رسیدند که برای زاهدان باید از الگوی مهندسی کرمان تبعیت کنیم و نتیجتاً از کرمان معمار به زاهدان بردند و ساختمانهایی که در زاهدان ساخته شد را عمدتاً معماران کرمانی ساختند. با تعریف جدید از مهندسی (علم به اندازه‌های فنون مختلف) طبیعتاً مهندسی فارغ از مکان است. بنابراین برای ساختن عماراتی در زاهدان از رشت هم می‌توان معمارانی به خدمت گرفت. چنانکه می‌بینیم امروز مهندس معمار معنایی یکسان در سراسر



ایران دارد. پس در گذشته مسئله مهندسی چه بود که برای ساختن زاهدان از مهندسان کرمان کمک گرفتند؟

مسئله آنان اندازه‌هایی بود که در زاهدان با رشت متفاوت است ولی به کرمان شبیه است. در این تعبیر مهندسی یعنی علم به اندازه‌ها و خصوصیات هر مکان که با مکان دیگر متفاوت است. نتیجتاً این کارشناسان دریافته بودند که اندازه‌های زاهدان بیشتر از هر جایی نزدیک به اندازه‌های کرمان است. بگذارید بحث اندازه و تفاوت آن با فناوری را با مثالی واضح‌تر کنیم؛ کت و شلواری که به تن داریم یک اختراع یا فناوری بشری است؛ وظیفه خیاط این است که می‌تواند کتی بدوزد که اندازه‌اش متناسب با قامت ما باشد. بنابراین خیاط خوب خیاطی است که به بهترین نحو بتواند اندازه‌های مشتریانش را به دست آورد و کت را به ترتیبی بدوزد که اندازه‌شان باشد. آن معمارانی که به زاهدان رفتند همچون خیاطها بودند. آنان نیز دنبال به دست آوردن اندازه‌های زاهدان بودند و به این نتیجه رسیدند که اندازه‌های این شهر به کرمان خیلی شبیه و نزدیک است.

هر نقطه‌ای در جهان در ساحت‌های مختلف دارای اندازه‌های متفاوتی با جایهای دیگرست؛ یعنی مثلاً اندازه سرمای سردترین شب سال هر جا با جای دیگر تفاوت دارد یا اندازه گرما در گرم‌ترین روز سال در هر جا با جای دیگر فرق دارد. به همین ترتیب نوسانات درجه حرارت و رطوبت هر جا با جای دیگر متفاوت است. شهرهایی داریم که به شدت زلزله‌خیز است در عین حال شهرهایی نیز موجود است که اصلاً توسط زلزله تهدید نمی‌شوند. مثلاً اصفهان تهدید زلزله ندارد اما در تبریز تهدید زلزله بالاست. در کاشان به شدت زلزله وجود دارد اما در یزد زلزله کم داریم؛ اینها جزو اندازه‌های هر جاست که باید در ساخت و ساز رعایت کنیم.

اندازه‌ها هم در بستر طبیعی موضوعیت دارد و هم در مختصات فرهنگی و الگوی زیست هر جامعه؛ مثلاً وقتی در شهری خانه‌های تاریخی‌ای هست که حیاطی موسوم به «حیاط طویله» دارند برای نگهداری احشام در عین حال در همین حیاط تعدادی اتاق هم هست. از روی همین نشانه‌ها می‌شود فهمید که این شهر در منطقه‌ای واقع شده

که اطرافش روستاهای زیادی هست و این خانه‌ها متعلق به ملاکین شهر است. ملاکین با رعایانشان بده بستان‌هایی داشتند و رفت و آمدهایی می‌کردند. رعایا وقتی به شهر می‌آمدند پیش از هر چیز سراغ خانه ارباب را می‌گرفتند. اگر کسی مشکلی یا بیماری داشت پیش اربابش می‌رفت و در خانه ارباب می‌ماند تا دوره مداوا به سر آید و به خانه‌اش برگردد. نتیجتاً اندازه‌های زندگی این نوع ملاکین شهری به دلیل جایگاه اجتماعی‌شان اقتضا می‌کرده است که حیاط طویله داشته باشد در عوض کسی که صرفاً تاجر بوده و در روستاها املاک و متعلقات و رعیتی نداشت طبیعتاً احتیاجی به حیاط طویله نداشت زیرا اندازه‌های زندگی‌اش چنین اقتضایی نمی‌کرد. پس اندازه‌ها منحصر به ساحت طبیعی نیست و در ساحت‌های اجتماعی و حتی معنایی زندگی آدمی نیز وارد است.

مهندس کسی بود که واقف بر این اندازه‌ها بود و می‌توانست این اندازه‌ها را پیدا و رعایت کند. امروز تنها اندازه‌هایی که موضوعیت دارد اندازه‌های منعکس در آیین‌نامه‌هاست، آیین‌نامه‌ها متضمن رعایت اندازه‌های زندگی‌مان شده‌اند. امروز همینقدر که آیین‌نامه‌ها را رعایت کنیم، گوییکه اندازه‌های سرزمین‌مان را رعایت کرده‌ایم. امروزه ما مهندس نیستیم؛ اگر که بودیم پیشتر از اینها متوجه می‌شدیم که اندازه‌های سراسر ایران یکسان نیست که بشود به این اندازه‌های آیین‌نامه‌ای بسنده کرد. ما در سرزمینی زندگی می‌کنیم که تنوع طبیعی‌اش آنقدر فراوان است که گاه از یک قاره نیز بیشتر است. اگر در هر نقطه‌ای از ایران دایره‌ای به شعاع ۱۵۰ کیلومتر بزنیم، حتماً در حیطه این دایره، نقاطی را پیدا می‌کنید که در تمام طول سال با یکدیگر ۲۵ درجه اختلاف حرارت دارند، فکر نکنید که همه جای دنیا اینطور است. جاهایی از دنیا هست که برای اینکه بتوانید به ۲۵ درجه اختلاف درجه حرارت برسید، دایره‌تان باید شعاع ۲۰۰۰ کیلومتر داشته باشد. آیا هیچ شهری در ایران سراغ دارید که ییلاق نداشته باشد؟ هر شهر به فاصله ۲۰ تا ۳۰ کیلومترش ییلاقی دارد که به معنای واقعی ییلاق هستند و اختلاف درجه حرارت زیادی با خود شهر دارند. فیلمی اخیراً به نام *Age of Ice* ساخته‌اند راجع

به مهاجرتِ ماموت‌ها؛ ماموت‌ها در قسمت شمالی روسیه زندگی می‌کردند و وقتی یخبندان در حال شروع و پیشروی به سمت نواحی جنوبی بود این حیوانات برای فرار از یخبندان قصد کردند مهاجرت کنند و خودشان را به سرزمینی معتدل‌تر برسانند و آن سرزمین معتدل‌تر ایران بود؛ این سفر انقدر طولانی بود که ماموت‌ها بالاخره موفق نشدند خودشان را به اینجا برسانند و از اینرو منقرض شدند.

در ایران تنوع طبیعی زیادی داریم؛ تنوع طبیعی فقط منوط به درجه حرارت نیست، خیلی مؤلفه‌های دیگر مثل رطوبت، باد، اختلاف ارتفاع از سطح دریا و ... هم در ایران مؤثرست. نقطه به نقطه ایران با یکدیگر تفاوت دارد و تفاوت‌هایش فاحش و فوق‌العاده زیادست. اضافه بر اینها سرزمینهای دنیا را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد؛ سرزمینهای استاتیک و سرزمینهای دینامیک. مثلاً اروپا عمدتاً سرزمینی استاتیک است یعنی ایستاست و در آن تغییر و تحول طبیعی چندانی اتفاق نمی‌افتد. اما سرزمین دینامیک اینطور نیست؛ در سرزمین‌های اینچنینی یکباره در جایی که انتظار نداریم مثل رشت برف به ارتفاع دو متر می‌بارد، یا مثلاً هر از گاهی در تهران یکباره سیلی عظیم داریم مثل سیلی که چندین سال پیش در تجریش آمد. امروزه فراموش کرده‌ایم که اینها جزو مختصات و اندازه‌های سرزمینی ماست و از اینرو «غیر مترقبه» می‌شماریمشان.

برای سرزمینی مثل ایران، ممکن نیست بتوانیم آئین نامه‌ای واحد برای همه‌جا داشته باشیم؛ برای اینکه بتوانیم خوب زندگی کنیم باید به تعداد زیستگاه‌هایمان آئین‌نامه داشته باشیم. تنها در صورتیکه دو شهر اندازه‌هایشان یکی باشد مثل کرمان و زاهدان - چنانکه پیشتر توضیح دادم - پیروی از یک آئین نامه اشکالی ندارد. در مجموع مهندس کسی است که این اندازه‌های محیطی را استنباط می‌کند و آنچه که می‌سازد مبتنی بر این اندازه‌هاست. با این نگاه پزشکی نیز نوعی مهندسی است. در قدیم وقتی نزد طبیب می‌رفتند، اولین سئوالی که طبیب می‌پرسید این بود که تو کی هستی و اهل کجایی؟ و سپس درباره‌ی ناراحتی بیمار می‌پرسید. چون برای پزشک مهم بود اندازه‌های بیمار را بدست آورد و با توجه به آن اندازه‌ها تشخیص بدهد که ناراحتی او چیست و راه درمانش را بیابد. حکایت دفتر اول مثنوی وقتی طبیب می‌خواهد ناراحتی

کنیز پادشاه را دریابد از او می‌پرسد که اهل کجاست:

نرم نرمک گفت شهر تو کجاست که علاج اهل هر شهری جداست

در صورتی که پزشکان امروز اولین سئوالی که می‌پرسند این است که ناراحتی‌ات چیست؟ و با اهلیت و مختصات افراد کاری ندارند. در حالیکه راه درمان کسی که اهل شمال است با کسی از اهل جنوب یا مرکز متفاوت است.

ما امروز پس از دوره غفلت طولانی و نزدیک به چندین دهه باز نیازمند مهندسی هستیم. حقیقتاً اگر صحبت از توسعه پایدار کنیم، باید این را بپذیریم که نیازمند مهندسی هستیم، خلاء مهندسی امروز هلاکمان می‌کند و سرمایه‌هایمان را به باد می‌دهد. همه جای ایران اندازه‌هاشان شبیه هم نیست و اگر شبیه شده، به این معنی است که ما خیاطهایی هستیم که برای همه فقط یک جور کت و شلوار می‌دوزیم و نتیجتاً بر تن یکی گشاد است و بر تن دیگری تنگ. و در نهایت آن کسی که کت و شلوار پوشیده را مقصر می‌دانیم! مراجعه به شهرهای کهن نشان می‌دهد که چقدر رعایت اندازه‌ها اهمیت داشت؛ حتی بناهای بندر کنگ و بندر بوشهر که هر دو در ساحل دریا پدید آمدند، با هم فرق داشت. این نشان می‌دهد این دو ناحیه به خاطر مشخصات متفاوت - هر چند بسیار اندک - اندازه‌های متفاوتی را برای زندگی می‌طلبیده است. اگر به حاشیه کویر و شهرهایی چون میبد و اردکان بروید همین موضوع مصداق دارد. فاصله این دو شهر بسیار کوتاه است ولی بافت تاریخی اردکان و میبد به کلی تفاوت دارد؛ باد مطبوعی در اردکان می‌وزد که همه بادگیرهای شهر رو به آن دارد در حالیکه آن باد در میبد وجود ندارد و بادگیرهای میبد رو به سوی دیگری دارند. در بسیاری از وجوه دیگر هم اندازه‌های این دو شهر متفاوت است و نتیجتاً مهندسان و در واقع اهل این دو شهر به راه‌حلهای متفاوتی برای زندگی در آنجا رسیده‌اند.

با این توضیحات خوب است از خودمان پرسیم آیا هیچ دو جای ایران وجود دارد که شرایطی عیناً شبیه هم داشته باشد؟ آیا واقعاً رشت و ساری و گرگان شبیه یکدیگرند؟ هیچ دو جایی در ایران شبیه یکدیگر نیست. و با توجه به معنای اصیل



مهندسی، اینکه بناهایمان در همه جای ایران شبیه هم شده است نشان می‌دهد که ما نمی‌دانیم مهندسی چیست. این موضوع دلالت برخلاء مهندسی در سرزمین ما می‌کند ما فناوری هستیم ما تکنولوژی بلدیم؛ می‌توانیم خرپا درست کنیم، بلدیم پروژه بتنی عظیمی را اجرا کنیم و... ولی اینها اسمش مهندسی نیست. در دانشگاه‌هایمان همان چیزهایی را می‌آموزیم و می‌آموزانیم که در دانشگاه‌های دنیا می‌آموزند و از این جهت احتمالاً خیلی عقب نیستیم. پس چرا هنوز هم شاهدیم که ریزش برف مثل آن برفی که در سال ۱۳۸۳ در رشت بارید باعث پائین آمدن ۲۷۰۰۰ سقف شد؟ در حالیکه ما خود را مهندس و واقف به جدیدترین دستاوردهای تکنولوژیک زمانه خود می‌دانیم و همواره از دستاوردهای جدید فناوری استفاده می‌کنیم. این بلایا را از آنرو متحمل می‌شویم که مفهوم مهندسی در فرمان از بین رفته است و جایش را به «سواد تکنولوژیک» داده است؛ ما خیاطهایی شده‌ایم که بلدیم کت و شلوار بدوزیم اما نمی‌دانیم چطور آن را اندازه‌قامت‌های اشخاص مختلف کنیم.

در گذشته مهندسی معنایی فراتر از کسب سواد و مدرک تحصیلی داشت؛ همه در هر سطحی که بودند تا اندازه‌ای مهندس بودند. یعنی فقط مهندسان نبودند که باید مهندسی می‌دانستند؛ عامه مردم با اندازه‌های شهر و روستایشان تا حدی آشنایی داشتند و همواره برای مسائل تدبیراتی از قبل می‌اندیشیدند. مثلاً در سال ۱۳۸۳ یعنی زمان همان برف سنگین رشت، تقریباً در هیچ خانه رشتی پارو وجود نداشت، لذا چند نفری که هنوز پارو داشتند آن روز بسیار در آمد داشتند! در سال ۱۳۵۱ که در همین مقیاس برف آمد، سقف خانه‌های چندانی پائین نیامد، نه به این خاطر که تکنولوژی در آن زمان پیشرفته‌تر از امروز بود بلکه به این خاطر که تا آن سال سنت بود در شهر رشت هر دختری که به خانه شوهر می‌رفت حتماً در جهازش یک پارو باشد و با اینکه در رشت چندان برف نمی‌بارید، اما همواره پارو در جهاز دخترها بود برای روز مبادا! و آن روز مبادا هم همان زمستانهای سالهای ۱۳۲۷، ۱۳۵۱، ۱۳۸۳ و ۱۳۹۲ بود. به این ترتیب همه ما در سنت زندگی‌مان در هر کجای ایران، به نحوی مهندس بودیم و مهندسی را رعایت می‌کردیم.

حتی آشپزی ایرانی هم نوعی مهندسی بود؛ یعنی می‌دانستیم چه چیزهایی و از هر چیز چه اندازه‌ای باید در غذا بریزیم و در عین حال چه اندازه باید آن را حرارت دهیم تا جا بیفتد. متوجه بودیم چه چیزهایی با هم می‌سازد و چه چیزهایی سنخیت ندارد. مثلاً اگر نعنا داغ روی آش رشته می‌ریختیم نوعی مهندسی بود؛ چرا که آش رشته نفاخ بود و باید در کنار آن چیزی ضد نفخ خورده می‌شد. در عین حال در آشپزی برای طبایع مختلف غذاهای مختلفی هست؛ در عین اینکه هر جای ایران غذاها مطابق با شرایط آب و هوایی همانجاست؛ پس به نوعی همهٔ وجوه آشپزی نشان می‌دهد که مهندسی در آشپزی هم موضوعیت داشته است. نه تنها در آشپزی، که در خیاطی، پزشکی، زراعت و ... مهندسی می‌کردیم.

متأسفانه امروز توجه به شرایط محیطی و مفهوم مهندسی از زندگی رخت بر بسته است و من فکر می‌کنم ضرورت دارد که دوباره متقاضی معنای اصیل مهندسی باشیم. به خصوص وزارت مسکن که در دخل و تصرفات کالبدی سرزمین مقصر اصلی است، طبعاً موضوع مهندسی در آنجا اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. حتی سازوکارهای اعمال این موضوع را هم داریم؛ مثلاً در طرح‌های جامع یکی از کارهایی که در شرح خدمات آمده این است که در مطالعات طرح جامع ضرورت دارد نخست بستر طرح را بشناسیم و این را معمولاً در قالب‌های مطالعات زیست محیطی، تاریخی و اجتماعی و ... می‌کنیم. اما مشکل اینجاست که این کارها را بدون سؤال و در اصل بدون تشنگی و حال طلب می‌کنیم و به همین خاطرست که به این مطالعات نه کسی مراجعه می‌کند و نه کسی آنرا می‌خواند همه فقط از روی رفع تکلیف آن را انجام می‌دهند و آن را به طور کلی کار بیهوده‌ای می‌دانند. نتیجتاً کسانی هستند که این مطالعات را به صورت آماده دارند و به مشاورین عرضه می‌کنند و با تغییر اندکی برای همهٔ پروژه‌ها همان را ارائه می‌کنند. در حالیکه با توجه به آنچه گفتیم این مطالعات باید مجالی باشد که در آن اندازه‌های هر جا استنباط شود. چه در مطالعات تاریخی و اجتماعی دغدغه باید به دست آمدن اندازه‌ها باشد.

در خاتمه مثالی دیگر می آورم. زمانی که در سازمان میراث فرهنگی بودم، روزی مدیر میراث شهر شیراز سراسیمه تماس گرفت که شورای تأمین استان تصمیم گرفته است که قدیمی ترین پل شهر شیراز که بر روی رودخانه فصلی خشکه رود است و از دوره آل بویه به امروز رسیده است با دینامیت تخریب شود. علت را پرسیدم و معلوم شد هواشناسی پیش بینی کرده بود بارندگی زیادی در استان فارس خواهد شد و این بارندگی احتمال سیل در شیراز را افزایش خواهد داد و این پل مانع اصلی عبور سیل است و به این نتیجه رسیده بودند که این پل را باید از بین ببرند تا شهر تهدید نشود. من به شیراز رفتم و پل را بازدید کردم و باخود فکر کردم که این پل هزار سال سابقه دارد و در این مدت طولانی احتمالاً این اولین سیل این رودخانه سیلابی نیست. یعنی در طول هزار سال بارها و بارها این رودخانه طغیان کرده و سیل آمده و جالب است که هیچ وقت این پل سد راه آب نشده است پس چطور است که امسال به این نتیجه رسیده‌اند. از بالا به این پل نگاه کردم دیدم پایه های پل بدون عرشه در زمین فرو رفته است و عرشه‌ای ندارد پرسیدم عرشه این پل کجاست؟ گفتند عرشه‌اش ۳ متر پایین ترست. معلوم شد در دو سه دهه اخیر همه آوارها و زباله‌ها را کف این رودخانه ریخته‌اند، بطوریکه بستر رودخانه سه متر بالا آمده است. از سوی دیگر دیدم این پل پنج دهنه دارد، ولی از گوشه‌ای از آن اندکی از یک دهنه دیگر نیز پیدا بود. پرسیدم این پل همین پنج دهنه را داشته؟ گفتند: نه! هفت دهنه داشت. برای احداث خیابان از هرطرف یک دهنه را تصرف کرده بودند یعنی نه تنها رودخانه از عمق کوچک شده بود بلکه عرض رودخانه هم به اندازه دو دهنه کوچک شده بود. با این اوصاف طبیعی بود که سیل وقتی مجرایش تنگ شده باشد شهر را تهدید خواهد کرد. پل آل بویه با اندازه‌های رودخانه و در واقع با شرایط وقوع سیل مطابقت داشت و نشان می‌داد که عمق و عرض رودخانه باید در چه وضعیتی باشد که سیلاب آن شهر را تهدید نکند. و این ناهمی ما از اندازه‌ها بود که سبب شده بود رودخانه به چنین وضعی درآید و ما تصمیم داشتیم برای حل مشکل پل را خراب کنیم درحالی‌که پل تنها شاهد بر اندازه‌های رودخانه و در واقع تنها یادگار از روزگاری است که ما هنوز

بر اندازه‌ها اشراف داشتیم و مهندسی می‌دانستیم. هیچ شاهد دیگری بهتر از آن پل وجود ندارد که قریب به هزار سال وضعیت رودخانه را **monitoring** کرده باشد. پس یکی از فواید حفظ آثار تاریخی و رجوع به آن، آشنایی با اندازه‌های شرایط محیطی است. مثلاً به استناد پل آل بویه متوجه می‌شویم اندازه‌های رودخانه خشکه رود به طور طبیعی و برای پرهیز از تخریب سیلابی چقدر باید باشد یعنی حریم آن تا کجاست. اگر اندازه‌های رودخانه را رعایت کنیم هیچگاه سیل شهر شیراز را تهدید نخواهد کرد. همانطور که در این هزارسال تهدید نکرده است. خصوصاً در سرزمینی مثل ایران که سرزمینی داینامیک است و در عین حال با تنوع طبیعی شگرفی مواجهیم و از سوی دیگر شرایط آترومالی فراوان است، رعایت اندازه‌ها فوق العاده اهمیت دارد. بنابراین مهندسين درسهای زیادی از آثاری که از گذشته به جا مانده می‌توانند بیاموزند. در واقع این آثار اندازه‌های ماست و مثل لباسی است که به خیاط می‌دهیم و از او می‌خواهیم مدل دیگری از لباس ولی با همین اندازه‌ها برایمان بدوزد. اندازه‌ها چندان تغییر نمی‌کنند. اندازه به تعبیری بالعکس فناوری است؛ همان قدر که فناوری مقید به مکان نبود، اندازه‌ها مقید به مکان است و همان قدر که فناوری مقید به زمان بود، اندازه‌ها مقید به زمان نیستند. یعنی اندازه‌های رودخانه خشکه آنطور که پل تاریخی حکایت می‌کند از هزار سال پیش همینطور بوده و تا هزار سال دیگر هم همینطور خواهد بود. در اندازه‌ها تغییر چندان روی نمی‌دهد و اگر هم اتفاق بیافتد بسیار اندک است. در انتها به مهندسين آینده، روز مهندس را تبریک می‌گوییم و امیدوارم که کشورمان صاحب مهندسان واقعی شود و کسانی که استاد در فناوری‌اند، رغبت به امر مهندسی هم پیدا کنند و خلاء مهندسی در سرزمینمان مرتفع شود. عرض کردم «مهندسی کردن» فقط در عرصه مهندسی (آنطور که امروز می‌فهمیم) موضوعیت ندارد و خلاء مهندسی در عرصه‌های مختلف پزشکی، ورزش، آموزش، راه و ترابری، قانونگذاری و ... نیز وجود دارد. یعنی در هیچ حوزه‌ای اندازه‌های سرزمینمان را نمی‌شناسیم و چون نمی‌شناسیم همه جا و همه چیز برایمان علی‌السویه است یعنی



با سرزمین انقدر متنوعمان همچون صفحه‌ای یکپارچه و تخت مثل کاغذی سفید برخورد می‌کنیم. رعایت نکردن اندازه‌ها شرایط طبیعت را عوض نخواهد کرد درحالی‌که زندگی خودمان تحت تأثیر قرار می‌گیرد؛ اگر حواسمان به برف رشت نباشد آب و هوای آنجا مراعات ما را نخواهد کرد و این ماییم که آسیب می‌بینیم. سامانه‌های زیستی و طبیعی به راه خود می‌روند و اگر ما در این میانه سد معبر کنیم و جلوی آن را بگیریم ما را از میان بر خواهند داشت. زلزله، سیل، خشکسالی و برف و ... وجود دارند و اندازه‌هایی را بر زندگی ما خواه‌ناخواه تحمیل می‌کنند. بی‌توجهی به آنها ما را از نیل به هدف بازمی‌دارد و نتیجتاً سعادتمند نخواهیم شد. سعادتمندی جامعه ما موقوف به مؤلفه‌های چندی است و از جمله مهمترینشان هم مهندسی است.

سپهری:

با تشکر از مهندس بهشتی . دوستان اگر سئوالی دارند پرسند.

پرسش:

اگر سخنان شما را بخواهیم با وضعیت فعلی تطابق دهیم آنگاه ساخت یک آپارتمان دوازده واحدی چه معنی‌ای خواهد داشت؟ یعنی رعایت اندازه در چنین کاری به چه معنی است؟ امروز مدولار یا سیستم‌هایی برای تولید انبوه آپارتمان داریم و این بسیار محدودمان کرده است.

بهشتی:

این ساخت و سازها را برای رفع نیاز جامعه می‌کنیم ولی از کجا معلوم که نیازهای جامعه با ساخت ساختمان دوازده طبقه مرتفع شود؟ از کجا به این نتیجه رسیدیم؟ منظورم این نیست که قطعاً راه را اشتباه رفته‌ایم چه بسا اگر نیازسنجی کنیم به همین نتیجه برسیم، منظورم این است که ما اغلب چیزهایی را بدیهی می‌پنداریم. در حالیکه نباید چندان به این بدیهیات اتکا و اکتفا کرد. اینکه می‌گویید ما با نظام مدولار کار می‌کنیم از کجا که این روش بهترین

روش باشد. شاید روشهایی خیلی بهتر از مدولار وجود داشته باشد چرا سراغ آنها نمی‌رویم؟ ما نیازمان را گم کرده‌ایم. شاید اگر نیاز و در واقع طلبمان را پیدا کنیم چاره‌اش ساخت ساختمان بلندمرتبه نباشد. پس باید برویم سراغ جامعه‌مان و نیازهایش، سراغ محیطمان. برویم ببینیم آنجا چه نیازمندیهایی دارد. من مخالف ساختمانهای بلندمرتبه نیستم اما آیا واقعاً نیاز ما این است؟ بنا به چه مسیر منطقی ما به این نتیجه رسیده‌ایم؟

بلندمرتبه‌سازی موضوع جدیدی نیست و در گذشته هم بنا بر نیاز وجود داشته است؛ مثلاً در سفرنامه ناصر خسرو آمده که در شهر قاهره در یک ساختمان هفت‌اشکوبه (بلندمرتبه) در طبقه هفتم آن جایی را اجاره کردم پس نمی‌شود اینطور تصور کرد که این بلندمرتبه بودن ساختمانها اختراع ماست. اما آیا واقعاً ما به این نتیجه رسیده‌ایم که بلندمرتبه‌سازی مشکلمان را حل می‌کند؟

وقتی به دقت نگاه می‌کنیم می‌بینیم بافت‌های فرسوده را با اصطلاحاتی مثل ریزدانگی مسخره و تحقیر می‌کنیم. اصطلاح «ریزدانه» بهانه‌ای است برای تخریب؛ معنی‌اش بد کیفیت بودن است یعنی جایکه در آن ملکها کوچک است و عرض معاشر تنگ است و ... بهانه‌ ما برای تخریب این گذرها این است که اگر یکی مریض شود با برانکارد نمی‌شود او را از آنجا بیرون آورد. درحالیکه فکر نمی‌کنیم که آسانسور ساختمانهای بلندمرتبه مثل همان کوچه است؛ فکر نمی‌کنیم که آیا برانکارد کسی که مریض یا مرده است توی آسانسورهای ما جا می‌شود یا نه. چطورست که آنجا به نظرمان نمی‌آید که آسانسور باید ۸ متر باشد؟ بهانه‌ دیگر رساندن ماشین آمبولانس و آتش‌نشانی است؛ در بافتهای جدید هم وقتی ساختمان‌ها آتش می‌گیرد نمی‌دانیم چه کار باید بکنیم؛ وقتی ارتفاع ساختمان به شش طبقه می‌رسد، نردبان‌هایمان برای اطفای حریق کافی نیست. هنوز راه‌حل ساده‌ترین چیزها را نمی‌دانیم ولی بلندمرتبه‌سازی به نظرمان بدیهی است. تمام این بدیهیاتی که در عرصه مهندسی ما مفروض واقع شده است، به نظر من باید مورد سؤال دوباره قرار گیرد.

پرسش:

من خیلی لذت بردم از صحبت‌های شما، فقط یک پرسش داشتم؛ شما به اینکه چرا ساخت و سازها در همه جای ایران یکی شده است اشاره‌ای نکردید. این موضوعی است که در امریکای شمالی هم موضوعیت دارد؛ یعنی همه نقاط شبیه هم توسعه یافته است. انگار در همه جا یک گروه سازنده دخالت داشته است. طوریکه آدم فکر می‌کند آیا مهندسی از نوع جدید این الزام را آورده است. فارغ از این مهندسی جدید و تبعات آن شهرهای ما با فاصله‌های بسیار کوتاه همانطور که شما اشاره کردید اینقدر متفاوت از هم هستند. چطور است که اکنون خیلی چیزها شبیه به هم است؛ آیا این هم از تبعات تکنولوژی زدگی است؟

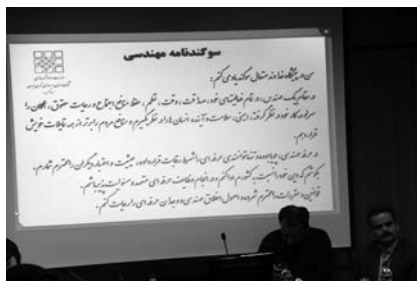
بہشتی:

می‌شود علل این موضوع را از ابعاد مختلف بررسی کرد. ولی من می‌خواهم بگویم که اگر ما امروز بتوانیم حداقل این سؤال را در ذهنمان شکل بدهیم که آیا این یک وضعیت مطلوب است یا نامطلوب این اولین گام است. به عبارت دیگر ما باید متوجه بشویم که حالمان خوب نیست که پیش طیب برویم؛ تا به این نتیجه نرسیم چاره‌جویی نخواهیم کرد. فلاسفه، متخصصین علوم اجتماعی و ... هر یک از وجهی و تا عمقی می‌توانند دلایل این ناخوش‌حوالی را توضیح دهند. ولی قبل از هر چیز به نظر من این نکته ضروری است که متوجه شویم حالمان خوب نیست. امروزه مهندسی بیشتر از هر حوزه دیگری تکلف دارد؛ یعنی فکر می‌کند که فقط حال مهندسی خوب است و این دیگرانند که حالشان خراب است.

من می‌خواهم جامعه مهندسان را متوجه کنم که حالتان خیلی خراب است. یکی از علت‌های موضوعی که مطرح کردید این است که ما فرصت اسراف‌کاری پیدا کردیم. اگر از فردا ذخایر نفتی‌مان تمام شود و فقیر شویم بطوریکه فقط دو ساعت در روز برق داشته باشیم، ببینید در چندتا از این ساختمانها می‌شود زندگی کرد؟!

در سرتاسر سرزمینمان در هوای سرد زمستان و هوای گرم تابستان چقدر می‌شود در این ساختمانها دوام آورد؟ این محصول مهندسی ماست؛ چرا توانسته این کار را انجام دهد؟ بخاطر اینکه دستش باز بوده و راحت می‌توانسته اسرافکارانه از این منابع استفاده کند. ما این اسراف را فقط در حیطه انرژی نکردیم. همین الان دچار بحران آب شیرین هستیم چرا؟

طوری با آب شیرین رفتار کردیم گوییکه اقیانوس اطلس به ما وصل است. چراکه با اندازه‌های سرزمینمان کاری نداشتیم. مهندسی در این سرزمین بوده که این امکان را فراهم کرده که آب را از کوهرنگ یزد بکشند و آب سفره‌های زیرزمینی یزد را آنقدر اسراف کارانه استفاده کنیم که شاهد فرو نشست آنجا باشیم و حالا هم به لایه‌های آب شور برسیم که دیگر قابل شرب نیست. حالا هم می‌رویم از کوهرنگ با زحمت آب می‌آوریم که در یزد پرورش مرغابی بدهیم. همه آنها یعنی حال ما خوب نیست. اگر متوجه شویم که اینها نشانه‌های بدحالی است آن وقت می‌رویم نزد طیب. ولی وقتی دچار سوء تفاهم هستیم و نسبت به دانستن مختصات سرزمینمان دچار سیری کاذیم، هیچگاه خوب نخواهیم شد. گرفتاری جامعه مهندسی این است که تصور می‌کند حالش خوب است درحالیکه کل جامعه مهندسی مان مبتلا به این گرفتاری است. شرط اول رفع گرفتاری هم این است که نسبت به این بدیهیات سؤال بکنند یعنی از یک خط راست باید تبدیل شویم به یک علامت سؤال. هر وقت این اتفاق افتاد، یعنی مقدمات خوش‌حالی‌مان دارد فراهم می‌شود این مستلزم این است که کمی خضوع داشته باشیم و خود را عالم دهر و گذشتگان خود را یک مشت احمق نادان فرض نکنیم. بفهمیم همه خواست ما سعادت‌مندی جامعه‌مان است و دغدغه سعادت‌مندی موضوعی نیست که به تازگی در تمدن بشری موضوعیت یافته باشد و در تمام طول حیات بشر سعادت‌مندی موضوعیت داشته است و همیشه تلاش می‌شده که سعادت‌مندی محقق شود.



نقد:

کل بحث امروز را می‌توان در همان مفهوم «اندازه» خلاصه کرد. اگر در همه چیز حتی در ساختن بناهای بلندمرتبه در همهٔ جوانب حواسمان به اندازه‌ها باشد بسیاری از مشکلاتمان حل می‌شود. یعنی هروقت که خواستیم دست به انجام کاری بزنیم در هر مقیاسی از یک بنا تا شهر نخست از اندازه‌های موضوع بپرسیم و به آن بیندیشیم در راه درستی خواهیم بود.

نشست پنجاه و یکم ۵۱

فیلم مستند «اینجا زور آباد است»

کارگردان: منصور قاسمی

تهیه کننده: پروین قاسمی

پنجاه و یکمین

نشست از مجموعه نشست های شرکت
مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران

نمایش فیلم مستند
« اینجا زور آباد است »

کارگردان: منصور قاسمی
تهیه کننده: پروین قاسمی

اعضای پانل:

دکتر پرویز پیران

دکتر مهرداد سفید ایزدی

حاجم پروین قاسمی

تاریخ برگزاری نشست:
۱۳/۱۲/۱۹ ، ساعت: ۱۶/۰۰

محل برگزاری نشست:

خیابان ولیعصر، خیابان شهید خدایی، شماره ۵۱

شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران، سالن اجتماعات، طبقه چهارم

معاونت برنامه ریزی و توسعه

دفتر مطالعات کاربردی و امور پژوهش



انجمن مهندسان برنامه ریزی و توسعه

کشور ایران - تهران - خیابان ولیعصر

شماره ۵۱ - طبقه چهارم

دفتر مطالعات کاربردی و امور پژوهش

پخش فیلم « اینجا زور آباد است »

پوستر نشست پنجاه و یکم

نشست پنجاه و یکم: فیلم مستند «اینجا زورآباد است»
کارگردان: منصور قاسمی، تهیه کننده: پروین قاسمی

۱۹ اسفندماه ۱۳۹۲

اعضای پنل: دکتر پرویز پیران، دکتر محمد سعید ایزدی

مقدمه

دکتر ایزدی

نشست امروز اختصاص به نمایش فیلمی دارد که سرکار خانم قاسمی تهیه کرده‌اند. ضمناً در خدمت آقای آقای دکتر پیران هستیم. بعد از دیدن فیلم زمانی به گفتگو اختصاص دارد.

نمایش فیلم

توضیح: از آنجایی که صدابرداری مستند بودن سر صحنه صورت گرفته، لذا در پاره ای از موارد بخش کوچکی از گفت شنودها به خوبی شنیده نمی شود.
صدای شاعری روی نمایش مکانهای مختلف پخش می شود:

اهل بیابانیم

زندگیمان بد نیست

زندگیمان ساده است

ساده تر از همه پاکی‌ها

پاک تر از همه آینه‌ها

آینه‌هایی که به نقش افتادند

تکه نانی داریم

سر سوزن روزی

تکه نانی که به خون جگر آغشته شده است

حاصل زحمت بی منت دستان ضعیف و کوچک



رزومه کارگردان:

کارشناسی جامعه شناسی دانشگاه تربیت معلم

۱۳۸۶

کارشناسی ارشد مردم شناسی دانشگاه تهران

۱۳۸۹

کارگردان دوم فیلم "هستی و نیستی یک محله"

تهیه کننده و پژوهشگر فیلم "اینجا زورآباد است"

کارشناس ارشد تسهیلگری بافت های فرسوده پژوهشگر طرح های تحقیقات کیفی پژوهش های شهری

داری سه مقاله به زبان فرانسه در خصوص بافت های فرسوده شهر ایران، منطقه ۱۱ و

۱۲ تهران

به نوعی ترس که با حسرت و حیرت به هم آمیخته است.

صدا قطع می شود و زنی به زبان آذری خوش آمد گویی می کند:

سلام، اینجا زور آباد است، تخریب شده، دو سومش، کاملاً عوض شده است. دیگر شکل و شمایل سابق را ندارد و خلاصه ...
فاصله اینجا تا پایتخت یک چیزی حدود ۴۵ کیلو متر است. فاصله کرج تا تهران.

کارگران مشغول تخریب یک ساختمان نشان داده می شوند.
مردمانی که از روستاهای خودشان کوچ کرده‌اند و روانه شهر شده‌اند. تاریخ شکل گیری اینجا از اوایل دهه ۴۰ بوده است و به پنجاه سال نمی‌رسد.
ما آمده بودیم اینجا کارگری، آمدیم آن بالا، داشتیم یک آلونکی ساختیم، ما دو تا برادر هستیم، یک نفر آمد و گفت آقا این زمین مال کیست که شما دارید می‌سازید؟ گفتیم، همه می‌سازند گفتیم ما هم یک آلونکی بسازیم و بنشینیم، نداریم، کارگریم. برگشت گفت اینجا صاحب داره، گردن کلفت‌ها داره، اینها پول می‌گیرن، گفتیم کی هست؟ گفت اینجا رضا پلنگ هست، می‌یاد می‌کشه، فلان می‌کنه، سیف الله نجاره، اصغر نجاره. گفتیم باشد، هر وقت آمدند بزنند، بکشند، ما می‌خواهیم آلونک بسازیم.

اینجا در سال ۱۳۳۵ به عنوان اراضی تحت تملک منابع طبیعی در می‌آید. به همین دلیل نظارت شهرداری کم‌رنگ می‌شود. اکثراً جز طبقه آسیب پذیر جامعه بودند دنبال این بودند که یک سرپناهی برای خودشان درست کنند و حوصله فکر کردن به پیامدهای دیگرش را نداشتند.

آقای که شما باشید، ما شروع کردیم به کار کردن، یک بار دیدیم ... دارد می‌آید با تسیحش، مست مست، شش دانگ. برگشت گفت: این زمین برای چی می‌سازید؟ از کی اجازه گرفتید؟

گفتیم: والله از کسی اجازه نگرفتیم، مگر شما سند دارید؟ قول نامه دارید؟



بنگاه دارید؟ چه کاره اید؟... می فروشید به ما هم یک سهمی می خواهیم درست کنیم. توش بنشینیم، نداریم.

گفت: نه. قمه را کشیدند بیرون و گفتند می کشیم، می بندیم. ما اینها را گرفتیم به زبان، دیدیم می زنند دیگه، زبان وسیله است، گفتیم... ما یه خرده ای اینها را خام کردیم. عجالتا گفتند باید پول بدهید، آن موقع ۵۰، ۱۰۰ تومان خیلی پول بود. گفتیم ۱۰۰ تومان می دهیم. ۱۰ قدمی این وری ۲۰ قدمی این وری، این مال تو. من یک تکه زمین حدود ۱۵۰ متر می شود. همین جوری، دیمی. مال شما بساز گفتیم اشکال ندارد می دهیم. من بروم از جیب شلوارم پول بیارم بدهم به شما. گفتند برو، بفرما.

من که رفتم دست کنم جیب شلوارم این یکی برادرم که بود، اشاره کردم، اینها را شروع کردیم به سنگ باران. شد جنگ جهانی. غلط کردیم، اشتباه کردیم، هم شهری هستیم، نکنید. گفتیم چه جوری شما کل زور آباد را فروخته اید؟ آن موقع تپه مراد آب می گفتند. مال بیلقانی هاست. ما ۱۰۰، ۵۰ متر می خواهیم بسازیم، پول بدهیم؟ اینها دوست شدند به ما، نه بسازید عیب ندارد.

زور خانه نمایش داده می شود، مرشد در حال خواندن است:

بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد رنج گل بلبل کشید و برگ گل را باد برد.

رضا پلنگ:

ما از سر بازی آمده بودیم، دوره جوانی مان بود، کاری که نبود به آن صورت، تا اینکه دیدیم بچه‌ها دارند زمین می فروشند و اینها. ما رفتیم یک گوشه وایسادیم و خلاصه من فروختم. به این صورت بود. دوروبر من هرچی صغیردار، گرفتار، بی بضاعت دنبال ما بود. می گفتند اون دل رحمه و همین طوری می دهد و اینها. چند نفر بودند، یعنی نزدیک ۶،۷ نفر بودند، می فروختند. ولی من به حضرت عباس بیشتر به خاطر همین دل رحمی و اینها، این زمین داره، این گرفتاره و... این‌ها گردن کلفت‌هایی بودند که زمین خرید و فروش می کردند و می فروختند،

با قول نامه، چه قول نامه ای؟ می نوشتند این زمین را آقای حسن فروخت به حسین. کدام حسن؟ کدام حسین؟ یک خط ... سواد هم نداشتند.
می زد ۲۰۰ تومان بده، ۲۰۰ تومان می گرفت می رفت کافه، مشروب می خورد ... روز از نوروزی از نو

رضا پلنگ:

من رفتم زندان، خیلی مکافات کشیدم، تبعید زابل شدم یک سری، ارتش مین باشیان من را یک گروه سرباز فرستاد اینجا من را گرفتند، بردند تهران، گفتم بابا ما ... این کار را نباید بکنی.
اینجا مال من است یک سری به ما گفت بیا اینجا ایستا نگذار بسازند. آن سمت عظیمیه را من نگذاشتم بسازند که الان زمین افتاده جزو شهرداری.
آن وقت که آمدند ساختند اینجا را، همین جوری بیابانی بود. می گفتند بالا می خواهی یا پایین؟ من گفتم حتما بالا گران تر است، بعد دیدیم ارزان تر است، رفتیم بالا را خریدیم. شب می ساختیم. این اتاقی را که شب می ساختیم باید توش می خوابیدیم. اگر نمی خوابیدیم، فردا صاحبش یکی دیگر بود. دیگر این جوری بود در زور آباد هر کی زور داشت.

دکتر پیران:

به بافت های فرسوده یا اجتماعات غیر رسمی، اساسا دو نگاه متضاد هست که باید به آن توجه کرد. نگاه متداولی که در بین مسئولین و برنامه ریزان و برخی از محققین و غیره رایج است، ابتدا به نقاط منفی و نقاط ضعف این نوع اجتماعات توجه می کنند، یعنی چی، فورا می گویند این زور آباد کرج محل اعتیاد، محل فقر، خشونت خانگی، کودکان رها شده و .. است، در حالیکه سوال اینجاست، از آن سمت اگر ما به بافت اسکان غیر رسمی یا فرسوده نگاه کنیم، باید توانمندی را تعریف کنیم. این نگاه دوم حتی مردم را یک سرمایه می بیند. اگر شما به تپه مراد آب کرج در واقع با نگاه مردم محور، نگاه انسانی می بینید که مردم در چه

شرایطی توانسته‌اند برای خودشان سر پناه بسازند. در شرایطی که زن‌ها با نیروهای ژاندارمری رژیم گذشته درگیر شدند تا مردها بتوانند فرقون‌های اجر را به بالای تپه ببرند و چگونه با این کار ارتقاء زندگی پیدا کردند، با فقر مبارزه کردند. اینها الگوهایی هستند که در جامعه ایست که نا برابری وجود دارد، نا هماهنگی در اسکان وجود دارد.

عرض به حضورتان گفتند: اینجا نه آب داشت، نه برق. هیچی نداشت، می رفتند آورگی دم جهان شهر، پارچه بافی، با الاغ آب می آوردند دبه ای پنج زار. جاهای دیگر جلوگیری می کردند. اینها هی خراب می کردند. زور آباد از طریق دولت و فلان و اینها می گفتند اذیتشان می کردند، می گرفتندشان فلان و اینها، همان ساکنان آنجا گفتند اینجا زور آباد است. ماشین ماشین ... از این بالاتر ماشین نمی آید یواش یواش صاف کردند، جاده خاکی افتاد، تا چند سال بعدش یک موتور برق آوردند.

دکتر پیران:

اولین سوال این است که اگر چشممان را ببندیم. فکر کنیم کشورهای جهان سوم قادر می شدند جلوی اسکان غیر رسمی را بگیرند، چقدر افراد زیر خط فقر بیشتر می شد. چقدر فحشا بیشتر می شد، چقدر اعتیاد و فروش مواد مخدر بیشتر می شد. پس باید این‌ها را به عنوان راه حل تهی دستان در جوامعی که فقر مسکن تهی دستان برنامه ندارد تعریف کنیم. یعنی با «جان اف ترنر» استاد دانشگاه MIT هم آوا شویم که می گوید: «اسکان غیر رسمی برنامه ریزی خود جوش مردمی است در جوامعی که برای تهی دستان برنامه مسکن ندارد» زد و انقلاب شد. آب دادند، برق دادند، کنتور دادند، خرید و فروش شروع شد. سند زدند، آنهایی هم که سند ندارند یک کارت دادند از طرف شهر داری، اسمش کارت، ولی همه چیزش، متراژ همه چیزش مشخص کرده چند متر است. در سال ۱۳۵۸ در شورای انقلاب تصویب شد هنوز خیلی از خانه‌های اینجا قول نامه ای است یک جورایی بدون سند راحت تراند.

نمایش فیلم به دلیل نقص فنی قطع شد.

دکتر پیروان

من یک توضیحی در مورد نکاتی که در فیلم گفتم می‌دهم. شاید برای بعضی از دوستان این سوال پیش بیاید رضا پلنگ، عباس سگ سیل ... تریلی، اینها کسانی بودند که تپه را با پرتاب کردن سنگ بین خودشان تقسیم کردند. ممکن است این سوال پیش بیاید که چه جوری زمانی که ساواک بوده، ژاندارمری بوده، مخصوصاً ژاندارمری در آنجا مستقر بوده، چطور اجازه پیدا کرده بودند که چند تا «لمپن» شهری، تپه را تقسیم کنند.

این ظاهر قضیه است، پشت قضیه یک باند بسیار قدرتمند اینها را هدایت می‌کرد. منتهی هم زمانی قضیه با این بود که صنعت مونتاژ به ایران آمد. اگر توجه کنید روزی که انقلاب شد، ۵۳/۳ صنایع دولتی در همین محدوده تهران - کرج شکل گرفته بود در نتیجه در بین دولت این آرزو بود که یک جوری بتوانند دستمزد را پایین نگهدارند. تپه زور آباد بهترین زمینه می‌شد که کارگرانی که در این کارگاه‌ها کار می‌کنند، خودشان برای خودشان یک سرپناهی پیدا کنند. حتی تا سال ۱۳۷۸ تا حتی ۱۳۸۰ اگر شما صبح می‌رفتید، دهها مینی بوس و اتوبوس مال کارخانه‌ها آدم‌ها را جمع می‌کردند. گرچه دیگر بافت کارگری نبود، بیشتر در واقع کارگران، بیکاری پنهان بود ولی به هر حال یعنی دولت در واقع آرزومند بود که یک سرپناه درست بشود. مقامات بسیار مهمی در خود دادگستری، مقاماتی در ژاندارمری پشت پرده بودند. این حرف‌ها را هم آن آقا زد که مین باشیان و اینها بی‌خود گفت. اینها آمده بودند یک قولنامه‌هایی درست کرده بودند بر اساس اینکه اهالی ده بیلقان آنجا را به عنوان چراگاه ده بیلقان ثبت کرده بودند، غیر رسمی ولی یک مدارکی جمع آوری کرده بودند که اینها در واقع چراگاه ده خانوارهای بیلقانی است. درست کرده بودند. ظاهر قضیه هم این‌ها آنها را تقسیم می‌کردند. حالا داستان ساختند اینجا و فجایعی که مامورین ژاندارمری در اینجا شکل دادند. حالا یکی، دو موردش را برایتان می‌گویم.



یکی از روزهای بعد از انقلاب یک استوار ژاندارمری را با تبر از کمر نصف کردند و یکی دیگر را نفت و بنزین ریختند و توی همین تپه آتش زدند. دلیلش این بود که بعد از ظهرها می آمدند مسائل پاسگاه بود، مشروب می خوردند با جیب ژاندارمری می چرخیده و یک خانمی، دختری، زنی را بر می داشته و می رفته است.

مردمی که اینجا را ساختند تا مدتها آب نداشتند می آمدند پایین و توی دبه از مردم آب می گرفتند.



یک خانمی برای من تعریف می کرد و می گفت قبلا که تازه ازدواج کرده بود پس از چند بار در زدن یک آقای لخت مادرزاد در خانه را باز می کند که جواب بدهد. مسائل پایان ناپذیری دارد. این طوری نیست که چند تا لات و لمپن بتوانند بیابند، تپه ای را که نزدیک پایتخت است به اسم خودشان بکنند و آن را بفروشند. پشت این یک مافیای زمین و مسکن بوده که اینها را کمک می کرده. بارها دستگیر می شوند، اینها را آزاد می کنند. حتی همین رضا پلنگ یک بار که دستگیر می شود به دلیل این بوده که قواعد را رعایت نکرده بود. ده سال تبعیدش می کنند، زندانی اش می کنند.

ادامه نمایش فیلم:

برای آب تلاش می کرد که آب را بالا بیاورد، برای برق سیم می انداخت برق دولتی بگیرد، چون امام گفته بود مجانی. آب مجانی، برق مجانی. کشیدند تا آخر کله کوه. آب فشار نداشت، آب یک جزئی به بالای کوه می رسید. با دبه زن و بچه مردم

واقعا شنیدن دارد. یک جورهایی می شود گفت سهم زنان بیشتر از مردان بوده است. چون مردان صبح تا شب مشغول کار بودند و فرصت پیگیری مداوم را نداشتند. زنها دیدند خودشان باید وارد عمل شوند.

زن: بگویم

مرد: بفرمایید؟



زن: از اول زندگی ام یا نصفه راه بگویم؟

چادرم را انداختم سر دوشم و گفتم لعنت به فلان و فلاتان اگر با من نیاید. راه بیفتید. ما راه افتادیم و رفتیم. الان هر کی می بیند می گوید. تو همان زن هستی؟ ما بلند شدیم، زنان قرار گذاشتیم و رفتیم فرمانداری. گفتند به ما مربوط نیست. برو سازمان آب، رفتیم سازمان آب، ماشین ها را زدیم آنجا، مینی بوس ها را. آقای فرماندار با این شورایی ها منو می شناختند.

آقای حقیقی گفت اینها را نیار، آبروی منو می برند و گفتم نه آقای حقیقی تا آب. اگر همت کنی به ما آب بدهی اینها کاری باهات ندارند. باز رفتیم سر فرمانداری. فرمانداری گفت کار رئیس سازمان آب است، بروید آنجا. آقا ما آمدیم سازمان آب، این قایم شد، رفت زیر پله ها قایم شد. من گفتم آقای سازمان نگاه کن، بیا بیرون گفت ترو خدا برو سرشون را خلوت کن، بگو من از در دیگر آمده ام.

یک تظاهراتی، یک اجتماع خیلی عظیمی هم داشتیم در خود اسلام آباد به طوری که اصلا کلا خود خیابان را به خاطر آب بستیم.

داد و بیداد کردیم آب گل آلود آوردیم گفتیم شما بدهید بچه هاتون بخورند. بچه ها گفتند خانم محبوب فلانی آمده، از سازمان آب، اسمش را نمی دانستند. دیدیم بله آقای حقیقی داره منطقه شش می رود ما آمدیم دنبالش راه افتادیم اینجا و آنجا، بچه ها هر هر کردند. اون برگشت گفت خانم، گفتم بله گفت تو نماینده اینها هستی، آخه آدمی که می رود توی یک شهری این را هو هو نمی کنند که. مثلا یک قربانی، چیزی می کشند. گفتم باشد آقای حقیقی شب جمع می کنم فردا برایت قربانی می کنم

درها را زدم یکی داد، یکی نداد، دو تا نداد، همش شد ۱۲ هزار تومان. ۱۲ هزار تومان را ما جمع کردیم و فرداش بلند شدیم خدا شاهد است اگر یک قران دیده باشم. آوردم دادم دو تا دسته گل گرفتم، دو جعبه شیرینی گرفتم، ۸ هزار تومان دادم گوسفند گرفتم که آقای حقیقی می خواهد بیاید.

آن موقع بله درگیری می شد، یک دفعه می دیدی مامور می آید. پاسگاه می ره، شهرداری می آمد، که آقا دست به این لوله زنید. این شاه لوله است. این تیر برق را دست زنید برق خیابان‌ها ضعیف می شود. اینها می گفتند مگر ما ملت ایران نیستیم، ما هم اینجا هستیم، ایرانی هستیم، شهر کرج است. اینجا بالاخره کرج است. زور آباد اسم گذاشته‌اند، تپه مراد آب. این هم شهر کرج است چه فرق می کند زور آباد است شهر کرج است. آب و برقش مال کرج است به ما نمی رسد. این است که یواش یواش دیدند که آخرش درگیری فایده ندارد، دادند.

گفتم بشکه نفت ما را پر کن، گفت نمی کنم. بروم بالای‌ها را نفت بدهم، می آیم بشکه تو را هم پر می کنم چون تو می خواهی بروی دنبال گاز. من می گویم (تو اردک بیار غاز نیار) گفتم نمی شود؟ گفت نه. گفتم بین اگر نرفتم گاز نیاوردم هر چه می خواهی بگو. حالا بین. من هم فردا بلند شدم رفتم. گفتم باید گاز بگیرم تا ندهی غیر ممکن است. حالا بین یک روز، دو روز، سه روز، چهار روز، دنبالش را گرفتم هر روز اول صبح آنجا بودیم.

واقعا عجیب و غریب بود. زن چه شجاعتی پیدا کرده بود دو تا کپسول گاز می گذاشتند روی دوششان ۶۰،۷۰ پله را می بردند بالا.

می رفتیم خیابان بهار، آخرهای خیابان بهار، آنجا کپسول را دوش می گرفتیم، می آوردیم خلاصه گاز را کشیدیم.

(بچه‌ها در کوچه مشغول بازی هستند)

بعد بلند شدیم رفتیم دنبال تلفن. این دم دری اونجا منو می شناخت، گفت این تا نگیرد دست نمی کشد. گفت نیا تو، برو بیرون، گفتم چرا؟ گفت پدر ما را در آورده ای، می شناسم تو را و می دانم. گفتم الان هم همان هستیم. می روم. هر چه گفت، گفتم نترسید، بیا بید برویم تو. بالاخره ۱۲ تا سواری برده بودیم، همه زن‌ها شروع کردند، ما تلفن می خواهیم. داد، فریاد، ما تلفن می خواهیم. اینجا خدا پیامرز یک زنی این پایین بود، این بنده خدا با ما آمد، داد و بیداد کردیم، تلفن هم گرفتیم. این هم تعریف‌های من .

به هر حال در مجموع برای اینکه به یک امکانات حداقلی برسیم فکر می‌کنم که کلی هزینه پرداخت کردیم. هزینه اصلی‌اش اینست که عمرمان گذشته است. در سال ۱۳۵۸ یک طرحی آمد به نام طرح بهسازی. می‌شود گفت این دو تا طرح مورد تایید بود برای به رسمیت شناختن ... که اینجا بهسازی شود نه تخریب. تا اینکه در سال ۱۳۷۲ سفر رئیس جمهور وقت جناب آقای هاشمی رفسنجانی صورت گرفت. بازدیدی از محل کردند و وضع منطقه را توجیه می‌شوند و ادامه این وضعیت مورد قبول ایشان واقع نمی‌شود و درخواست تصمیم‌گیری مناسب و قاطعی برای این منطقه می‌کنند. قبلاً هم خودم اشاره کردم به صورت لکه سیاهی در نقشه دیده شده بود. ما امیدواریم که ان شاء الله در خیلی از شرکت‌های خدمات رسانی به صورت لکه‌های خالی دیده شده است و برایش برنامه ریزی نداشتند و سرویس دهی‌شان در حد آن بود که خود مردم پی‌گیری کردند به اداره گاز مراجعه کرده گاز گرفتند به اداره برق مراجعه کردند. اینجا تقریباً می‌شود گفت در کشور استناست. طرح سازماندهی قرار شد خانه‌های بالای ۱۴۰۰ متر ارتفاع را بخرند و تعویض کنند.

شهرداری بیشتر جاهایی را دست می‌گذارد و کمک می‌کند، جاده درست می‌کند که درآمدزایی برایش داشته باشد اینها قشرهای ضعیفی هستند، اکثراً قشرهای کارگر و قشرهای خدمات رسان هستند.

از سال ۱۳۷۴ خرید خانه‌ها شروع شد و طرحی که قرار بود سه ساله تمام شود امروز هجده ساله شده است هنوز یکسری از خانه‌ها منتظرند که خریداری شوند و از بلا تکلیفی در بیایند.

یکی از ساکنان به محلی برای انجام کارش مراجعه می‌کند، به زبان آذری صحبت می‌کند و مشخصات محل سکونتش را اظهار می‌کند.

الان دو سال است که ما از نفت داریم استفاده می‌کنیم و زندگی می‌کنیم. این طرف بیمارستان است، این طرف حصارک است و ...

آب، برق، تلفن کشیدیم.



مورد: خودم دوست داشتم تحصیل کنم ولی نمی‌شد.

زن: پسرم را گذاشتم درس بخواند، خیابان برقان، مدرسه پهلوانی. خوب نمی‌شد
دوتا پسر صبح برونند ...

مورد: شاید به راه خلافتی می‌رفتیم، نمی‌شد.

زن: ما نمی‌دیدیم بچه‌ها کجا می‌روند، کجا می‌آیند. ولی در آنجا نزدیک
بود و می‌دانستیم. مثلاً هفته‌ای یک بار می‌توانستیم برویم مدرسه پیرسیم بچه‌ها
چه کار می‌کنند، چه کار نمی‌کنند. ولی از آنجا تا آنجا نمی‌توانستیم بروم.

مورد: دعوا، معوا و شلوار...

تلاشمان بر این بود که اینها را واگذار می‌کنند به جایی مطلوب تر از اینجا
نقل مکان بکنند و یک بافت دیگری را تشکیل ندهند.

گفتند حالا نفروشی بعداً مجبور می‌شود بفروشی. درو برمان را خریدند. آب که
می‌آمد، می‌آمد توی خانمان. ما هم مجبور شدیم رفتیم. رفتیم ... خیلی جاها
رفتیم، همه جا را گشتیم که زمین بخریم. یک خانه‌ای توی همین خیابان قیمت
کردیم. گفت ۲۰ تومان. شب آمد گفت ۴۰ تومان. دیگر نتوانستیم خانه بخریم.
مردم استقبال چندانی از رفتن به مناطقی شبیه اسلام آباد نمی‌کنند.

مرد میانسالی مورد مصاحبه قرار می‌گیرد:

- خانه شما چند متر بود؟

- بله؟

- خانه شما چند متر بود؟

- ۳۰۰ متر مربع

- اینجا چند متر است

- ۱۲۰ متر است

- الان راضی هستی؟

- چرا؟

- گفتم راضی هستی؟

- بله

دکتر پیران:

یک روزی یادم می آید که ما برای بازدید زور آباد رفته بودیم، سالها اینجا کار می کردیم. یک خانمی نسبتا مسن می آمد و فکر کرد ما هم مربوط به تخریب زور آباد هستیم. برگشت گفت: می دانید داستان چی هست؟ داستان اینست که آب از لب و لوجه همه داره می ریزه که این تپه را از ما بگیرند - گران ترین جای کرج و به نفع خودشان سود جویی کنند و من بهش گفتم خانم شما بیا دانشگاه جای من درس بده. چون کاملا به زبان خودش ایده اصلی را که بازیافت زمین شهری در نقطه گرانی بود را توضیح می داد. بچه من بزرگ شده اینجا است. این جا برای من وطن شده است.

گفتگویی به زبان آذری

کفترها را از اینجا برداشت برد. ۵۰ تا کفتر را. این گل افتاب گردان است کاشتیم برای این بیابون حداقل خوشگل بشه. زور آباد را خراب کردند، ریختند اینجا، آنجا را درو کردند. از آنجا آمدند اینجا. اینجا را هم پاکسازی کنند. می روند جای دیگر. برگرد بکن به روستا که نیستند اینجا رو هم خراب کنند می روند جای دیگر. می گویم صد تا گوسفند اگر داشته باشی، یک چوپان بالای سر آنها هست که می خواهد آنها را راهنمایی کند. ما هم هستیم، این دولت و این ملت. خودش می داند با خدای خودش. چی هست؟ این هم بازی است.

دکتر پیران

شهردار آن موقع فکر می کرد اگر این تپه را پاکسازی کند، هتل های چند طبقه می سازد و سیل پول سرازیر می شود. منتهی سوالی که من ازشان کردم اینست که در آن موقع در شرایطی که اکثر هتل های شهرهای ما خالی است به چه دلیل مردم باید بیانند در هتل های تپه مراد آب کرج ساکن شوند؟ آیا شهر کرج شهر تاریخی است؟ آیا شهر تفریحی است؟ به چه دلیل؟ یا حتی مواردی بود که می گفتند اینجا سر راه اسکی بازهاست و چون اسکی بازها اکثرا خارجی هستند، متعلق به سفارت خانه ها هستند آبروی ما می رود. پس ما باید اینجا را تخریب کنیم. من هم به شوخی بهشان گفتم به جای این کار شما روزها را ممنوع کنید. شبها بروند که اینجا مثل کاپری ایتالیا زیباست. متاسفانه هر کس از نگاه خودش به مساله نگاه می کرد و فراموش می کرد که آن موقع صد و شصت هزار نفر انسان در آنجا زندگی می کنند، بنگاه های اقتصادی کوچک متعددی آنجا هست. کاری که صورت گرفته تا به حال، ۲۹۵۴ واحد خریداری شده و تخریب شده و بقیه هم که باقیمانده به همین نحو انجام خواهد شد. این منطقه به عنوان یک نقطه سبز، یک پارک ۷۲ هکتاری ایجاد می شود. می گویند، می خواهیم پارکش کنیم، ولی دروغ می گویند می خواهند بفروشند به سرمایه دارها متری یک میلیون تومان. بعد به ما می دهند متری ۴۰۰ هزار تومان. آن هم نصفه و نیمه. من ۱۶۰ متر زمین دارم می گویند ۱۳۰ متر زمین داری، ۳۰ مترش اینجوری هاپولی می شود. از آن طرف متری ۳۰۰ تا ۴۰۰ تومان به من می دهند. کل زمین را متری یک میلیون تومان به سرمایه دار می فروشند. ما بد بخت بیچاره ها هیچی. باز برویم دوباره روز از نو روزی از نو. آیا شهرداری بگذارد و یا نگذارد بسازیم.

در را که باز کردیم همه ساختمان بود و همه همسایه ها دور هم می نشستیم، پا می شدیم ... یکی احتیاج داشت مریض بود کمکش می کردیم. خیلی خوب بود. اما الان نه. الان دیگه بیابون شده و سکوت.

صدای شاعر همراه با موزیک:

اهل هیچستانم

زندگیمان ساده است

ساده تر از همه آینه هائیم که ز نقش افتاده است

همه هستی ما آیه تنهایی است

و تلاشی پر از رنج سرازیری و سربالایی است

خانه بر شانه هم ساخته ایم

با چنین بتوانی بار یکدیگر بر دوش کشیم

بار یکدیگر بر دوش کشیم

ما میان حرف‌ها و تهمت‌ها و

نگاه‌های ملالت‌گر ارباب زمین زندگانی کردیم به بلندای زمین

چون شاهین آشیانه بگزیدیم و زمین خود را آسمانی کردیم

و تو شاید بارها پرسیدی که چرا این همه همسایه دیوار به دیوار

با تو پرسیدی، چرا این همه نوبت آینه می آئیم

خانه بر شانه هم ساخته ایم

با چنین بتوانی بار یکدیگر بر دوش کشیم

خاتمه نمایش فیلم

دکتر پیران

حقیقتاً خوشحالم از اینکه دوستان قدیمی را اینجا دیدم و به وزارت راه و شهر

سازی تبریک می گویم که این زمینه را فراهم کردند. با شناختی که از دوستان

دارم می بینم این دغدغه مشترک است، حس درد مشترک است. به نظر من این

مهمترین چیز است. من معتمد اولین نکته را که ما باید در ایران بنشینیم و ببینیم

درست هست یا نه، این است که همان قانونمندی که الهیه و زعفرانیه را می

سازد، همان قانونمندی زور آباد را می سازد. من همین چند هفته پیش در کنفرانس

«معماری و زن» گفتم سه چیز شهرها را می‌سازد: یکی لمپنیسم؛ یکی فساد بسیار گسترده، فسادی که در مافیای زمین و مسکن نهفته است و خشونت‌ی که از مذکر بودن ناشی می‌شود. یکی از دوستان گفت چه کار خوبی کردی که شهر سازها را دخالت ندادی. اگر بگوییم این مجموعه کار شهر سازهاست خیلی تعریف نکرده ایم. من از ابتدا کنار دوستان بوده‌ام. این مساله را باید حل کنیم که یک قانونمندی کامل بر شکل‌گیری فضا وجود دارد. دوم بپاییم به دیالکتیک سه‌گانه توجه کنیم که اجتماعیت را در جامعه‌ای بودن یا «سوسایتال‌بای» و آن را در کنار تاریخی بودن و فضایی بودن بینیم. آن مقوله فضایی بودن و فضایی شدن و تولید، مقوله ایست که کاملاً مغفول باقیمانده است. مساله بعدی این است که برگردیم به کشف مفاهیم در ایران. من همیشه می‌گویم این بحث سنت و مدرن، کلی، واژگونه نگاه کردن، واژگونه نویسی و واژگونه اندیشیدن است. احساس من این است که ما بی‌هوش شده بودیم یک پتک تاریخ به سرمان خورده بود، آن لحظاتی که داشتیم از بی‌هوشی بیرون می‌آمدیم، یک خواب می‌بینیم، وقتی به هوش می‌آییم این خواب را بریده بریده یادمان هست. من فکر می‌کنم مدرنیته در ذهن تاریخ ما این خواب است. بعد عجله همه داشتیم. زبان خوب نمی‌دانستیم، برگشته ایم، متاسفانه در یک عجله تاریخی دیکشنری وار برای اینها یک مفهوم ساخته ایم. این است که بازگشت به مفاهیم و کشف مفاهیم اولین گام ماست. توی این کاری که بیست و چند سال به طول انجامید. بیش از هزار دانشجو در کار تحلیل محتوایی ۵۰۰ متن شرکت کرده‌اند. این کار فردی نیست. ما به جایی می‌رسیم که نگاه ما به مکان و فضا در چهار چوب شهر و روستا که به غلط - کانتیری ساید و سیتی - را از غرب شبیه‌سازی کرده ایم نمی‌خواند. تصور ایرانی آباد بوده، آن هم نه به معنای ده، آبادی با کاشتن یک درخت شروع می‌شده، زدن یک سیاه چادر آبادی بوده است. تصور انسان ایرانی از فضا، مکان آباد در مقابل معطل، بکر و رهاست. جالب است شما وقتی شاهنامه می‌خوانید یا تاریخ بیهقی را می‌خوانید... دقیقاً این آباد در مقابل معطل، بکر و رها شکل می‌گیرد. ما توجه



نکردیم که غرب اگر می گوید سیتی و کانتری شاید، که ما آن را شهر و روستا کردیم، یک تضاد تاریخی وجود دارد. شما در رم باستان می بینید که برده و برده دار وجود دارد. برده در «هاسی نیتال» و «لاتیفوندا» زندگی می کند و «لاتیفوندا» یعنی محدوده های عظیم کشاورزی، تولید کننده ثروت برای شهر مصرف کننده. در نتیجه این تضاد وجود دارد. یعنی وقتی می آئیم در قرون وسطی این تضاد تبدیل می شود به تضاد بین «آکله ستیکال سیتی» یا شهرهای کلیسایی و از یک طرف محدوده های شاهزاده و شوالیه نشین و باز «استیت» یا محدوده های عظیم کشاورزی که «سرو» در آن زندگی می کند. تا می آید و به دوران معاصر این تضاد در صورت بندی کارگر و سرمایه دار پدید می آید.

ما بدون توجه به این سابقه تاریخی که اصلا موضوعیتی در ایران ندارد، صورت بندی نگاه مان به مکان، صورت بندی شهر و روستا است. شما شاهنامه را که مطالعه می کنید می بینید که آباد با داد همراه بوده است. اگر باز هم منابع را زیر و رو کنید می بینید مفهوم فضائیت در ایران، خیلی زیبا، مذکر بودنش را نشان می دهد و زن به پستورانده می شود.

برداشت هایی از زن هم کاملا واژگونه است. در تحقیق دیگری که با همکاری دوستان صورت گرفت، ۴۶۰۰ نمونه در ۶۴ شهر و ۵۱ روستا که در سال ۱۳۸۹ کار تحقیق آغاز شد. این طرح برای آکادمی سوئیس اجرا شد با عنوان: «**عرصه های تصمیم گیری زنان ایران زمین**» در همه این نمونه ها یا زن تصمیم می گرفت یا زن مرد را هدایت می کرد تا تصمیم بگیرد. در این طرح ۳۳۰ تاکتیک هدایت مرد مطرح بوده است. این است که ما باید برگردیم به مفاهیم. آن وقت از دل این مفاهیم، بحث مغفول مانده شهرسازی در ایران، یعنی فقدان نظریه، نظریه گریزی موضوع بعدی ما قرار می گیرد. اینجاست که تپه زور آباد یک قانونمندی هایی دارد که مشترک است. یکسان است با تولید فضا. منتهی ما می آیم در یک علم فضایی بی ربط، علوم اجتماعی بی ربط، آن چیزی که درس می دهیم و خواننده ایم، اینها را در واقع تکه تکه می کنیم، از هم باز می کنیم،

مفصل هایشان را فراموش می‌کنیم، بعد شروع به تحلیل آن می‌کنیم. اینجاست که باید ببینیم چه مزخرفاتی می‌گوییم. مهاجرت بی رویه یعنی چه؟ مهاجرت هوشمندانه ترین تصمیم یک انسان است که فکر می‌کند در یک فضای دیگر در یک مکان دیگر کار بکند و با کار بیشتر نان بیشتر داشته باشد. منتهی ما آمده ایم خرده بورژوا فکر می‌کنیم وقتی آمدند جای ما تنگ می‌شود. مهاجرت با رویه‌اش کدام است؟ مهاجرت جانشین شورش دهقانی است. شما نگاه کنید و یک لحظه تصور کنید که اگر دولت‌ها می‌توانستند در روستاها را ببندند که کسی مهاجرت نکند، با آن الگوی تولیدی که نشان می‌دهد یک چهارم جمعیت برای روستا کافی است، آنوقت می‌باید در کنار هر روستا یک تیمارستان باز می‌کردند یا صد شورش دهقانی شکل می‌گرفت.

همان طور که در اینجا من گفتم بیایم چشممان را ببندیم و تصور کنیم دولت‌ها قادر بودند جلوی اسکان غیر رسمی را بگیرند، ۳۵ درصد جمعیت تبریز، ۴۰ درصد جمعیت اراک، ۳۶،۳۵ درصد جمعیت تهران، اینها تازه ارقام خسیسانه است و گرنه بالاتر از این حرفهاست. اگر اینها نمی‌توانستند خودشان مسکن بسازند، چه اتفاقی می‌افتاد. این است که ما باید برگردیم به مبانی مفهومی. و از طریق آن به مبانی نظری و روش شناختی و باز اندیشی پردازیم و امیدوارم این بحث‌ها شروعی بر این مورد باشد و امیدوارم نسل جوانی که باید بر دوش ما بایستند و افق‌های دورتری را بهتر از ما ببینند، به این کار مبادرت کند، برگردیم به زبان محلی، به فولکور، به منابع باقیمانده، به منابع چاپ نشده و مفهوم سازی درست بکنیم. چون ما بدون مفهوم سازی قادر نخواهیم بود به جایی برسیم. مضاف بر اینکه ذهنمان آلوده مفاهیم نادرست است. اگر به دیکشنری حیم مراجعه کنید بهترین ترجمه را برای شهروند نوشته است و آن **وعیت** است.. یعنی در چار چوب ایران رعیت است.

همچنین اگر بتوانیم این دغل بازی مشارکت را که چند سالی است راه افتاده، اصلاح کنیم واقعا کار بزرگی کرده ایم.

دکتر ایزدی:

فیلم ارزشمند و جالبی بود که به ریشه‌های شکل‌گیری این محدوده‌ها و بحث فقر شهری اشاره کرده بود. به قول آقای دکتر پیران بازخوانی علل شکل‌گیری این محدوده‌ها بسیار می‌تواند به ما کمک کند تا برنامه‌ای برای مسائل این محدوده‌ها تهیه کنیم. بحث جالب دیگر که جا دارد به آن توجه کنیم بخش بحث زنان بود. ما در برنامه‌های توسعه شهری مان کمتر به آن توجه می‌کنیم. عرصه‌های تصمیم‌گیری در یک دوره برای جابجایی این دو گروه است و به نوعی پاکسازی و تخریب این محدوده‌ها با فرض اینکه مساله به این شکل پاک می‌شود. همان‌طور که دیدیم مساله از بین نرفت، بلکه از یک نقطه به نقطه دیگری منتقل شد. حصار که منطقه پشتی این محدوده است عمده ساکنین این محدوده را در خودش جای داده است. همان‌طور که آقای دکتر پیران گفتند ۳۰ درصد از محدوده شهری و جمعیت شهر را همین اسکان غیر رسمی شکل داده است. از جمله از ۷۰۰۰ هکتار مساحت شهر بندر عباس ۳۰۰۰ هکتار محدوده اسکان غیر رسمی و بافت فرسوده - با این ادبیات غلطی که اینجا رایج است - را تشکیل داده است شهرهای دیگر هم همین‌طور است.

چه باید کرد؟ آیا باید مثل سال ۱۳۷۳ پاک‌سازی خاک سفید و ۱۳۷۴ جابجایی مرادآب را دنبال کرد؟ یا از شیوه‌های دیگری استفاده کرد. آقای دکتر پیران شاید بهترین نمونه از این تجارب در مملکت از خودشان به جا گذاشته‌اند، در شیر آباد زاهدان شیوه درست چه هست؟ باید چه درس‌هایی از این تجارب بگیریم؟ اینها نکاتی است که باید روی آنها تمرکز کنیم و مبنای کار قرار بدهیم. به نظر می‌رسد که ما هیچ وقت از تجارب گذشته درس نمی‌گیریم و باز هم اشتباهات گذشته خودمان را تکرار می‌کنیم.

در همین مجلسی که نشسته ایم تجاربی را در مسایل بهسازی شهری تجربه می‌کنیم که چند دهه است در مملکت‌های پیشرفته کنار گذاشته شده است. اینها باید فرصتی شود برای یافته‌اندوزی و راه حل‌هایمان را با همفکری و هم‌اندیشی اهل حرفه،



اهل دانشگاه‌ها، اهل نظر یکپارچه بکنیم. رویکرد هایمان را نهایی بکنیم و بتوانیم این جریان را در گستره وسیع تری در قالب برنامه‌های باز زنده سازی و توانمند سازی محدوده‌ها و محلات جلو ببریم. تجارب خوبی هم در کشور داریم. این فیلم متمرکز روی یکی از تجاربی بود که نقاط ضعف زیادی نسبت به تجارب دیگر دارد. ولی تجارب ارزشمند هم داریم، که باید نقد کنیم، تحلیل کنیم، ببینیم چطور می‌توانیم از بررسی نقاط ضعف و قوت همه این تجارب به راهکارهای عملی برای این گستره‌ها در شهرها برسیم.

قاسمی:

از خانم دکتر عرفانیان، آقای دکتر ایزدی و آقای دکتر پیران تشکر می‌کنم که به ارزش ثبت تجربه‌ها اشاره کردند. اکثر ثبت تجربه‌ها متمرکز روی شهر تهران است ولی در همین شهر کرج، همجوار تهران تجربه ای داشتیم. طی سالهایی که در کرج زندگی خوابگاهی داشتم و در تهران کار می‌کردم به مرور زمان می‌دیدم که سه تپه شهر را کچلی گرفته است. آنهم در مرکز شهر کرج، سوالی در ذهن من ایجاد می‌شد که آدم‌هایی که اینجا بودند کجا رفتند؟

در شهر تهران هم این مسائل را داریم. نمونه‌اش محله سیروس است که در فیلم مستند ماه گذشته دیدیم. به نظر من وجدان شهری تهران آگاه تر است. توجهش به این مسائل خیلی بیشتر است و باصطلاح دم دست تر است. تمرکز تخصص‌های مختلف را در خودش دارد و به این مسائل با توجه بیشتری می‌شود مورد گفتگو قرار می‌گیرد. اگر در مقام مقایسه بر بیاییم، محور نواب شاید یک سوم جابجایی تپه مرادآب را نداشت، ولی روی آن بسیار بحث شد، مقاله نوشته شد و در کنفرانس‌ها مطرح شد که همه اینها باعث پیشرفت خود شهر می‌شود. ولی در شهر کرج ما این را نداریم. ولی بیست سال یک همچین طرحی اجرا می‌شود با تبعات خاص خودش که مطمئنا در سطح همان محله هزینه‌اش پرداخت نمی‌شود. در سطح شهر و چه بسا در سطح ملی پرداخت می‌شود. در مورد خاک سفید هم جابجایی اتفاق افتاد. در آن مورد هم بحث و گفتگوهای بسیاری صورت

گرفت. جمله ای که بسیار برای من جالب است این است که آقای مهندس جهانشاهی مطرح کردند که « کجا هستند اهالی خاک سفید » مطمئناً توی همین شهر مانده‌اند و یک گوشه ای دوباره دارند زندگی هایشان را شکل می دهند. طرح هایمان و عاقبت آن‌ها را پی گیری نمی کنیم. از نگاه‌های کلان تر خودداری می کنیم و می گوئیم یک نقطه ای از شهر تمیز شد، تمام شد و رفت، پیگیری نمی کنیم که آیا آن طرح برای آن آدمها مفید بود یا نه. آن آدم سلول شهری را تشکیل می دهد و فکر می کنم بسیار مهم است که ما به فرد فرد شهروندان توجه کنیم. تبعاً آن وقت است که می توانیم از آنها انتظار شهروندی داشته باشیم. نه این که یکسره بنشینیم پشت میز هایمان و انتظار شهروندی از آنها داشته باشیم. در این صورت است که شهری می سازیم که مسایل و مشکلات خودش را دارد و دوباره باید به دنبال رفع مسایل و مشکلات آن باشیم. بدون آن تاریخ شهری و حافظه ای که توی ذهن تاریخی مان هست، بدون آنها بیاییم و آن مساله را به صورت مقطعی و صرفاً در بعد آن زمان حل کنیم.

همان طور که آقای دکتر پیران اشاره کردند بازگشتن به آن مفاهیم بسیار مهم است. بیاییم طرح هایمان را اگر ضعفی دارد بررسی کنیم، گذشته مان را ببینیم بعد بگوئیم که چرا مردم ما شهروندی بلد نیستند.

ما یک وجه قضیه هستیم که به دلایل مختلف از جمله به قول آقای دکتر پیران خواب بریده بریده می بینیم یا هر چیز دیگر نتوانسته ایم خوب کار کنیم.

پرسش:

من جامعه شناس هستم و چند سوال دارم. سوال اولم از آقای دکتر پیران است. من در تجربه ای که در طی دو، سه ساله اخیر در شهر تهران دارم این است که یک سری بافت فرسوده در حال نوسازی است. به بهانه‌های مختلف، مقاوم سازی در برابر زلزله، کمبود بهداشت، کمبود امکانات آموزشی و... ولی آمارها را که نگاه می کنیم یک برآیند سلب مالکیت بسیار گسترده در قالب همین طرح‌های نوسازی بافت فرسوده و عمران و بهسازی محلات فرسوده در تهران در حال رخ داده است. انگار یک طرح پوپولیستی شروع شده است. یک عده با عنوان طرح تجمیع در بافت‌های فرسوده می آیند می گویند مثلاً دو تا خانه ۶۰ متری را بدهی ما یک وام کلانی به شما می دهیم مثلاً ۵ طبقه دو واحدی می سازیم، دو واحد مال شما. ولی معلوم نیست آن ۸ واحد دیگر را چه کسی مالک می شود. یعنی یک شرکت‌های عجیب و غریب پیمانکاری قارچ گونه در تهران ظهور کرده‌اند و دارند در قالب همین طرح شهر را بازسازی می می کنند و از طرف دیگر برآیند سلب مالکیت و کالایی شدن مسکن شروع شده است. در همین فیلم دیدیم فردی که خانه اش ۳۰۰ متر مربع بود داده بود و یک خانه ۱۲۰ متر مربعی گرفته بود و راضی هم بود.

در کتاب «شهرهای شورشی» به واقع می گویند که فرآیند سلب مالکیت یک فرآیند جهانی است و اشاره شده است که شورش‌های جهانی دیگری از دل فرآیند جدید رخ خواهند داد. پرسش من از آقای دکتر پیران این است که بله تا حالا شما درخشان کار کرده اید. عالی. ولی در مقابل آینده ای که در ایران خواهد آمد ما چه کار باید بکنیم؟

پرسش دوم من از فیلم ساز عزیزی است که این فیلم را ساخته است. چون علاقه خود من به جامعه شناسی شهری است. یک اتفاقی که در این فیلم افتاده این است که این فاجعه و رنجی که مردم دارند می برند را دارید به شکل زیبایی شناسانه نمایش می دهید. من به وضوح از ابتدای فیلم تا آخر فیلم این

را دیدم یعنی تو گویی که انگار اینها چقدر انسانهای عالی و خوبی هستند که توی این شرایط سخت مبارزه کردند و خانه ساختند و... ولی ما نباید اینها را مبدل به سوژه‌های زیبایی شناسانه بکنیم. بخصوص آن موزیک آخر فیلم گواه این گفته من است. من امیدوارم که شما یک پاسخی برای این داشته باشید که چرا زیستگاه رنج و درد و فقر یک عده ای از افراد جامعه را زیبایی شناسانه می کنید. اگر چه فیلم سازی شما و اینکه توانسته اید اینها را صدا دار کنید در جای خودش جای تحسین دارد و تبریک می گویم ولی در مقام یک انتقاد کننده از شما سوال می کنم.

سوال سوم من از آقای دکتر ایزدی است. شما اگر دقت می کردید می دیدید که اتفاقی که در ترکیه افتاد دقیقا ماجرابی بود که مقاله روی آن نوشته شد، کاملا فرآیند کالایی شدن فضاهای شهری در ترکیه مطرح بود. در آرژانتین اگر دنبال می کردید همین امسال اتفاق افتاد. در اروپا هم هست. در برزیل عین این دارد رخ می دهد. این توهم را از خودمان دور کنیم که این یک فرآیند کاملا ایرانی است و با راه حل های ایرانی می شود جوابش را داد. بالاخره هر پدیده ای یک راه حل یونیورسالی هم دارد. آقای پیران به درستی اشاره کردند که این را باید در یک تضاد بنیانی دید که در مقطع سرمایه داری ایجاد شده است.

شما چه طور به این استدلال رسیدید که مدتهاست ما از دنیا عقب هستیم به نظرم این تضادها، تضادهای جهانی است. شورش های اخیر را نگاه کنید. از وال استریت گرفته تا آرژانتین تا برزیل و همین بغل گوش ما هم هست کاملا ماجرا جهانی است و باید جواب های جهان شمول با نگاه به این مسایل داشته باشیم.

پیش:

من در سال ۱۳۷۴ رئیس مسکن و شهرسازی کرمانشاه بودم آن موقع شروع بحث‌های حاشیه نشینی، توانمند سازی، بهسازی و نو سازی بافت‌های فرسوده شهری بود. ما هم علاقه مند بودیم این کار راه بیفتد. با ایده‌هایی که از اینجا می گرفتیم. آن موقع تئوری این بود که بیایم در این بافت‌های فرسوده لکه‌های انرژی ایجاد کنیم تا توسعه پیدا کنند و بافت از حال احتضار و مردگی در بیاورند و زنده بشود. در همین راستا، یک محدوده کوچکی را انتخاب کردیم که در آن معتاد، فرسوده، رها شده، و خانه‌های ویران بود. خانه‌ها را خریدم و یک خیابان کوچک در آنجا احداث کردیم و آن کوچه‌های پیچ واپیچ و باریک و غیر قابل دسترسی را به یک خیابان خوب مجاورش دسترسی دادیم. چند پروژه کوچک هم اجرا کردیم. یک مرکز محله، یک مرکز ورزشی و یک مدرسه ایجاد کردیم. ما قصد نداشتیم مردم محله را به زور بیرون کنیم و ملک آنها را تصرف کنیم اعتقاد ما بر این بود که مردم امیدوار به آینده محله بشوند همین طور هم شد، یعنی بعد از مدتی مردم برای فروش ملک هایشان صف می کشیدند. حتی چند وقت بعد که برای حاجتی و یک کاربری می خواستیم بخریم دیگر به ما نمی دادند و به سختی با آنها وارد معامله می شدیم. خوشبختانه در حال حاضر، بعد از بیست سال یک مقداری احیا شده است. یعنی مردم توی محله خودشان دارند می سازند و زندگی دارد به بافت بر می گردد. منتهی هر کاری اشکال زیادی دارد. من از سال ۱۳۸۴ از مجموعه دولت بیرون آمدم و الان دوباره به مجموعه دولت برگشته ام و به تازگی رفته ام به استان کرمانشاه و شروع به کار کرده ام. خواشم این است که این جزئیات را یک بار مرور کنیم. در این مورد کم هم فکر نشده است. انصافا کارشناسان بسیار دلسوز و کارآمدی در شراکت عمران و بهسازی داشته ایم. این کارها یک بار مورد بازبینی میدانی واقع شود، حلاجی شود و بینیم دست آخر ما باید چه کار بکنیم. واقعیت این است که در مقابل مردم مسئول هستیم.



آن مشارکتی را که آقای دکتر پیران به آن اشاره کردند و انتقاد کردند به جای خود ولی به هر حال دنیا باور دارد که سازمان اجتماعی بایستی مدیریت شهر را بر عهده بگیرد. شهر مال مردم است و نهایتاً مردم باید شهر را اداره کنند ما بیست سال تجربه پشت سر داریم و این کم نیست. به نظر ما بایستی به همه این‌ها پشت بکنیم. باید همه اینها را ببینیم، مرور کنیم، کلاسه بندی کنیم، بازدید میدانی کنیم ببینیم چه اتفاقی افتاده و مشکلات کار در کجا بوده و اینها را تصحیح کنیم و انشاءالله حرکت بهتری را پیش رو داشته باشیم.

مهندس سادات نیا:

سر فصل جالبی باز شده است، نوع نگاه ویژه ای به قضیه می شود. ما تجاربی طی این ۳۰ سال گذشته در این بافت‌ها داریم. آقای دکتر پیران گفتند که این محدوده‌ها را نباید از شهر جدا کرد. این همان پیشنهادی بود که من در اصفهان مطرح کردم.

به نظر من متولیان شهر بیشتر باید بروند روی ایجاد حقوق عمومی و حق شهروندی کار کنند. من فکر می‌کنم این بیشتر نتیجه می‌دهد. به خصوص در اینگونه محدوده‌ها، باید به توانمند سازی مردم پرداخت، باید ایجاد مشارکت عمومی کرد.

با آگاه کردن مردم به حقوق خودشان و حقوق شهروندی و ایجاد تشکل‌های مردمی در شهر می‌توانیم به یک شهر متوازن برسیم و این مسایل را حل کنیم و گرنه تا وقتی بخواهیم موضعی و موردی مساله را حل کنیم، راه حل پیدا نمی‌کنیم. مردم هم همین‌طور که توی فیلم گفتند حق دارند برای زندگیشان بجنگند، برای آزادی‌شان بجنگند، برای حق حیاتشان بجنگند. این هم بخشی از زندگی شهر است.

همان‌طور که بارها گفته‌ام در الهیه، در نیاروان هم داریم تولید بافت فرسوده می‌کنیم. منتهی بسیار گران قیمت به شدت فقیر است. آن تجاوزی که به کوچه‌های هشت متری می‌شود، آلودگی، کثافت، پارکینگ، و.. آن زندگی فاجعه بار است.

به قول آن دوست جامعه شناس ما، زندگی در بافت فرسوده آسایش بیشتری برای مردم دارد، حداقل این است که روابط انسانی تری حاکم است، حداقل این است که همسایه به همسایه اش حرمت می گذارد. در حالی که در بالای شهر واقعا یک همچنین چیزی وجود ندارد. همسایگی معنی نمی دهد. اصلا یک واژه بیگانه است و در فضاهای بسیار بسیار گرانی که صدها برابر قیمت بافت فرسوده است یک جو کاسب کاری و دلالی و سرمایه متجاوزانه به حقوق شهروندی است. اینهاست که باید اصلاح شود.

فیلم روشنگری بود که یک مسایلی را باز کرد.

مهندس روستا:

من فکر می کنم این فیلم بیشتر تاکیدش روی جابجایی سکونت گاه های غیر رسمی بود. دولت و مدیریت شهری هیچ نقشی در شکل دهی آن پس از جابجایی نداشت و این سیاست غلطی بود که در شهر کرج در جابجایی و اسکان یابی مجدد در دستور کار قرار داد.

اتفاقی که در همین بغل در خیابان کردستان - تپه اکبری - افتاد که منجر به شکل گیری بخشی از ده ونک شد یا در اسلام آباد در بندرعباس، یا در اهواز، در تربت حیدریه، در مشهد، همچنین در همین شهر تهران در اتوبان صیاد شیرازی، دقیقا همین تجربه تکرار شد. آنچه مهم است اسکان مجدد این اقشار است. در تمام اسناد بین المللی - که در این مورد یک همکاری هم با بانک جهانی داشته ایم - اسکان مجدد این گونه سکونت گاه ها به هیچ عنوان در هیچ سند و سیاستی توصیه نمی شود. مگر در موارد استثنایی. مثل قرار گرفتن در حریم زیست محیطی در این مورد هم می گوید حتی الامکان تمهیداتی اتخاذ کنید که منجر به جابجایی اینها نشود.

در سیاست های شهری، اولین نکته ای که در برخورد با این گونه سکونت گاه ها اتخاذ می شود. جابجایی آنهاست.

باز تجربه غلطی در کرمانشاه داشتیم که آقای مهندس نیک کردار با آن آشنا

هستند و متأسفانه اتفاق افتاد. ولی خوشبختانه در ارتباط با همین اسکان مجدد، تجارب موفقی هم در کشور داریم از جمله محله ای در شهر خرم آباد بود که دو سال پیش برنامه ریزی شد. البته مقاومت‌هایی در مقابل آن از طرف مدیریت شهری صورت گرفت.

این اسکان مجدد است نه جابجایی. یعنی ما سرنوشت پس از جابجایی را باید بدانیم.

نکته دیگری که بسیار حائز اهمیت بود، حضور زنان بود، جایی که یک زن می رود هم گاز می گیرد، هم آب می گیرد، هم مخابرات، خیلی مرد است. با قلدری همه امکانات را بگیرد. اگر از این فرصت‌های اجتماعی افراد استفاده نشود منجر به باج‌خواهی اجتماعی می شود. در اینگونه محلات حرف مشارکت را نمی‌توانید بزنید چون مردم متوقع می شوند. مردم می‌گویند این حق ماست. این زن رفته و گفته حق ماست. در صورتی که مدیریت شهری بسیار خوب می‌توانست از این فرصت استفاده کند و سرمایه مالی و معنوی مردم را به نفع مدیریت شهری تمام کند.

نکته آخر اینکه اسکان غیر رسمی در کشور ما از سال ۱۳۴۰ به این طرف استارت می‌خورد و مورد توجه مدیریت شهری قرار نمی‌گیرد و بیشتر افراد بورس باز و سوء استفاده کننده مدیریت آن را به عهده می‌گیرند.

در یک مرحله که رئیس جمهور آقای رفسنجانی از اینجا بازدید کردند، مقامات ملی یک سری خدماتی خواستند که انگار صدقه ای بود. اتفاق بدی که افتاد همین جابجایی اینها به حصار بود. خود این محله حصار یکی از محلاتی است که به جد مدیریت شهری کرج در پی جابجایی ساکنان آن بود که خوشبختانه جلوی این اقدام گرفته شد.

وضعیت سکونت گاه‌های غیر رسمی در کشور ما بسیار بهتر از کشورهای توسعه یافته است. از لحاظ فرهنگ شهروندی اینها آدم‌های فقیرند و مهم‌ترین سرمایه آنها قناعت آنهاست و بعد نیروی کارشان.



در حال حاضر نتیجه تمام تلاش‌هایی که در مورد ساماندهی و توانمند سازی سکونتگاه‌های غیر رسمی صورت گرفته می‌شود گفت که پذیرش اسکان غیر رسمی توسط مدیریت شهری است. انشاءالله بتوانیم در دوره جدید مشروعیت این افراد را در نظام برنامه ریزی شهری ایجاد کنیم.

ما از سرمایه اجتماعی افراد نتوانستیم استفاده کنیم. آدم‌هایی که تا قبل از طرح مسکن مهر در ایران ۲۰۰ برابر تولید مسکن داشتند، اینها آدم‌های کم توان ناتوان و قابل مقایسه با آدم‌های کنیا و ریودوژانیرو نیستند.



اقتشاری که با کمترین هزینه بر گرده دولت و سیستم نظام حاکم بر مملکت برای خودشان مسکن و سرپناه درست کرده‌اند. افرادی که خدمات خودشان را خودشان تامین می‌کنند. افرادی که در اقتصاد ارزان قیمت شهر نقش دارند، متاسفانه در هیچ جای مورد محاسبه واقع نمی‌شوند. نیروی کار ارزان قیمت را به شهر ارائه می‌دهند و کمک به اقتصاد شهری می‌کنند.

مهندس ابلقی:

تا موقعی که می‌خواهیم با پاسخ‌های کالبدی معضلات اجتماعی را بر طرف کنیم، چاره‌ای جز بر خوردهای قلع و قمع نداریم. مسایل به آسیب‌های اجتماعی چون دزدی، اعتیاد و هزار آسیب اجتماعی دیگر حاصل مناسبات اجتماعی - اقتصادی است که ما داریم و نمی‌توانیم به آنها جواب کالبدی بدهیم.

اگر می‌خواهیم اعتیاد را ریشه کن کنیم. اگر می‌خواهیم سرقت و مفاسد اجتماعی را ریشه کن کنیم برخوردی که می‌کنیم، پاکسازی کردن و قلع و قمع کردن نقاطی مانند خاک سفید و یا تپه مراد آب است.

معضلات اسکان غیر رسمی سر لوحه کار قرار دادیم و توانمند سازی را به عنوان یک اصلاح کننده است و با نگاه قلع و قمع کردن.

به نظر می‌رسد که مدیران شهری در مقیاس محلی باید آموزش ببینند و یا با این موضوع آشنا شوند و گر نه تصمیمی در مقیاس شهری برای یک نقطه شهر گرفته می‌شود که آن را بالاترین مقام استان هم امضا و تایید می‌کند و حاصل



آن همین قلع و قمع کردن است و اسمش را می گذاریم پاکسازی، واقعا واژه بسیار خنده داری است.

پرسش:

معنای واژه ای که برای بحث انتخاب کردید « حاشیه نشینی » بعد انتقال دادید به « اسکان غیر رسمی » و بعد جغرافیایی و امنیتی پیدا کرد، در حال حاضر واژه ای که با این شرایط ایران بخورد چه واژه ای است؟ مردمی که ۵۰،۴۰ سال است در یک فضایی ساکن هستند می گویند باز هم به ما می گویند « غیر رسمی ».

یکی از راه حل های جدیدی که به نظر تان می رسد چیست؟ توانمند سازی را انتقال داده ایم به « اجتماع محوری » راه حلی که درست بتوانیم به مثبت ها و منفی ها جواب بدهیم چیست؟

دیگر اینکه چه نقشی برای مدیریت شهری برای ساماندهی و توانمند سازی و پیش نگری و پیش گیری ها قائل هستید؟ می گویند: برنامه ریزی برای گروه های کم درآمد چه است که از اول انقلاب با آن درگیر هستیم. برای سه دهک پایین کم درآمد چه کنیم و گرنه گروه های میانی با یک کمی تسهیلات می توانند خودشان را به گروه های بالا ۹،۸ و ۱۰ برسانند همیشه آدم احساس می کند در تسلسل و باطل است.

دکتر ایزدی:

ما نقد و بررسی را از پروژه «سیروس» یعنی پروژه خودمان شروع کردیم. اینجا خدای نکرده بحث این نیست که بخواهیم کسی را محکوم کنیم، می خواهیم عرصه ای فراهم بشود که طرح ها را با هم ارزیابی کنیم بحث کارشناسی کنیم و درس بگیریم. برای سیاست ها و برنامه های آتی، لذا به هیچ وجه قصد مقصر یابی نداریم.

آقای حاتمی (مسئول طرح ساماندهی تپه مراد آب):

آنچه خانم قاسمی در این فیلم مطرح کردند، قسمتی از قضیه است ولی کل واقعیت این نیست. ما اجرای طرح ساماندهی را از سال ۱۳۷۲ شروع کردیم. این بحث‌ها را در سالهای ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۶ گذرانده ایم تا ۲۱۴ واحد ساختمانی که مردم بروند داخل آنها بنشینند، متأسفانه نرفتند.

قطعات زمین تفکیکی چون از نظر شهر سازی بالای ۴۰۰ متر مربع بود، توانایی خریدش را نداشتند تا جابجا شوند. ما تا کنون ۴۱۰۰ ملک را خریده ایم. به نظر من این یک پروژه بزرگ در کشور است. در مورد جابجایی این نکته مهم است که وقتی «اسلام آباد» (تپه مراد آب) بود «حصار هم بود» خط حصار شکل گیری‌اش از همان موقع بوده است.

این نیست که اسلام آبادی‌ها رفته‌اند خط ۴ حصار را تشکیل داده باشند صحبت من اینست که ۴۵۰ ملک دیگر مانده که آنها را بخریم مطابق طرحی که به ما اراده کرده‌اند کار تمام می‌شود. بعد از آن گفته‌اند ۳۵۰۰ ملک دیگر واحدهای ریزشی هستند که همین کار بالای ۲۰۰ میلیارد تومان پول می‌خواهد.

در برآوردی که ما کردیم هر هکتار آزاد سازی در محدوده اسلام آباد یک چیزی حدود ۱۲ میلیارد تومان هزینه دارد. حالا این را به کل شهر کرج که بعضی‌ها می‌گویند ۸۷۰ هکتار و بعضی دیگر می‌گویند ۱۱۰۰ هکتار است بخواهیم تعمیر بدهیم بودجه بسیار زیادی برای ساماندهی می‌خواهد.

به نظر من باید از خود مردم کمک بگیریم تا بافت فرسوده را درست کنیم. شیوه‌نامه‌هایی که در مورد دادن تسهیلات از طریق وزارت مسکن و شهر سازی ابلاغ می‌شود. واقعا سخت است. ما مستقیم درگیر هستیم برای تجمیع یک ماه طول می‌کشد تا متقاضی مدارکش را بدهد واقعا مشکلات اجرایی بسیار زیاد است.

هر کاری یک معایبی دارد. من به خانم قاسمی هم گفتم، واقعا این افرادی که را برای فیلم انتخاب کرده اید بعضی‌ها ایشان خارج از طرح هستند. چون من اینها

را به شخص می شناسم.

این اولین باری بود که من این فیلم را دیدم. خانمی که داشت صحبت می کرد و می گفت آن قدیم‌ها ما با هم بودیم، می نشستیم صحبت می کردیم. ایشان یک خاروبار فروشی دارد که خارج از طرح است. همسرشان به خاطر دیابت فوت شد، خوب یک زن تنهاست و جز این چیزی ندارد که بگوید که واقعا من تنها هستم. اینکه چرا ما در مورد جایی که مردم می روند کمکشان نمی کنیم. من یک مثال ساده بزنم. یک خانواده ای که می خواهد برای فرزندش همسر انتخاب کند و تصمیم بگیرد که شما با این خانم ازدواج کنید، بعدا هر مشکلی پیش آید می گوید شما باعث شدید. در این مسیر هم همین طور است اگر ما برایشان انتخاب کنیم هر مشکلی پیش آید دوباره می آیند دفتر ساماندهی و می گویند شما این خانه را برای ما فراهم کردید.

اگر چه مشکلات اجرایی بسیار زیاد است ولی در منطقه سعی می کنیم گوشه ای از دردهایشان را کم کنیم.

نقد:

می خواستم در مورد رویکرد جهان شمولی مدرنیته یک نقدی به دوست محترم بکنم. تقریبا فلاکت شهرهای ایران از موقعی شروع شد که مدرنیسم به صورت فرزند ناقص الخلقه وارد ایران شد و فکر می کرد نکات مثبت وجود دارد. این ماهیت جامعه انسانی است و در این شکی نیست. استارتش را بزنید، برخی از این پروژه‌ها ثبت شود.

دکتر پیران:

در مورد اینکه در مورد مشارکت من گفتم دغل کاری، دوستانی که با من آشنا هستند می‌دانند که ۲۰، ۳۰ سال است دنبال مشارکت شهری هستم. شهردار مدرسه، شورا یاری، سبز خواهان ایران، گل باران شهر، بیست و دو پروژه شهروند مدار در سال ۱۳۷۴ طراحی کرده‌ام که بسیاری از آنها اجرا شد. صندوق نوآوری جوانان، شبکه صندوق نوآوری جوانان و ... حالا مفصل است. یکی از نظریه‌هایی که مطرح کردم امتناع جامعه ایران از مشارکت به معنای فنی و تخصصی و ممتنع شدگی زندگی در ایران از این به بعد بدون مشارکت. یعنی بحث من این بود که ما مشارکت را به آن شکل نداشته ایم ولی اگر از این به بعد مشارکت را یاد بگیریم زندگی ممتنع است.

بحث دیگر من این است که یک دیالکتیک عام و خاص در اینجاست. ما باید دانش جهانی را فرا بگیریم، این دانش جهانی باید برآمده از تجربه‌های خاص باشد برگرداند دانش جهانی، این چیزی است که در نظام آموزشی ما مفقود است. یعنی چه؟ یعنی اینکه ما باید با دانش جهانی مبادله کنیم و بعد در شرایط خاص تست شود، برگردد و جزئی از سرمایه عام شود. این دیالکتیک عام و خاص کمک می‌کند که ما از دانش جهانی در موارد خاص در متن خاص استفاده کنیم و تجربه متن خاص را برگردانیم به دانش جهانی، تحویل بدهیم و این چیزی است که ما در جهان سهمی در آن نداریم و در کشور مان کارایی ندارد.

یک تجربه در مورد شیر آباد زاهدان بگویم، سازمان ملل یک کارشناس فرستاده بود که دو روستا انتخاب کند کارشناسی که بالای دو هزار دلار در روز حقوق می‌گرفت. یک گاو داری را به اسم روستا معرفی کرده بود. اصلا دلیل این که من در پروژه شیر آباد درگیر شدم این بود که برای ارزیابی کارهای این خانم رفته بودم، دیدم ایشان فکر کرده یک گاوداری سنتی روستا است. ببینید آن متن خاص کمک نکرده به سهم ما در دانش جهانی، منظوم آن نیست که کارشناس خارجی اشتباه کرده یا اگر مرد بود این اشتباه را نمی‌کرد منظور آن



است اگر ایران را می شناخت یا قبلا شرایط ایران در عام جهانی یعنی در بخش عمومی هر علمی معرفی شده بود یا خانمی ایرانی بود چنان اشتباه مضحکی نمی کرد که گاو داری را روستا تصور کند. من ۳۰ سال است اعتقاد وجدانی و قلب دارم ؛ نه این که بخواهم وارد این بازی‌ها شوم که راجع به خانم‌ها به نام « بحث زنان» می‌کنند. من ایمان دارم که کلید رهایی انسان ایران و سازندگی ایران در دست زن ایرانی است.

در مورد بحث که در مورد اسکان گفتند. من دقیقا یکصد خانواده را هفت سال مانیتور کردم و رسیدم به بحث اسکان نایابی. خانواده‌هایی هستند که نمی‌توانند سر پناه به دست بیاورند. یا حیثیتی نمی‌توانند داخل اسکان غیر رسمی شوند یا زندگی‌شان در حال پاشیده شدن است. مثلا یکی از آنها معاون شریف وزارت ارشاد بود که یک خانه ۱۵۰ متر مربعی را رهن کرده بود. ۳۰ میلیون یک جراحی بهشان می‌خورد و در حال حاضر در یک جای ۵۰،۴۰ متری ته منیره هستند و صاحبخانه می‌خواهد بلندشان کند کجا بروند؟ این است که این موارد را گفته ایم اسکان نایاب حیثیتی. اما اسکان نایاب شرایطی، ما در آینده در ایران با اسکان نایاب شرایطی روبرو هستیم.

درباره اسکان غیر رسمی کاملا درست است، اگر ملاحظه کرده باشید در مطالب بعدی نوشته‌ام « اجتماعات خود ساخته» این عنوان را به کار برده‌ام. ولی به هر حال هر چه بگویید مساله دارد.

اصلا صورت مساله بحث فقر و بحث نوسازی این مناطق غلط است. آن دوست من از طرح ساماندهی زور آباد دفاع کرد. آقای رفسنجانی که آمده بودند تپه زورآباد ۳۰۰ میلیون تومان برای نوسازی داده بودند. در یک جلسه ای که در همین وزارت مسکن با حضور مرحوم کازرونی تشکیل شد، یک مسائلی پیش آمد. تمام هیئت امنای تپه را دعوت کرده بودند. آقای کازرونی به من گفته بودند که بیا. آن روز لباس من هم کمی ناجور بود، رئیس دفتر ایشان به من گفت شما کجا؟ گفتم من هم دعوت شده‌ام. گفت نه شما اشتباه می‌کنید. گفتم بسیار

خوب اگر کسی آمد بگو آدمی به این اسم می‌خواست بیاد تو، شما نگذاشتی، آسانسور شلوغ بود از پله‌ها پیچیدم بروم پایین که دیدم این آقای امینی مدیر کل، شاگرد من بود، دویدند و آمدند، آمدم به رئیس دفتر گفتم دیدید من هم می‌باید می‌رفتم داخل. من ساکت نشسته بودم، دیدم این آقایان همه حسن نیت دارند ولی هیچ کس به این ۱۶۰ هزار آدم فکر نمی‌کند. یکی می‌خواهد خراب کند و هتل بسازد، یکی می‌خواهد اینجا جک پات بگذارد و جرینگی پول برای کرج بریزد، یکی می‌خواهد پیش اسکی بازها آبرویش نرود. هر کسی چیزی می‌گفت، من ساکت نشسته بودم آخر کار گفتم اینها آدم هستند شما دارید راجع به ۱۶۰ هزار آدم صحبت می‌کنید. همان روز پرسیدم چقدر از این ۳۰۰ میلیون تومان باقی مانده است؟ گفتند ۷۰ میلیون آن صرف همایش و اینها شده است. آن خانه‌هایی را که گفتند ساخته‌اند نمی‌دانم همان‌هایی است که با مشارکت بانک ساخته‌اند؟ اگر منظور آن خانه‌ها بود که گفتند ۴۰۰ واحد است. آن هم داستان خودش را دارد چون پول بانک را ندادند و بخش عمده‌اش را بانک گرفت. بعد هم مردم به هیچ وجه آنجا نرفتند، دیوانه نبودند که بروند. شما ببینید اکثر اینها دست فروشی است. بیشترشان تا چرخ را بیرون می‌آورند می‌گویند هوالرازق و کارشان شروع می‌شود. برده بودند یک جایی که آن زمان پنج هزار تومان باید بدهید تا بیاید سر جای اصلی‌شان و به هر حال ببینید، این بحث که ما این لکه را چه کنیم، آن لکه را چه کنیم، به هیچ وجه به جایی نمی‌رسد.

من بحث دغل کاری به نام مشارکت را می‌گویم. اصلاً بحث مشارکت لازم است، مشارکت کی شروع می‌شود؟ ما توی زبانمان می‌گوییم کی ما کار کنیم؟ کی ما مشارکت کنیم؟ این ما اصلاً مشکل است. تا زمانی که ما زبانمان اینجوری است که ما هستیم که می‌خواهیم یک کاری بکنیم و یک آنهایی هستند که آنجا هستند، هیچ وقت مشارکت اتفاق نمی‌افتد.

چون مردم اطمینان ندارند، مردم آگاهند. این که گفتید چرا مردم راضی‌اند، بله همه ایشان راضی هستند، نه اینکه بی‌شعور هستند، اتفاقاً به خوبی زندگی

پایین شهر و بالای شهر را می دانند. آنهایی که نان خشک جمع می کنند با کارگرهای که توی الهیه هستند، رفیقند. بسیار قشنگ می دانند در الهیه چه خبر است. می دانند زندگی خوب چه هست. اما باید بدانیم این اسکان غیر رسمی برای خانوارها چه کرده است؟ این اسکان غیر رسمی رقم اجاره را از سبد هزینه خانوارشان حذف کرده که بزرگترین رقم سبد است. در نتیجه بسیار راضی است. ما نمی توانیم از نگاه خرده بورژوا و بورژوا اسکان غیر رسمی را ارزیابی کنیم یا تحلیل کنیم. ما باید اگر بتوانیم با روش های تفهیمی برویم جای آنها قرار بگیریم و بعد ارزیابی کنیم.

دادستان انقلاب کرج می گفت دکتر پیران هیچ تپه را نمی شناسد ما رفته ایم پرسشنامه پر کرده ایم، همه گفته اند عالی، راضی هستیم. گفت حاج آقای عزیز کدام انسان نادانی در دنیا هست که تو بیایی بگویی این خانه ات هست روی کاغذ، اگر یک خانه بهتر به تو بدهیم این را می دهی؟ بگویند نه. ولی تجربه ثابت کرده که باید در نظام شهر کلید به کلید کنیم، یعنی این خانه تان را نفروشید و فکر خرید خانه با تورم نباشید کلید اینجا را بدهید و یک جای دیگر بگیرید. در اسکان غیر رسمی تا سند منگوله دار یا سند مطمئن ندهید کلیدش را نمی دهند. این ها یک ویژگی هایی دارند.

ما دنبال این هستیم که برای زور آباد چه کنیم. باید نظام شهریمان قانونمند باشد. این نظام شهری هم باید متولی بودن بلامنازع دولت و حکومت در آن به حداقل به عنوان راهبردی و راهبرد تبدیل شود اما این به این معنی نیست که ما کارها را رها کنیم به نظام شرزه سرمایه داری، بلکه از مشارکت تاریخی یک درس بگیریم که دولت این نقش را داشته باشد. شما همه چیزهایی را که به نام مشارکت می گوئیم، من اصلاً معتقد نیستم که هیچ کدامشان مشارکت است چون در پس این الگوهای همیاری، همکاری ایرانی یک وظیفه مندی وجود دارد و رودر بایستی وجود دارد و چشم داشت یا اینکه تصمیم دقیقه ۹۰ کاری برای همکاری در شرایط ناگزیر است. یعنی راهی که پیدا شده، تجربه اش هم هست. یعنی در چشم بر هم

زدنی ایرانی اگر فرصت پیدا می‌کرد صد در صد در راه خود محورانه می‌رفت. به خاطر شرایط تاریخی ۵۶۰۰ جنگ جدی در ۱۰۰۰ سال یعنی به طور متوسط ۵/۶ جنگ در هر سال. این خود محوری درونی زندگی، مکانیسم دفاعی مکانیسم انطباق ایرانی است. ببینید وقتی این مشارکت می‌گویید در ایران موردی است به هیچ وجه به جریان و پروسه تبدیل نمی‌شود. وقتی اتفاق می‌افتد یک فیگره‌د دارد. دولت باید این فیگره‌د بشود. اگر بتواند یاد بگیرد مثل وقتی که شما آبیاری دارید یک میراب وجود دارد. وقت جمع آوری محصول یک پاکار وجود دارد. در بحث محله کد خدا فیگره‌د است بخوبی جامعه ایرانی با این ریشه‌ها و سنت‌ها آشنا هست. دولت باید برود این نقش‌ها را به عهده بگیرد. منتهی فیگر هدی که همه مردم علیرغم تضادهایی که با آن دارند به توافق رسیده‌اند که در شرایط موجود در زمان محدود، در مکان محدود. این بهترین است به نفع همه است. ما از این الگوها تجربه‌های مثبتی داریم. ملاحظه بفرمایید در ده لزور در فیروز کوه اگر بروید در ۱۲۰ کیلومتری یک جاده فرعی است که توی کوه می‌رود، یک روستا مانده به آخرین روستا. دهها طرح مردم آنجا پیاده کرده‌اند با همان شناخت این الگوهای خود محورانه.

معاون بانک جهانی برای دیدن یک پروژه ای که طرح توسعه محلی بود و من طراحی‌اش کرده بودم بود و با هم و همراه یک گروهی در یک اتومبیل ون می‌رفتیم به ده لزور. مرتب بحث می‌کرد که آنجا چه کار کنیم، من می‌خندیدم. آخر گفت چه می‌گویی: گفتم وقتی رسیدیم می‌فهمیم چرا می‌خندم. وقتی رسیدیم توی یک اتاق بند پلاستیکی کشیده بودند و پنجاه طرح مطالعه شده، ارزیابی شده، نیاز سنجی شده، امکان‌سنجی شده توی پوشه با گیره لباس به این طناب آویزان کرده بودند. این نمونه مثبت که مسائل آن حل شده است مدتها در این ده کابینه داشتند، مجلس داشتند، ۸۷ عضو مجلس داشتند که ۳۰، ۴۰ نفرشان خانم بودند. زنها نقش محوری داشتند. پروژه‌های متعددی پیاده کرده‌اند.

نیاز انسان ایرانی را تغییر می‌دهد و گرنه ما خودمان را می‌زنیم به تغییر و به آن



اعتقاد نداریم. یک ویژگی‌هایی داریم که آن هم ویژگی‌های شخصیتی ما نیست. آنها مکانیزم‌های دفاعی انطباقی تاریخی ما بوده منتهی تاریخی‌اش وجود ندارد ولی ادامه پیدا کرده است.

اینجاست که ما باید برویم به این سمت‌ها. برویم به این الگوها و شروع کنیم به بحث‌های تسهیل‌گری و آن را جدی بگیریم و تبدیل شویم به تسهیل‌گر. کار سیار سختی است که حکومت و دستگاه‌های دولتی را تسهیل‌گر بکنیم ولی چاره‌ای در آینده نداریم.

در حال حاضر بحث اسکان غیر رسمی بحث کلان شهرهاست. ولی متأسفانه در حال حاضر در ایران نیست. من در سال ۱۳۸۲ یک مطالعه‌ای برای سازمان ملل کرده‌ام. سبزوار ۳۰ هزار اسکان غیر رسمی داشت، خسروجرد ۸ هزار اسکان غیر رسمی داشت. یعنی اسکان غیر رسمی به سمت شهرهای متوسط و کوچک هم رفته است. این مساله ملی ما است.

بحث بافت فرسوده هم که تبدیل شده به تجمیع پلاک آنها هم تجمیع پلاکی که موفق نیست. الان سرکار خانم دکتر اعتماد عزیز. دوست و استاد بنده، با ۱۴ یا ۱۸ پلاک به توافق رسیده‌اند من نمی‌دانم چقدر موفق است، فرض کنید موفق است. مهمترین اشکال آن این است که تله فقر را تشدید می‌کنیم. چون وقتی بهسازی شد آن مستاجرها چه می‌کنند. آنها که دیگر نمی‌توانند با آن هزینه آنجا بمانند، آنها رانده می‌شوند. به قول یکی از بزرگان همه فضاها فضاها رانده شدن و کنار گذاشتن است.

اینجاست که باید برویم روی برنامه ملی که حداقلی بدون دخالت دائمی و حضور دائمی فساد آخرین دستگاه‌ها و برویم به سمت نیرومند سازی واقعی، توانمند سازی از طریق تهسیل‌گری - آنها نه از نظر آقا بالا سر و دستور بده - مردم خودشان راههای خودشان را پیدا می‌کنند.

توده محدودیت‌های خودش را دارد، آموزش محدود دارد، همه اینها درست است. اما تجربه تاریخی نشان می‌دهد که انسان‌ها منافع خودشان را بهتر از

دیگران تشخیص می دهند و با اطلاعات محدود خودشان بهترین تصمیم را می گیرند.

الان فرصتی در وزارت راه و شهر سازی پیدا شده که بسیار برای من خوشحال کننده است. دوستانی را می بینیم و می دانم از قدیم این دغدغه‌ها را دارند. از این دغدغه‌ها استفاده کنیم. برویم تجارب نهادی گذشته را ثبت کنیم. گروه کاری، فورث‌هایی تشکیل بدهیم این "تسک فورث‌ها" (نیروی وظیفه محور) با یک مفصل‌هایی به هم پیوند پیدا کنند. از این دانشجویان دانشگاه‌ها و دانشکده‌های معماری که وقتشان تلف می شود بیاوریم و به صورت وایکینیگی به صورت انبوه استفاده کنیم. واقعا معجزه می شود.

در این کار ۵۰۰ متن تحلیل محتوایی تاریخی، بیش از ۱۰۰۰ دانشجو با عشق و علاقه با من کار کرده‌اند و گر نه مگر می شود یک آدمی این کارها را بکند اصلا خنده دار است. مگر نمی گوید یدالله مع الجماعه، واقعا این دست جمعی که می آید معجزه می کند. منتهی شرایط آن اینست که سلسله مراتبی نباشد، آقا بالاسری نباشد، تحکم نباشد که اگر باشد آنوقت می شود ادا در آوردن و نمایش دادن صوری که تاریخ ایران مملو از اینهاست. ولی وقتی ایمان و اعتقاد باشد مردم شروع به همکاری می کنند، خود مردم به ما آموزش می دهند و از ما آموزش می گیرند. به قول یک متفکری می گفت «آموزش دهنده را چه کسی آموزش می دهد؟» خود ماها باید آموزش ببینیم و من مطمئن هستم فرصت مغتنم است، زمان تاریخی ما محدود است.

دو راهبرد اساسی جامعه ایران دارد: یکی **پایداری** و یکی **شهروند مداری**، هیچ راهی نداریم. بنده به عنوان عضو کوچک و خاضع همه دوستان می گویم به هر حال تجربه ایست که شما به ما دادید، تجربه ایست که با هم کار کرده ایم. عمری در این مملکت گذرانده ایم. می توانیم بگویم تنها عشق ما به این سرزمین بوده، اینجا را دوست داشته ایم. حالا ممکن است هزار تا اشتباه هم کرده باشیم ولی عشق این را به ما می گوید که جز پایدار سازی راهی نداریم.

ما بدترین شرایط زیست محیطی را داریم، ما بدون آن توسعه "باسمه ای" محیط زیست خودمان را نابود کرده ایم. بدون آن حداقل‌هایی که در آن کشورهای پیشرفته به دست آورده‌اند. ده برابر آن محیط زیست مان را نابود کرده ایم. من وقتی می‌گویم لمپنیسم، شهر را می‌سازد نمی‌خواهم به کسی توهین کنم. خود من هم توی این حرفه بودم، سی سال است در دانشکده‌های معماری هم بوده‌ام، خودم را جدا نمی‌دانم. تخصص کنار ایستاده و روز به روز ضعیف‌تر شده تحقیق ضعیف‌تر شده دانشگاه ضعیف‌تر شده، نحیف‌تر شده به دلیل اینکه کارایی ندارد و به جایی وصل نیست و حرفش را نمی‌خوانند.

حالا که فرصتی فراهم شده بیاییم با همدلی برای این سرزمین یک گامی برداریم. شما جوان‌ها بیایید با هم تا جایی که کله مان کار می‌کند در کنار شما هستیم. با عشق و علاقه بتوانیم یک الگوهای بگذاریم. می‌شود و امکان پذیر و ممکن است و همین شورایاری‌ها را در تهران دستش را قطع کردند، سرش را قطع کردند و اجرا کردند ولی بیایید دهها شورایاری موفق را در شهرهای کوچک ببینیم که چه دستاوردهایی داشته‌اند. شهر فامنین همدان را بروید مطالعه کنید ببینید مردم می‌روند خانه کسی که می‌خواهند خانه‌اش را خراب کنند مهمان می‌شوند، ناهار خوب هم که خورند خانه‌اش را هم خراب می‌کنند. نه اینکه ایرادی نیست، نه اینکه نارضایتی نیست، ولی باید دید که چگونه جامعه به یک چنین تفاهمی رسیده است.

صدوق یزد را بروید مطالعه کنید. شهر کرمان را از جهاتی مطالعه کنید ببینید جریان اجتماعی هست، هنوز توانمند نیست هنوز جریان غالب نیست ولی خوشبختانه صداها می‌نویسند تغییر مثبتی وزیدن گرفته است. حالا که یک نسیم می‌آید از مولوی کمک می‌گیریم:

رعد همی زند دهل، تازه شده است جزء و کل برتن شاخه و برگ و گل، بوی بهار می‌دمد



قاسمی:

در مطالعه ای که من کرده ام در ۵۰ مورد، ۳۸ درصد دوباره ساکن زور آباد شده‌اند یعنی محله برایشان مطلوبیت داشته است که نخواستند از آنجا بروند. بعضی از اینها ۳، ۴ یا ۵ مرتبه خانه هایشان را به ساماندهی واگذار کرده‌اند ولی باز رفته‌اند در جای دیگری در خود تپه ساکن شده‌اند.

مورد دیگر توضیحی در مورد ارزش زیبا شناختی است که مطرح شد ما آمده ایم این محله را یک بعد غیر واقعی به آن داده ایم. در مورد آن شعری که آخر فیلم خوانده شد باید بگویم آن شعر را یکی از اهالی تپه گفته بود شاعر در خود فیلم صحبت می‌کند. یعنی دیدگاه کسی بود که زندگی را در آن محله با تمام وجودش احساس کرده است.

دیگر اینکه نمی‌دانم دیدگاه زیباشناسانه چه نوع دیدگاهی است یعنی اگر برگردیم به اعتیاد و فحشا و یا هر چیز دیگری که در آن محله پیدا می‌شود که جای جای و کم و بیش وجود دارد ولی به صورتی نیست که غلو شده است. در حالی که آدم‌های واقعا شریفی هستند که در کنار همدیگر مواظب همدیگر هستند و هوای همدیگر را دارند حتی موقعی که مشکلات اقتصادی پیش می‌آید به همدیگر کمک می‌کنند. بانک‌هایی را تشکیل می‌دهند و سریع پول می‌دهند تا مشکل حل شود.

من در این فیلم مجبور شدم به خاطر رعایت حوصله بیننده بسیاری از مسائل را به صورت کمپکت شده نشان بدهم.

یک چیزهایی را انتخاب کردم که بتوانم نشان بدهم که چه تاثیری روی شهر گذاشته است.

سوالی که ایجاد می‌شود این است که که در ادامه می‌خواهیم چه کار کنیم با قسمت‌های جا مانده چه کنیم. آن خانمی که می‌گوید اینجا سکوت است در آینده به چه صورتی پیش خواهد رفت.

اگر من نتوانم فقر را در شهر تحمل کنم و فقر را بگذارم در حاشیه‌هایی که

دیده نمی‌شود. الان باید تاوان پس بدهم. من مقاله‌ای خوانده‌ام از آقای دکتر کاظمی که نشان داد فقرا هم شادی‌های خاص خودشان را دارند و این نیست که همه ارزش‌های خیلی خشن و رفتارهای بسیار خشنی وجود دارد. در عین حال افرادی هستند که دارند مقاومت می‌کنند برای آن محله و آن محله هنوز برایشان مطلوبیت دارد که اگر ارزش زیبایی شناسانه نداشت این مطلوبیت را هم نداشت.

دکتر ایزدی:

من تشکر می‌کنم از همه عزیزانی که تشریف آوردن و پیشاپیش سال نور را تبریک می‌گوییم، از این جهت که تا سال آینده دیگر نشست تخصصی نداریم. از آقای دکتر پیران واقعا ممنونیم که لطف کردند و وقتشان را در اختیار ما قرار دادند. امیدوارم و آرزو می‌کنم که حمایت ایشان ادامه پیدا کند. لوح تقدیری به پاس زحمات سرکار خانم قاسمی و جناب آقای دکتر پیران تقدیم می‌شود، برای سلامتی این عزیزان خواهش می‌کنم صلواتی بفرستید و دوستان را تشویق بفرمائید.

